ابخانهٔ
شورای
سلامی
۱۶

۵۶۰

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب: مجموعه شامل: تحفة الابرار و تجوید قرآن

مؤلف: شفتی و یار محمد سمرقندی

مترجم:

شمارهٔ قفسه: ۱۶۷۹۰

شماره ثبت کتاب: ۲۰۷۹۵۵

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب: مجموعه شامل: تحفة الابرار و تجوید قرآن

مؤلف: شفتی و یار محمد سمرقندی

مترجم:

شمارهٔ قفسه: ۱۶۷۹۰

شماره ثبت کتاب: ۲۰۷۹۵۵

۱۶۷۹۰
۲۰۷۹۵۵

هو الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی توحد بالملک فلا ند له فی ملکوت سلطانه و تفرد بالعز فلا ضد له فی جبروت
کبریائه و حارت الاذهان الثاقبة فی بیداء عظمته و قدرته و تحیرت الابصار
الناظرة فی بدائع صنعه و غرائب فطرته و اشهد ان لا اله الا الله شهادة ننطق
بعدیته و وحدانیته و ادین به و بجمیع رسله و سفرائه و ملائکته و اشهد ان جدی محمدا
سید رسله و مجد انبیائه و باعث خلقة ارضه و سمائه و ان علی ابن ابی طالب
و الائمة الاحد عشر علیه و علیهم الاف التحیة حججه الکاملة علی عباده و ان من اعتصم
بهم و اهتدی بهدیهم فقد وصل الی الفوز برضوانه و من خالفهم و ضل عن سبیلهم
فقد تمکن نفسه فی درک نیرانه اما بعد خادم شریعت فخر انبیاء سید رسل و جاروب کش
درگاه علماء و اولیاء و هادی سبل ابن محمد نقی الموسوی محمد باقر اوحی کتابها منتهاه
و سیاهها بالیسرا بعرض برادران دینی و اخلاء ایمانی میرساند که این کتابیست در بیان
صلوة و احکام آن مسمی به تحفة الابرار الملتقط من آثار الائمة الاطهار لتنویر قلوب
الاخیار مرتب گردانیدم آنرا بمقدمه و چند باب هر یک از ابواب مشتمل است
بر مباحث بسیار مقدمه در بیان فضیلت صلوة و جمله از مباحث مهمه مطلوبه در این مقام
است بدانکه نظر بمضمون صدق مشحون کریمه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون

غرس نهال وجود بنی آدم در بوستان سرای این وادی پر محن و الم نشده مگر بجهة تحصیل
معرفت و عبادت جناب احدیت عز شانه و بمقتضای حدیث حق مقرون الدنیا
مزرعة الاخرة قرار این سرای سریع الزوال نشده مگر بجهة محل زرع دار قرار و
مراد از محل زرع آنست که انسان در آن مرتکب اعمالی شود که موجب رفع درجات
و باعث استحقاق بموائد و عطایای جلیله حضرت منعم بیزوال شود از دار قرار
و چونکه عقول قاصره انسانی از درک چنین اعمالی که ارتکاب آن موجب
نجات در دار جنان و باعث فوز لطایای حضرت رحمن شود قاصر است
لهذا خلاق جهان آفرین جلت عظمته نظر بکمال رافت و عطوفت بمخلوقین توسط
انبیا و رسل مقربین هدایت و ارشاد عباد فرموده اعمالی را که موجب فوز بدار قرار
و باعث استحقاق توصل بنعم بیزوالست مثل صلوة و زکوة و صوم و خمس و حج و غیره
و غیرها امر بارتکاب آنها فرموده بعضی را در مدت عمر یکمرتبه و بعضی را در سالی یکمرتبه
و بعضی را در هر شب و روز پنج دفعه تا بارتکاب آن افعال حسنه سعادت انتظام
بنده ذلیل فایز شود بعطایای جلیله خداوند جلیل تا در آن اوان عرض اکبر از خجالت
و ندامت بیحاصل سالم و از شماتت و ملالت بی ثمری و تهی دستی خایف و از معاینه
برشر و شور میدان کثیر الفضای صحرای محشر محفوظ و از فواید موائد عطایای بی
منتهای حضرت کریم وهاب علی الاطلاق محظوظ گردد مخفی نماند اعمال مذکوره
باشتراک در اصل رجحان و محبوبیة متفاوت المراتب میباشند در فضیلت
لکن اشرف از همه و افضل از کل نماز است که فوق کل طاعاتست بدنیه و
سعادات و سرمایه افتخار قاطبه قربات و موجب استخلاص از درک نیران
و باعث استحقاق نعم جنان و داعی قبول سایر اعمال است چنانچه از ارکان

دین و منشای حضرت رب العالمین ما ثور است اذا قبلت قبل ما سواها و اذا ردت
رد ما سواها فی الفقیه عن مولانا الصادق اول ما یحاسب به العبد الصلوة فاذا
فاذا قبلت قبل سایر عمله و اذا ردت علیه رد سایر عمله حاصل معنی ظاهر الکلام
حقیقت انجام اینست که در موقف حساب از جانب موافذه و محاسب حقیقی اول
کلامیکه در مقام حساب صادر میشود سؤال از حال نماز بنده است پس اگر نماز شخص
مقبول شود مقبولیت آن موجب مقبولیت سایر اعمال او نیز میشود و ببرکت نماز مقبول کل اعمال
مقبول میشود و اگر العیاذ بالله سبحانه نماز این شخص در درگاه احدیت جل شانه مردود شد بلکه
یعنی ثمری بر آنها مترتب نمیشود بدانکه اشکالی در ظاهر این حدیث میتوان نمود و بیان آن اینست
که جمله واجبات الهیه زکوة و خمس و صوم و نحو آنها آنست هر گاه فرض شود مکلف رعایت نمود
هر یک از آنها را بنحویکه در شریعت مقرر و ثابت است عدالت و حکمت مقتضی قبول و ترتب
ثمرات است بر آنها خواه صلوة مقبول شود یا نه مردود شدن اینها با رعایت امور
معتبره در اینها بسبب مردود شدن صلوة نظر باخلال به بعضی از امور معتبره در آن ظلم
بالفضل حکیم علی الاطلاق و مناسب باکرم کریم و اهب متعال نیست و احتمال اینکه مقبولیت
صلوة معتبر و شرط بوده باشد در قبول سایر اعمال مندفع است بامکان دعوی اجماع
بر خلاف آن نظر باینکه تصفح کلمات اصحاب کاشف بر خلاف این احتمال است
چه در مباحث هر یک متعرض شده اند امور معتبره در هر یک را تا حال ندیده ایم احدی
متعرض این شده باشد در کتب فقهیه که معتبر در قبول زکوة مثلا رعایت امور معتبره در صلوة
یا مقبولیت صلوة است و حدیث مذکور اگرچه ناطق بر اینست لکن نظر بارسال اصحاب
از ظاهر آن قابل این نیست که توان اعتماد بر آن نمود در این مطلب خطیر پس میگوییم
ممکن است که حدیث حمل شود در صورت عدم رعایت امور معتبره در غیر صلوة بنا بر این معنی

حدیث چنین میشود هر گاه نماز مقبول شود ببرکت آن سایر اعمالیکه مستجمع شرایط قبول بوده
باشند مقبول میشود و هر گاه نماز مردود شد مردود شدن آن مستلزم مردود شدن سایر
اعمال است که ببرکت نماز مقبول میشود و ملخص کلام اینکه هر یک از عبادات که غیر صلوة
بوده باشد مقبولیت نفسی دارد و مقبولیت غیری در صورتیست که صلوة مقبول شود بسبب مقبولیت
صلوة همین قدر کفایت میکند در افضلیت صلوة با آنها و ممکن است که حمل کرده شود
قبول بر قبول بر وجه کمال و حمل شود مردودیت بر عدم آن بنا بر این اشکال نخواهد بود
لکن حمل کلام بر خلاف ظاهر لکن امر در این سهلست بحمل اخبار در فضیلت نماز بلکه افضلیت
بر قاطبه اعمال بسیار است اول حدیثی است که مذکور شد و این حدیث اگرچه در فقیه مرسله
مرویست لکن ثقة الاسلام در اوایل کتاب صلوة از کافی و شیخ طوسی در باب فضل الصلوة
از زیادات تهذیب روایت فرموده بسند موثق کالصحیح لکن ذیل حدیث در آن مذکور نیست
مذکور در کافی باینحو است عن ابی بصیر قال سمعت ابا جعفر یقول کل سهو فی صلوة یطرح
منها غیر ان الله یتم بالنوافل ان اول ما یحاسب به العبد الصلوة فان قبلت قبل ما سواها
و ذیل حدیث یعنی ان ردت رد ما سواها مذکور نیست بنا بر این معنی که در حدیث مذکور است
چندان خلاف ظاهر در آن نیست یعنی اعمال غیر صلوة که مستجمع شرایط قبول نیست ببرکت
صلوة مقبوله مقبول میشود و مقتضای مفهوم شرط اینست که اگر صلوة قبول نشود آن اعمال
نیز قبول نمیشود نظر بانتفای شرایط قبول در آنها قریب باین مضمون است که شیخ برقی
در کتاب محاسن در باب عقاب من تهاون بالصلوة و شیخ صدوق در عقاب الاعمال
ذکر فرموده اند بسند ضعیف هکذا اول ما یسال العبد اذا وقف بین یدی الله عز و جل
عن صلوته فان زکت صلوته زکی سایر اعماله و ان لم تزک صلوته لم ترک اعماله یعنی
بنده وقتی که حاضر کرده شد در محل حساب اول سؤالیکه از او میشود سؤال از نماز است

در ذکر احادیث در افضلیت صلوة و افضلیت آن بر سایر اعمال

اگر نماز صادره از و مرضی درگاه احدیت جل شانه گردید جمیع اعمال او مرضی میشود بلطف الهی
سبحانه اگر نماز او مرضی درگاه احدیت متعال نشد هیچ عمل او مرضی نخواهد بود و مرحوم شیخ
طوسی قدس الله روحه الزکی در تهذیب بسند دیگر باین نحو روایت فرموده از مقتدای
ارباب معرفت و یقین جناب امیر المؤمنین علیه السلام که آن سرور اسرار رسید انجیا تر روایت
فرموده که فرموده اند عمود الدین الصلوة وهی اول ما ینظر فیه من عمل ابن آدم فان صحت نظر
فی عمله وان لم تصح لم ینظر فی بقیة عمله دویم حدیث معتبریست مروی در کافی و تهذیب مؤید
حدیثی است که مذکور شد و آن حدیث اینست که جناب کاشف الاسرار و الدقایق
جناب امام جعفر صادق علیه السلام روایت فرموده از مفخر انبیا و سید رسل و مفخر ازکیا و هادی سبل
جناب فخر کاینات صلی الله علیه و آله که فرموده کلامیکه حاصل مضمون آن اینست مثال صلوة نسبت بدین
و ایمان مثل ستون خیمه است و سایر اعمال مثل زکوة و خمس و صوم و غیر اینها مثل طناب
و میخ و پرده خیمه است هرگاه ستون خیمه مستحکم و بر پا نباشد بلکه شکسته باشد قطعا ثمری بر آنها
مترتب نمیشود و باین حدیث باکمال اعتبار رسیده دلالت میکند بر منتهای مرتبه مدح و صریح است
در افضلیت صلوة نسبت بقاطبه عبادات سیم حدیثی است که ثقة الاسلام و رئیس المحدثین
و شیخ الطائفه رحمهما الله تعالی فی جنة عالیه بسند صحیح در کافی و فقیه و تهذیب از معویة بن وهب
که از ثقات رواة است روایت فرموده اند که او اخبار نموده که استدعا و مسئلت کردم
از خدمت کاشف الاسرار و الدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که بمن فرموده باشد بهترین
عملی که وسیله قرب عباد میشود بخداوند عالم جل شانه و محبوب ترین اعمال نزد خداوند
عالم بهتر است آنحضرت در جواب فرمودند نمیدانم چیزی را که بعد از معرفت بهتر از نماز
بوده باشد یعنی نماز بعد از معرفت الله و معرفت نبوت فخر انبیاء و ائمه هدی علیه و علیهم
الاف السلام و الثناء افضل از قاطبه عبادات است چهارم حدیثی است در فقیه و تهذیب

اولی است

مرویست از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله قال ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی
الناس ایها الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم نیران
جمع نار است مثل انوار و نیره بکسر نون و فتح یا و را قال فی القاموس و النار معلوم و قد
تذکر جمعه انوار و نیران و نیره کقرده و نور و نیار قال فی الصحاح النور الضیاء و الجمع انوار الی
ان قال و النار مؤنثة وهی من الواوات لان تصغیرها نویرة و الجمع نور و انوار و نیران انقلبت الواو
یاء لکسر ما قبلها مراد از نیران در این مقام یا معنی ظاهر است یا معاصی است بنابر ثانی
مصحح استعمال یا سببیه است یا شباهت در اول اطلاق لفظ مسبب است بر سبب بعلاقه
آخری تسمیه سبب باسم مسبب است و در ثانی استعاره است اقتران با اوقدتموها ترجیح اول
حاصل معنی حدیث اینست داخل نمیشود هیچ وقتی از اوقات نماز مگر اینکه ملکی آمده
مقابل مردمان خطاب میکند که ایها الناس برخیزید آتش را مشتعل کرده اید بجهة خودتان
بسبب ارتکاب معاصی آن آتش را خاموش کنید بسبب اقدام به نماز و در نیت که
خاموش کردن آتش کنایه باشد از استخلاص از آن آتش یعنی نظر با ارتکاب معاصی
جزای آن چنین مقرر شده که در فلانه مکان معین از جهنم معاقب شود و بعد از آن بسبب
محافظت و مراقبت نماز از عذاب آن مکان مستخلص شده نظر به بعد خاموش شدن آتش
جهنم و ممکن است حمل بر ظاهر شود باین نحو که مکانی در جهنم بوده باشد آتش در آن در بدو امر مشتعل
نشده باشد بعد از آن اشتعال بمعاصی موجب اشتعال او شود و بعد از آنکه بنده در محافظت نماز
در وقت خود نماید قیام و اهتمام در صلوة باعث اطفاء آن آتش شود و از آنکه مذکور شد
ظاهر میشود که کلام محتاج به تقدیر است باین نحو قوموا الی استخلاصکم من نیرانکم او قوموا الی
الی اطفاء نیرانکم و الاول اقرب معنی و الثانی لفظا این معنی بنابر آنست که نیران حمل نزد
بر ظاهر خود و الا هرگاه شود بر تسمیه سبب باسم مسبب معنی چنین خواهد شد برخیزید و سعی نماید

بإقامه نماز و محافظت آن در ابطال معاصی صادره از شما که موجب عقاب در نیران است
بنابر اینکه اعمال حسنه مکفر معاصی است کما هو المدلول علیه بالکتاب و السنة قال الله تعالی ان
الحسنات یذهبن السیئات و ذکر ذلک و بعد از آنکه از ملایمات مشبه به است بعبارت اخری
که از ملایمات موضوع له لفظ نیران است بجهة تنبیه بر کمال مناسبت و مشابهت گویا نفس سبب است
بنابراین اشاره باستعاره مصرحه مرشحه خواهد بود پنجم حدیثی است که ثقتان که قطب مشایخ
عظام رحمهم الله تعالی فی منازل الکرام الطباق بر روایت آن کرده اند حاصل مضمون آن اینست
که یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج و هر حجی بهتر است از خانه از طلا بوده باشد تصدق
کرده شود و از آن تا تمام شود اشکالات چندی در این حدیث وارد است بیان آن اشکالات
مع دفع آنها مذکور میشود در مطالع الانوار است ششم حدیثی است معتبر مرویست از مفخر الاوایل
و الاواخر جناب امام محمد باقر علیه السلام قال ما من عبد من شیعتنا یقوم الی الصلوة الا اکتنفته بعدد
من خالفه ملائکة یصلون خلفه و یدعون الله عز و جل له حتی یفرغ من صلوته یعنی نیست بنده
از شیعیان که بایستد بجهة ادای نماز مگر اینکه احاطه میکنند بر آن بنده ملائکه بعدد اشخاصی که مخالف
آن بنده بوده باشند و این ملائکه مکرره نماز می کنند در عقب سر او و کل ملائکه دعا
میکنند بخداوند عالم جل شانه بجهة او تا آنکه فارغ شود از نماز ممکنست مراد از مخالف
هر کس بوده باشد که مذهب او مخالف مذهب شیعه بوده باشد خواه سنی بوده باشد یا غیر حتی سایر
فرق شیعه بنابراین عدد ملائکه معادل میشود با عدد هر کس که در سطح ارض است غیر از آن شیعیان
این بنابر این است که مراد از مخالف مخالفت در فعل صلوة بوده باشد در آن وقت یعنی
مخالفت او کرده باشند که در آن وقت مشغول نماز نباشند از جمله کسانیکه نماز آنها صحیح بوده باشد
بنابراین عدد ملائکه اکثر از اول میشود و به آن بعد از تامل ظاهر میشود علی التقدیرین و این عدد
است فوق کل ما هو عظیم هفتم حدیثی است معتبر مرویست از مفخر الاوایل و الاواخر جناب حضرت

امام محمد باقر

امام محمد باقر علیه السلام که آنجناب حکایت فرموده اند از فخر کاینات جناب رسالت مآب که فرموده اند
بنده مؤمن بعد از آنکه مشغول نماز شد التفات میشود از جانب خلاق آسمان و زمین بسوی او تا از نماز
فارغ شود و رحمت الهی جل شانه احاطه میکند بر او تا آسمان و امر الهی جل جلاله ملائکه مامور
میشود که بایستد بالای سر او و آن ملائکه ندا میکند که ای نمازکننده اگر بدانی که کیست التفات به تو
کرده است و کیست معبود تو هر آینه از نماز فارغ نمیشوی و از محل خود زایل نمیشدی یعنی راضی
نمیشدی که از نماز فارغ شده باشی مخفی نماند که مراد از التفات الهی با آن بنده مؤمن
آنست که نسبت حق تعالی در آنوقت با او مثل نسبت پادشاهی میشود که التفات فرماید
بشخصی که در خدمت او ایستاده و اظهار حاجت مینماید با او هشتم حدیث صحیحی است مروی از
از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده است که محبوب ترین اعمال
نزد خداوند عالم جل شانه نماز است این نماز آخر وصایای انبیاست مخفی نماند که نماز
آخر وصایای انبیا بودن دال بر کمال مدح و نهایت مبالغه در آنست نظر باینکه آخر وصیت
در حین قطع بممات نمیشود مگر بچیزیکه نهایت اهتمام و غایت اعتناء شان او بوده باشد
نهم حدیث صحیحی است مروی از مفخر الاوایل و الاواخر جناب امام محمد باقر علیه السلام که فرموده اند
هرگاه ادا کند مکلف یک نماز را با جمیع آداب و شرایط قبول میشود و قبول میشود از او
جمیع نمازهای او اگر چه سایر نمازها هیچیک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد هیچیک از نمازهای او
مقبول نمیشود ای برادر عزیز من از خواب غفلت بیدار شو تامل کن در این حدیث شریف
که ثقة الاسلام با جلالت قدر و رفعت منزلت آنرا بسند صحیح روایت نموده از کاشف الدقایق
و الاسرار جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده و مدلول صریح این حدیث سعادت قرین
اینست شده دلیل هرگاه سعی و اهتمام نماید در اینکه یک نماز را بعمل آورد بنحویکه مقبول درگاه
رافت قرین خلاق آسمان و زمین شود این باعث میشود که سایر نمازهای او مقبول شود

اگر هر یک مستجمع شرایط قبول نبوده باشد بعد از ملاحظه مضمون این حدیث را با مضمون حدیثی
است که در اول مذکور شد که مقبولیت نماز موجب این میشود که جمیع اعمال و عبادات او
مقبول شود و این مضمون مروی است به سندهای متعدده پس از ملاحظه همه مستفاد میشود که هرگاه
مکلف اتیان یک رکعت نماز نماید بنحوی که مقبول درگاه عطوف قرین قادر دیان شود
جمیع طاعات و عبادات او بشرافت قبول مشرف میگردد و اگر چه هیچیک مستجمع شرایط قبول
نبوده باشد این منتهای مرتبه کرم و احسان و نهایت مرتبه تفضل و افضال است پس اهم امور
نسبت بقاطبه عباد آنست که سعی و اهتمام نموده اگر کل نمازها اتیان نشود بنحوی که مستجمع شرایط
قبول بوده باشد لااقل بعضی از نمازهای خود را سعی نموده که چنین نموده باشد تا خود را از چنین
سعادت عظمی و عطیه کبری و فضیله قصوی محروم نگردانند رجا از فیاض علی الاطلاق آنست
که بحق و حرمت انوار مقدسه ائمه هدی علیهم الاف التحیة والثناء قاطبه نفوس را توفیق
فاضل عطا فرموده تا موجب تیقظ از خواب غفلت کثیر الخسارت و باعث توصل باین
فضیلت سراسر سعادت جلیل المنفعه گردد و هم حدیث موثقی است مروی است از فخر
کاینات که خطاب فرمودند بلی نیکه شرف بشرافت سراسر سعادت خدمت آنسرور
مشرف بودند فرمودند کلا بیکه حاصل مضمون حق مقرون آن اینست که هرگاه بر در خانه
یکی از شماها نهری بوده باشد و آنکس بدن خود را بشوید در آن نهر در هر روز پنج مرتبه آیا
باقی میماند در بدن او کثافتی عرض کردند خیر فرمودند مثال نماز بعینه مثال آن نهر جاریست
ملخص مراد از این حدیث سعادت انتظام آنست که معصیتی که از کسی صادر شد آن معصیت
محدث نجاستی میشود در نفس این شخص بعد از آنکه همان شخص اتیان بنماز نمود این نماز
باعث تطهیر آن نفس میشود از آن نجاست و هم چنین هرگاه آن شخص بسبب غلبه هوا و هوس
نفسانیه و متابعت قوای بهیمیه بعد از آن نماز عود بمعصیت نمود باز آن معصیت موجب

الصاف

الصاف نفس آن شخص میشود بنجاسات باطنی در وقت نماز دیگر که اتیان بنماز نمود باز آن نماز
موجب دفع آن نجاسات باطنی میشود و هم چنین است حال فیما بعد ذالک پس با وجود محافظت صلوة
یومیه در هیچ وقت نجاستی در نفس این شخص باقی نخواهد ماند چنانچه هرگاه کسی در شبانه روز
پنج دفعه بدن خود را در آن نهر بشوید چرکی و کثافتی در بدن او باقی نمی ماند احادیث
در باب فضیلت نماز بسیار است آنچه مذکور شد کفایت می کند در این مقام مجملاً ممکن است
که استدلال کرده شود در اثبات فضیلت نماز بلکه افضلیت آن از سایر عبادات از چند
راه اول نصوص وارده از حجج الهیه جلت عظمته در این باب چنانچه دانسته شد
دویم ملاحظه امر شارع است برعایت امور مستحسنه و اجتناب از امور غیر مرضیه
در حالت اشتغال به نماز بخلاف غیر نماز از عبادات دیگر توضیح مطلب مقتضی اینست
که گفته شود که معتبر در حال اشتغال به نماز آنست که باید مصلی با وضو بوده باشد و بدن
و ثوب او از نجاسات پاک بوده باشد و متوجه شود بجانب کعبه معظمه که اشرف مواضع است
و همچنین متوجه شود بقلب و عقل بمعبود منعم متعال و ممنوع است از دخول در نماز با حدث
و نجاست بدن یا لباس و لازم است اجتناب نماید از اکل و شرب و تکلم با غیر
و ضحک و پشت از قبله کردن بلکه رو از قبله گردانیدن و اجتناب نمودن از کشف عورت
و از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم و در هیچیک از عبادات غیر از نماز اعتبار امور مذکوره نشده
و لهذا جایز است در حالت صوم و ادای زکوة و خمس با حدث و نجاست ثوب و بدن
و در حالت پشت بقبله و کشف عورت و با تکلم با غیر و در حالت اکل و شرب و ضحک
از اینجا مشخص میشود که نماز اشرف و افضل از آنهاست که امر فرموده است شارع برعایت امور
مستحسنه در حال اشتغال بآن و نهی فرموده از امور غیر لایقه در آن حالت نظر بشرافت
و فضیلت نماز بخلاف غیر نماز پس نماز افضل از آنها خواهد بود دویم نظر بملاحظه جامعیت نماز است

در بیان آنکه نماز افضل عبادات است بوجوه دیگر

بیان این مطلب مقتضی اینست که گفته شود که اصول عبادات منحصر است در نماز و زکوة و خمس و صوم و حج
و عمره و جهاد بعد از ملاحظه هر یک مشخص میشود جامعیتی که در نماز هست در هیچیک از عبادات
مذکوره نیست توضیح مرام مقتضی آنست که گفته شود نماز مرکب است از افعال و اقوال چندی که
حکمت بالغه الهیه مقتضی ترکیب آن شده بکیفیت مخصوصه و در هر یک از آن افعال و اقوال
حکم چندی و فضیلت و ثواب بحدیست که اطلاع بر آن کاشف از حقیقت حال است
که افضلیت اصل صلوة باشد نسبت بسایر عبادات اول از آن افعال قیام یعنی ایستادن است
حکمت ظاهر در آن اینست که بنده دلیل ملتفت شود که در خدمت چنین پادشاه ایستاده است که اعظم
سلاطین جبار را که ملاحظه میکنی با آن سطوت که قاطبه عساکر و امرا و وزرا و رعایا از خوف سطوت
او در اضطراب و ارتعاش میباشند در جنب سلطنت و سطوت الله جل شانه مقهور و مضمحل میباشند
سلطان با این اقتدار که از سطوت او رعب در قلوب قاطبه اهل مملکت او مستولی شده
ملاحظه کن ببین که هرگاه حیوان ضعیفی مثل وزغ یا عقربی متوجه او شود چگونه از خوف و اضطراب
از آن مشاهده میشود خصوصا هرگاه چنین چیزی در شب لاسیما در شب ظلمت اتفاق افتد
مجملا حکمت در اعتبار قیام در نماز آنست که ملتفت این شود که این قیام در خدمت کیست
و از برای چه چیز است و در حدیث معتبر وارد است وقتیکه بنده برای ایستادن بجهت
نماز ملکی از جانب خداوند عالم بر او موکل میشود در مقام آن ملک بالای سر این مصلی است
ندا میکند باو که ای نماز کننده اگر بدانستی که کیست نظر بتو میکند و کیست که قرائت
و بندگی او ایستاده هرگز از مقام اطاعت و عبادت مایل نمیشدی دویم از افعال مهم
نماز رکوع است در مصباح الشریعه در مدح رکوع حدیثی روایت نموده از کاشف اسرار
و دقایق جناب امام جعفر صادق که حاصل مضمون آن اینست که نیست بنده که رکوع
کند بجهت امتثال امر خداوند عالم جل شانه فی الحقیقه مگر آنکه زینت کند خلاق عالم جل

شانه

شانه آن بنده را بنور بهاء و بزرگی خود و پناه دهد او را در سایه عظمت و کبریائی خود و بپوشاند او را
لباس اصفیا و اولیای خود را و زینت حکمت در تقدیم قیام بر رکوع این بوده باشد که بنده اول
در قیام بنحویکه مذکور شد متذکر عظمت خداوند عالم جل شانه شود بعد از آنکه ملتفت و متذکر شد
بعظمت معبود آن تذکر موجب اظهار مذلت و خشوع میشود پس برکوع میرود بقصد اظهار ذلت
و خشوع سیم از افعال مذکوره سجود است اخبار در مدح سجود علاوه بر آنست که توان
استقصا نمود چه از آن دارد مبحث سجود لعون الملک الودود مطلع خواهی شد و در
مذکور در این باب حدیثی مرویست که ماحصل مضمون آن اینست که قسم بخداوند عالم جل
شانه خسران نکرده و ضرر ندیده کسیکه در مدت عمر یکمرتبه اتیان بحقیقت سجود نموده باشد
مجملا ذکر استقصای حکم و فضیلت افعال واجبه و مندوبه نماز موجب طول کلام میشود
در اینمقام مناسب نیست علاوه دو اشاره بهر یک در مقام خود بقدریکه مناسب مقام شده
و اما اقوال نابته در نماز پس اول تکبیرات بعد از آن قرآن سیما سوره فاتحة الکتاب و
سوره دیگر از سوره و آنیه بعد از آن تسبیح و ذکر در رکوع و سجود و شهادت بر الوهیت و رسالت
و صلوة بر فخر کاینات و آل اطهار آنسرور در تشهد اخبار از ائمه اطهار در بیان
فضیلت و مثوبات مترتبه بر هر یک از امور مذکوره اکثر از آنست که توان استقصا
نمود نماز جامع جمیع آنهاست پس اجتماع محسنات بنحویکه در نماز متحقق است در هیچیک
از عبادات نیست لهذا نماز افضل و اشرف از آن همه خواهد بود و چونکه اطلاع بنصوص
وارده در بیان فضیلت امور مذکوره در محال خود در حق غالب اشخاص ممکن است
و اطلاع بر شرافت و فضیلت را مدخلیت تامی است در تاثیر قلوب امثال ما غافلان
لهذا انسب دانست اشاره بجمله از اخبار داله بر فضیلت فاتحة الکتاب شده باشد
تا باعث مزید رغبت عابدان و موجب زیادتی میل مومنان گردد و در اهتمام بکوشیم

در ذکر فضیلت فاتحة الکتاب

شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده از کاشف السر والعلن حضرت امام حسن
که آنحضرت فرموده جماعتی از یهود مشرف شدند خدمت جناب رسول خدا و از آن عالم ربانی
ایشان سؤال کردند از آن سرور از جمله مطالب از جمله مطالبی که سؤال کردند این بود که اخبار
فرموده باش ما را آن هفت خصلتی را که خلاق عالم جل شانه شما را ممتاز فرموده از سایر
انبیاء که کدامست آنجناب خاتم الانبیاء در جواب فرمودند اول از آن هفت خصلت آنست
که خلاق عالم عز شانه عطا فرموده است بمن سوره فاتحة الکتاب را یهودی عرض کرد
صحیح فرمودی فرموده باشید که چه قدر است ثواب کسیکه بخواند فاتحة الکتاب را جناب
رسول خدا فرمودند کسیکه فاتحة الکتاب را بخواند عطا میفرماید خداوند عالم جل شانه او را ثواب
تلاوت هر آیه که از آسمان نازل شده و در تفسیر منسوب بجناب کاشف السر والعلن
جناب حضرت امام حسن روایت فرموده از سر خیل ارباب معرفت و یقین جناب
امیر المؤمنین که آنحضرت فرموده که جناب رسول خدا فرموده که خلاق عالم عز شانه فرموده
که قسمت کرده ام سوره فاتحة الکتاب را میان خود و میان بندگان من باین نحو که
نصف آنرا بجهة خود قرار داده ام و نصف دیگر را بجهة بندگان خود پس وقتیکه بنده گفت
بسم الله الرحمن الرحیم خلاق عالم جل شانه میفرماید ابتدا کرد بنده من باسم من سزاوار است
بر من که تمامی او را باتمام برسانم و مبارک کردانم از برای او در احوال او و وقتیکه گفت الحمد لله
رب العالمین خداوند عالم عز شانه میفرماید بنده من حمد و شکر مرا ادا کرد و دانست که نعمتهای
که در نزد او است از جانب من باو رسیده است و بفضل و احسان خود بلایا و مکاره را
از او دفع کردم از برای او ای ملائکه من شاهد باشید شما چنانچه نعم دنیا را باو عطا کرده ام
نعم آخرت را نیز باو عطا خواهم کرد چنانچه بلایای دنیویه را از او دفع کرده ام بلایای اخرویه را
نیز از او دفع خواهم کرد و در وقتیکه بنده گفت الرحمن الرحیم پروردگار عز شانه میفرماید

بنده من اعتراف نمود باینکه من رحمن و رحیم میباشم شاهد باشید شما حظ و بهره او را از نعمت
من زیاد میکنم و نصیب او را از عطایای خود خواهم افزود پس بعد از آن که بنده گفت مالک
یوم الدین خلاق عالم جل شانه میفرماید ای ملائکه من شاهد باشید چنانچه بنده من اعتراف
نمود که سلطنت روز قیامت مختص منست در آن روز حساب او را آسان خواهم کرد و اینده و ثنا
باشید که از معاصی و گناهان او خواهم گذشت بعد از آنکه بنده ذلیل گفت ایاک نعبد پروردگار
عالم میفرماید راست گفت بنده من عبادت و ذلت او بجهة من است ای ملائکه من شاهد
باشید اینقدر ثواب در مقابل عبادت او باو میدهم که تمنای ~~او نه بدهم که تمنای~~ آنرا نماید
هر کس که عبادت مثل او کرده باشد و وقتیکه گفت ایاک نستعین خداوند عالم عز جلاله میفرماید
بنده من از من طلب و استدعای نصرت و اعانت کرده گواه باشید ای ملائکه من که
که اعانت او خواهم نمود در امور او و بفریاد او خواهم رسید در شدایدی که وارد میشود
براو و در وقتیکه تلاوت نمود اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره خداوند عالم جل شانه میفرماید
این سهم بنده منست و از برای بنده مهمات هر مطلب که بخواهد مطالب او را از شرف
اجابت مشرف میگردانیم عطا میکنیم باو هر تمنا که می کند و ایمن میسازم او را از هر چه
خائف از آنست ظاهر اینست که این اشاره بوده باشد به تفسیر غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
و ایضاً در تفسیر مذکور روایت شده از جناب حضرت امیر المؤمنین که جناب رب الارباب
فرموده که خداوند عالم جل شانه بمن فرموده یا محمد ولقد آتیناک سبعاً من المثانی و ا
لقرآن العظیم فی التفسیر المذکور عن الامام انه تعالی افرد الامتنان بفاتحة الکتاب و جعلها
بازاء القرآن العظیم مقصود از این کلام تنبیه بر کمال مدح و فضیلت فاتحة الکتاب است
باآنکه فاتحه جزء قرآن است خلاق عالم جل جلاله در مقام امتنان بفخر کاینات اول
سبع المثانی که مراد سوره مبارکه حمد است ذکر فرموده بعد از آن ذکر فرموده القرآن العظیم

مراد از این ما عدای سوره مبارکه حمد است پس سوره مبارکه حمد را در مقابل کل قرآن در مقام
امتنان ذکر فرموده این دلالت میکند بر کمال مدح این سوره مبارکه و ایضاً حکایت شده
آن در تفسیر عیاشی از جناب رسول خدا که فرموده فاتحة الکتاب افضل سوره قرآنیه
است بحسب ترتیب سور در مصاحف بنا بر آنکه بعضی ادعا کرده اند که ترتیب سور قرآنیه
بنحو معهود در عصر شریف جناب فخر کاینات شده بمقتضای فرموده آنجناب دویم آنست
که این سوره را فاتحة الکتاب می گویند بجهة آنکه اول سوره منزله است لکن مخالف صریح است
که مدلول بعضی احادیث است که اول سوره منزله سوره اقرأ باسم ربک الذی خلق است
چنانچه جماعتی از مفسرین براین تصریح نموده اند سیم آنست که فاتحة الکتاب میگویند بجهة آنکه
بعضی ادعا نموده اند اول سوره مثبته در لوح محفوظ این سوره است چهارم آنست فاتحة ا
لکتاب میگویند بجهة آنکه بمقتضای آیه شریفه انا انزلناه فی لیلة مبارکه کل قرآن در شب قدر
نازل شده بآسمان دنیا یکدفعه بعد بتدریج بمقتضای مصلحت نازل شد بر جناب رسول خدا و این
سوره مبارکه اول آن قرآن بود که یکدفعه نازل شد پنجم آنست که فاتحة الکتاب میگویند بجهة
آنکه اول قرآنی است که ثابت در هر نماز است این بنا بر آنست که کتاب چنانچه اطلاق
میشود بر کل قرآن اطلاق بود بر بعضی ~~از آن چنانچه اطلاق میشود بر کل قرآن~~ اطلاق شود
بر بعضی از آن چنانچه بعضی از مفسرین در مشار الیه اسم اشاره در آیه شریفه ذالک الکتاب
لاریب فیه گفته است سوره است یا میگوئیم تسمیه بمقدار ثابت از قرآن در نماز بکتاب از باب
تسمیه جزء است باسم کل بعد از بیان این مطلب که خارج از وضع رساله بود میگوئیم مقصود
اینست که نماز جامع محاسنی است که در هیچیک از عبادات متحقق نیست از جمله یکی
از آن قرائت است که شرافت و فضیلت او بنحوی است که دانسته شد و همچنین سایر اجزاء
پس جامعیتی که در نماز است در هیچیک از عبادات متحقق نیست و این دلیلست

بر اینکه نماز اشرف است از قاطبه عبادات و هو المطلوب کفایت میکند در اثبات مرام
همان حدیث معتبر که سابق از کتاب کافی و تهذیب براین نقل شده و هو الذی روی عبید بن
زراره بسند کالثقة عن ابی عبدالله قال قال رسول الله مثل الصلوة مثل عمود فسطاط
اذا ثبت العمود نفعت الاطناب والاوتاد والغشاء واذا انکسر العمود لم ینفع طنب ولا وتد ولا غشاء الفسطاط
بضم الفاء وکسرها و تبدیل الطاء الاولی تاء والطائین بکذا فسطاط و فستاط و فسطات کما فی
القاموس و فیه طنب بضمتین حبل طویل یشد به سرادق البیت او الوتد حاصل معنی این حدیث
حق آمین چنانچه در سابق بیان شده آنست که مثال صلوة مثال عمود و ستون خیمه است
و سایر اعمال مثل زکوة و خمس و صوم و نحو اینها بمنزله طناب و میخ و پرده خیمه است پس هر گاه
عمود و ستون خیمه محکم و ثابت شد نفعی مترتب میشود بر طناب و میخ و پرده و خیمه و هر گاه
عمود خیمه شکسته باشد هیچ نفعی مترتب نمیشود بر طناب و میخ و پرده خیمه مخفی نماند این مرتبه
مدح و غایت مرتبه فضیلت و کمال است مناسب در اینمقام ختم کلام است بایراد حدیثیکه
رئیس المحدثین شیخ صدوق قدس الله تعالی روحه در مجالس روایت فرموده حاصل معنی آن حدیث
شریف اینست که ابن عباس مشهور که اسم او عبدالله است مرحوم علامه در کتاب خلاصه ذکر
فرموده ایشانرا بالکمال تعظیم و احترام فرموده است حال این شخص در جلالت و بزرگی و اخلاص
بخدمت جناب حضرت امیر المؤمنین مشهورتر از آنست که محتاج به بیان باشد مجملاً همین ابن عباس
روایت نموده از فخر کاینات که فرموده اند خداوند عالم را ملکی است اسم او سخائیل تمام
او دانست که از خدا برات می گیرند از خلاق آسمان و زمین جل جلاله وقت هر نمازی
از برای مصلین پس وقتیکه صبح کردند مؤمنین ایستادند مشغول وضو شدند بعد از آن
اتیان بنماز صبح نمودند آن ملک برات میگیرد از خداوند عالم جل شانه از برای
هر یک از بندگان مکتوب در آن برات اینست انا الله الباقی منم خداوند عالم که فانی

برای من نیست ای بندگان من و ای کنیزان من در پناه خود گردانیدم شما را و در حفظ خود کردانیدم
شما را قسم بعزت جلال خود خوار و ذلیل نخواهم کرد شما را و معاصی شما را امرزیده شد و تا ظهر
بعد از آنکه وقت نماز ظهر داخل شد پس ایستادند مؤمنین و اتیان بوضو و نماز ظهر نمودند همان
ملک میگیرد از خداوند عالم جل شانه برات دویم را نوشته است در آن برات ان الله
القادر منم خداوند عالم که قدرت من محیط بهمه چیز است ای بندگان و کنیزان من آمرزیدم
همه گناهان شما را باعمال حسنه و صلوات کردانیدم بر شما ها بسبب راضی بودن من از شما خانهای
بهشت را که دار الصلوات بعد از آنکه وقت نماز عصر داخل شد ایستادند مؤمنین بجهة وضو
و اتیان بوضو و نماز نمودند همان ملک از خداوند عالم جل شانه میگیرد برات سیم را که مکتوب
در آن انا الله الجلیل منم خداوند و بزرگ جلیل است ذکر من و عظیم است سلطنت من ای
بندگان من و ای کنیزان من حرام کردانیده ام بدنهای شما را از آتش جهنم و ساکن میکردانم
شما ها را در خانهای بهشت ابرار و نیکان مقرر داشته ایم و دفع کردیم از شما از رحمت خود
شر اشرار را بعد از آنکه وقت نماز مغرب داخل شد و ایستادند مؤمنین و اتیان بوضو
و نماز مغرب نمودند آن ملائکه میگیرد از خلاق عالم جل شانه برات چهارم را که مکتوبست
در آن برات ان الله الجبار الکبیر المتعال منم خداوندیکه جبر کسور و نقص و النقایص باشد
و منم خداوند عظیم که منزه ام از کل نقایص و صفات مخلوقین ای بندگان من و کنیزان
من ملائکه من معاودت کردند از نزد شما ها برضا و سرور و سزاوار است بر من که شما ها را راضی
کنم و عطا فرمایم بشما ها خواهشهای شما را در روز قیامت بعد از آنکه وقت نماز عشا داخل شد
مؤمنین ایستادند و اتیان بوضو و نماز عشا نمودند آن ملک میگیرد از خداوند عالم عز شانه
برات پنجم را که مکتوبست در آن انی انا الله لا اله غیری و لا رب سوای
منم خداوندیکه مستجمع جمیع صفات کمال و منزهم از جمیع نقایص و معایب معبودی که سزاوار

محمود نیر

معبودیت باشد غیر من نیست مربی برای من نیست ای بندگان و کنیزان من در خانهای
خود وضو ساختید و رو آوردید بسوی خانهای من که مساجد است و بخضوع و خشوع
مشغول ذکر من شدید و معرفت بحقوق من بهم رسانیدید و امور یکه بر شما واجب کرده بود
بعمل آوردید شاهد باشی تو ای میکائیل و سایر ملائکه من که من از این بندگان خود راضی
شدم پس میکائیل در هر شب بعد از نماز عشا سه مرتبه ندا میکند که ای فرقه ملائکه بشارت باد شما را
که حق تعالی جل شانه امرزید مصلین از موحدین را پس باقی ماند ملائکه در هفت آسمان
مگر اینکه استغفاری کنند از برای مصلین و دعا می کنند از برای آنها بر اینکه موفق
شوند پیوسته بر طاعت و عبادت خداوند عالم جل شانه ایعزیز من نمازی که این همه اجر
و فضیلت بجهة او ثابت است و افضل از همه عبادات بلکه موقوف علیه قبول کافه طاعات است
منحصر است که محض راست شدن و کج شدن و افتادن نیست چنانچه در حدیث صحیح وارد
که جناب رسول خدا در مسجد تشریف داشتند مردی داخل در مسجد شد شروع در نماز
کرد پس تمام نکرد رکوع و سجود نماز را فقال صلی الله علیه و آله نقر کنقر الغراب لان مات هذا و هکذا صلوته
لیموتن علی غیر دینی یعنی رکوع و سجود که این شخص می کند رکوع و سجود مطلوب در نماز
نیست بلکه سر بزمین زدن است مثل سر بر زمین زدن غراب بجهة دانه از زمین برداشتن
هرگاه این شخص بمیرد و نماز او باین نحو بوده باشد هر آینه ممات او بر غیر دین و شریعت من
خواهد بود پس عمده در این مقام معرفت مطالب است اول معرفت صورت نماز است
یعنی باید بداند نماز یکه مکلف به او است یعنی نماز یکه خداوند عالم جل شانه از و خواسته
در هر شب و روز بجهة نفسه آن چه چیز است و شرایط آن چیست و منافیات آن کدام
است مجملاً بر هر مکلف لازم است که معرفت او بنماز بنحوی بوده باشد که اگر در موقف
حساب سؤالی از جانب خلاق عالم جلت عظمته با و متوجه شود که ای بنده من دانستی که

در بیان لزوم علم بتکلیف ... صورة نماز و معرفت ...

من از تو نمازی خواسته ام از کجا دانستی آن نماز برا که من از تو خواسته بودم باین نحو بود
که تو اتیان میمنمودی باید جواب را از خود مهیا نموده باشد که اگر آنجواب دارد حین القای
چنین سؤال عرض نماید آنجواب عقلا مقبول مؤاخذه کردن قبیح بوده باشد نماز اولیه نمود و عمل
او بمحل خواهد بود محض مقال در بیان این اجمال آنست که هر مکلفی در مقام نیت نماز
چنین نیت مینماید که من اتیان باین نماز مینمایم بجهة امتثال و اطاعت امر پروردگار
عالم جل شانه پس باید بداند منوی او آن نمازیست که مطلوب خلاق عالم عز شانه میباشد
و چونکه نماز از مرکبات و مجعولات پروردگار عالم است یعنی نماز یرا که واجب فرموده است
بر بندگان خود که اتیان بآن نموده باشند مصلحت الهیه جلت عظمته مقتضی این شده که
باین نحو ترتیب فرموده باشد اول مکلف بایستد بقصد اطاعت الله جل شانه بعد از آن
تکبیرة الاحرام بگوید پس قرائت حمد و سوره نماید بعد از آن برکوع رود در رکوع ذکر بعمل
آورد بعد از فراغ از آن رفع راس از رکوع نماید بنحویکه بایستد بحدیکه راست شود بعد
از آن بسجود برود بنحویکه هفت عضو که عبارت از جبهه و کفین و رکبتین و ابهامین
بوده بر زمین بگذارد بعد از آن مشغول بذکر معین شود بعد از فراغ از آن رفع راس از سجود
نماید بعد از آنکه راست نشست و قرار گرفت ثانیا بسجود رود و هکذا تا آخر نماز و شرایط
چندی بجهة این مقرر فرموده مثل اینکه باید با وضو یا غسل یا با هر دو بوده باشد در وقت
معین اتیان بآن نموده باشد در مکان مباح با مستوریه عورت لباس از مباح الکل در حق
رجال و بدن و لباس طاهر بوده باشد از نجاست الا آنچه استثناء شده باید در جمیع
احوال اجتناب از تکلم و ضحک و اکل و شرب و انحراف از قبله و سایر آنچه بیان
خواهد شد نماید مجملا لازم است که عالم باشد که مکلف به او که مسمی باسم صلوة است
چه چیز است و چونکه این ترکیب از جعل خداوند عالم است علت قدرت پس تعلیم آن

نماز مشتمل ... هیئت صوری نماز باید در جمیع ... در بیان جهر طرق علم بانیا بعد ازان با و صیا و بعد ازان بعلما که خواص ...

لاکلام

لامحاله منحصر در ذات اقدس الهی خواهد بود و چونکه تکلم از جناب خالق متعال در حق
هر کس متعذر و غیر مقدور است نظر بعدم قابلیت لهذا خلاق عالم جل شانه بعضی را
که ممتاز بوده باشد از ما عدای او به ممیزات بسیار اختیار فرموده عبادات را بکیفیت
مطلوبه تعلیم ایشان پیغمبر نموده ایشان را امر میفرموده که تبلیغ بکافه عباد نموده باشند
چنانچه انبیا دیگران فرموده که از او اخذ نموده باشند شخص اول را اهل را نبی و پیغمبر و رسول
میخوانند این الفاظ همه قریب بیکدیگر میباشند نبی میگویند بجهة آنکه مخبر است از جانب
خداوند عالم پیغمبر میگویند بجهة آنکه پیغام می آورد از جانب خداوند عالم جل شانه بسوی
عباد او و رسول میگویند بجهة آنکه فرستاده شده است از جانب پروردگار عالم عز شانه
بسوی بندگان او و در هر عصری از اعصار حکمت بالغه حکیم متعال چنین اقتضا نمود تا آنکه
امر منتهی شد بخاتم پیغمبران اعنی فخر انبیا و سید رسل و سرور اصفیا و هادی سبل محمد مصطفی
است ایشان را بعبادات چندی امر فرموده از جمله نماز بکیفیت معهوده بعد از تعلیم آنرا
بآنجناب ایشان را امر فرموده که تبلیغ بامت امر فرموده باشند چنانچه امت را امر فرموده
که از ایشان اخذ نموده بمقتضای آن معمول داشته باشند حسب الامر خلاق جهان آن سرور
در کاه رحمت در عصر شریف خود تبلیغ بندگان فرمودند بندگان خلفا و قولا و در آن اوان
که معموره جهان منور بود جمال ایشان منور بود و نصب حجی فرمودند که بعد از آنکه روح مقدس
ایشان بشوق اتصال بعالم قدس زینت بخش قاطبه اهل انس کردد از حجج منصوصه
حافظ شریعت مطهره و مبین طریقه منزه ایشان بوده مبلغ تکالیف الهیه بکافه عباد باشند
و از اینکه حکم الهیه جلت عظمته مقتضی عدم ظهور رحمت عجل الله تعالی فرجه در برخی از زمان شده
که دست حاجت عباد از تمسک بذیل دامن سعادت آنجناب قاصر لهذا اصونا للشریعه
عن الانطماس و حفظا للطریقه عن الاندراس فرموده علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل

در بیان اینکه ... حجج ... علماء ...

و در اصول کافی و غیره باسانید معتبره از حجج الهیه روایت شده که فرموده اند ان العلماء ورثة الانبیاء
و ایضاً در اصول کافی بسند معتبر مروی است از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق
که فرموده العلماء امناء و در کتاب عوالی اللئالی از سرور اعاظم و اعالی جناب امیر المؤمنین
روایت نموده که فرموده اند یا ابنی محمد بن الحنفیة تفقه فی الدین فان الفقهاء ورثة الانبیاء
و در کتاب اعلام الوری و کتاب احتجاج روایت فرموده اند از ثقة الاسلام که روایت
نموده از اسحق بن یعقوب که گفته من التماس کردم از محمد بن عثمان العمری که نایب ثانی
از نواب جناب امام زمان عجل الله تعالی فرجه است عریضه مرا که در آن مسائل چندی که از من
مشکل بود ثبت شده بود برساند به جناب امام زمان عجل الله تعالی فرجه بعد از آن جواب خارج
به خط شریف جناب صاحب الامر اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا
فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله و همین مروی در کتاب کشف الغمه نیز هست لکن روایت نموده
از اسحق بن یعقوب بدون توسط و ذکر ثقة الاسلام و مظنون اینست که در این کتاب
نیز ملحوظ از آن عالیمقام بوده باشد پس ثابت شد قاهره سبحانیه اقتضا نموده در هر عصری از اعصار
جمعی از عباد ممتاز باشند از سایرین بنفوس قدسیه عالیه و قلوب صافیه که قابل
استفاضه باشند از فیوضات الهیه و محل استناره باشند از انوار مطهره مرضیه و قابل باشند
که اکتساب احکام الهیه و استفاده تکالیف شرعیه از آیات قرآنیه و آثار نبویه و اخبار ائمه
علیه و علیهم الاف السلام و التحیة نموده باشند تا حافظ فرایض و سنن و رادع محادم و بدع
و مبلغ تکالیف شرعیه بعباد و موصل نوامیس الهیه بعلت عظمت تکالیف باشند و از اینکه
انسان در امور معیشت محتاج بامور بسیار است مثل مساکن و ملابس و ماکل و مشارب
و سایر امور محتاج الیها و هر یک از اینها مقدماتی دارند لایعد و لایحصی نفوس متکثره تا
مباشر نشوند ممکن الحصول نیست مثل لباس که موقوف بر آنست که پنبه دانه مثلاً کاشته شود

و این موقوف بر این است که زمین شخم شود و شخم شدن زمین موقوف است به بیل زدن
و بیل از آهن است و آهن را میباید از معدن آن اخذ کرد و اخذ کردن موقوف است
بر مقدمات بسیار تا آنکه آهن بجائی رسد که مستعد این باشد که توان او را بیل ساخت
آنوقت موقوف بحداد است وجود حداد به تنهائی کفایت نمی کند در آن بلکه محتاج است
بر ذغال و تحصیل آن موقوف است بآلت قاطعه که تو آن بآن قطع اشجار نمود و اگر
کلام در حدیث مقدمات آن آلت کنیم رشته کلام منقطع نشود و بعد از قطع اشجار تا آنکه
تو آن ذغال نمود توقف دارد بر حفر گودال و آن نیز مقدمات بسیار دارد و بعد از
آنکه ذغال موجود شد باید حمل شود و بعد از طی مقدمات حمل که بحداد رسد موقوف بکوره
است و آن محتاج به بناء است فقل کلام در مقدمات بناء آن تا غل از وصول بحاصل
مطلب است بعد از آنکه کوره مهیا شد محتاج است بآتش و مالتی که بدمند تا ذغال مشتعل گردد
تا آهن نیز در آهن گیرند تا توان بیل ساخت و آن آلت را دم مینامند از پوست حیوانات
و پوست محتاج بدباغی است مقدمات دباغی را مثل مقدمات امور مذکوره تعداد
نمیتوان نمود و هم چنین است حال در چکوش و سندان و غیرهما بعد از همه اینها که بیل
موجود شد محتاج است بکسی که در بازو باشد که تواند به بیل زدن تا زمین کنده شود و مقدمات
آن مثل آنهاست که مذکور شد بعد از آنکه زمین کنده شد موقوف است بآلتی که زمین را
هموار کند بعد از همه مراتب مسطوره که پنبه دانه کاشته شد موقوف است تا بداد ن
آب موضع که دفعه یا چند دفعه و این توقف دارد بحفر قنات یا حفر بئر و کلام در مقدمات
اینها مثل سابق است بعد از آنکه سبز شد و پنبه بثمر رسید میباید از احیه بعد از آن لازم
ضرور است که پنبه را از محل خود در آورند بعد از آن بچرخی که پنبه را بمویشت آن تخم از آن
آن جدا نماید بعد از آن محتاج است بنداف که پنبه را ندافی نموده حلوله کند و بعد از آن

میرسد بدست ریسنده تا ریسمان شود و این توقف دارد بچرخ و این وظیفه نجار و خراط است
و حصول چوب از نجار و خراط توقف دارد بر مقدماتی که لایعد و لایحصی است بعد از آنکه
ریسمان موجود شد موقوفست بر آنکه کلافه شود و آن نیز مقدماتی دارد و بعد از آن محتاج است
بر اینکه ماسوره شود و بعد از آن داخل ماکو شود و آن موقوف است بماسوره و دکان و ماکو
سازان و وقت محتاج است بدستگاه نساجی و نساج مقدمات هر یک را تعداد نمیتوان
نمود بعد از آن کرباسی موجود میشود و بعد از آن میرود بدست صباغ که از آنجا بصباغ بعد از آن
بخیاط تعداد مقدمات هر یک خارج از طاقت است آنوقت لباسی بهم رسد باید هزار نفس
بلکه علاوه مباشر شود تا لباسی بهم رسد و هم چنین است حال در فرش و ظروف و مسکن و منزل
و سایر اموریکه موقوف علیه حیات انسانست مجملاً از اینکه موقوف علیه حیات انسان است
امور بسیار است هر یک از آنها ممکن الحصول نیست بمباشرت نفوس متکثره پس قطعاً مطلوب
خلاق جلت عظمته نیست که هر فردی از افراد مکلفین مسائل تکالیف خود از نماز و غیره را اخذ
نماید از آیات قرآنیه و سنت نبویه و اخبار ائمه علیهم السلام به اشتغال قاطبه نفوس
در این مطلب معیشت مسدود موجب خلل در انتظام عالم است قطعاً بلکه این منصب شریف
مطلوبست از جماعتی که ممتاز بوده باشند از ما عدا بصفا و زکاء و ورع و تقوی التکلیف دیگران
اینست که اخذ از آنها نموده باشند اشخاصیکه استفاده تکالیف الهیه جلت عظمته را از کتاب
و سنت مینمایند آنها را مجتهد مینامند یعنی کسانی هستند که استنباط احکام شرعیه نموده اند
و مینمایند از مأخذ و مدارک معلومه آن بسبب بذل جهد و صرف طاقت خود را و آن
دیگران را که اخذ احکام شرعیه را مینمایند به تعلیم و ارشاد مجتهدین بواسطه یا بوسائط آنها را
مقلد مینامند و لاطریقه احتیاط پس آن در مسائل بسیار نیست مسائلی که امر در آن دائر
است مابین وجوب و حرمت ممکن نیست مثل کسیکه شک کرد در حال قیام در اینکه

رکوع کرده است یا نه واجب است که برود برکوع بعد از دخول در رکوع شخص داند
که رکوع کرده بوده است در اینصورت جماعتی از فقهاء را اعتقاد اینست که واجب است
از همان حالت رکوعی برود بسجود و نماز او محکوم بصحت است قطع نماز در حق او جایز
نیست و جماعتی حکم فرموده اند ببطلان نماز و لزوم قطع مختار ثانی است و هم چنین هرگاه
کسی داخل در سجده اولی شد متشخص او شد که اخلال برکوع کرده است صاحب مدارک
و بعضی دیگر را اعتقاد اینست که نماز صحیح است لازم است عود نماید برکوع بعد از آن بسجود
رفته نماز را تمام نماید قطع نماز حرام است مختار اینست که نماز باطل است قطع آن لازم است
چگونه ممکن است که کسی احتیاط تواند نمود و همچنین هرگاه مکلفی سلام کرد بر مصلی در اینصورت
مردد است مابین وجوب رد و حرمت آن مختار اول است و هم چنین هرگاه کسی سلام
کرده بر جماعتیکه مشغول نماز بوده اند از جمله مسلم علیهم صبی ممیز بوده آن صبی مبادرت کرد در
رد سلام امر در حق دیگران مردد است مابین وجوب رد و حرمت آن بنا بر اینکه رد
از صبی اگر مسقط وجوب باشد از مکلفین که مشغول نماز میباشند پس رد در حق آنها حرام خواهد بود
و اگر مسقط نبوده باشد رد بر یکی از آنها واجب خواهد بود و اگر مسقط نبوده باشد مختار عدم سقوط
وجوب رد است مجملاً عمل باحتیاط در صورتیکه ممکن است که اگر مردد نبوده باشد مابین وجوب
و غیر حرام یا مردد بوده باشد مابین حرام و غیر واجب در اول احتیاط در فعل است و در ثانی
احتیاط در ترک و الا هرگاه امر مردد بوده باشد مابین واجب و حرام پس در آن عمل باحتیاط
ممکن نیست سفری در مثل این واقعه بکر ترجیح که محقق مجتهد است یا بتقلید پس کسیکه
مجتهد نبوده باشد و هم چنین مقلد مجتهد نباشد بگوید من احتیاط میکنم در مثل این صور
چه کار خواهد کرد و علاوه میگوئیم در موضعیکه امر مردد بوده باشد مابین وجوب و غیر از حرام
مثل قرائت سوره در نماز و مثل این در این صورت نیز میگوئیم عمل باحتیاط بآن ممکن است

چه مراد از احتیاط آنست که این شخص اتیان عمل نماید بنحوی که قاطع بوده باشد بحصول
برائت ذمه قطع نظر از طریقه اجتهاد و این در این صورت نیز متحقق است نظر باینکه جمع
کثیری از فقها نیت وجه را در عمل لازم دانسته اند و این شخص که ترجیح وجوب و استحباب
هیچیک را نداده باشد اگر قصد وجوب نماید عمل باطل خواهد بود نظر بعدم اعتقاد وجوب
و همچنین هرگاه قصد استحباب نماید و اگر قصد هیچیک از وجوب و استحباب ننماید باز
عمل باحتیاط نکرده است نظر بقول بلزوم اعتبار وجه پس سوای از اجتهاد و تقلید نخواهد
بود اگر گوئی این شخص را اعتقاد است که نیت وجه معتبر نیست میگوئیم این اعتقاد از تقلید است
یا از اجتهاد و علی التقدیرین امر راجع شد بیکی از طریقین پس طریقه ثالثه بدست نیامد و هو المطلوب
بعلاوه می گوئیم عمل باحتیاطی که قاطع بوده باشد که مأتی به او مبری ذمه است نسبت نظر بتحقق
خلاف است و وجه در کلمات معتمدین فقها اعلی الله تعالی مقامهم که فرموده اند امر
در این انحصار منحصر است در اجتهاد و تقلید بنا بر این هرگاه نماز کسی مستند بیکی از این
دو طریقه نباشد باطل خواهد بود پس در اینجا دو مقام است اول صحت نماز است در صورتیکه
مستند بوده باشد باجتهاد و یا بتقلید اهل اجتهاد دویم بطلان نماز است در صورت عدم
استناد بیکی از این دو طریقه پس مناسب در این مقام ایراد کلام است در سه مبحث

در بیان استدلال بر صحت عبادت هرگاه مستند بوده باشد باجتهاد و تقلید مجتهدی

مبحث اول در بیان صحت نماز است در صورتیکه اتیان شده باشد بمقتضای اجتهاد این
مطلب قطعی الثبوت است نظر بقطع به ثبوت تکلیف بصلوة و عدم تمکن از تحصیل قطع
در جمیع مسائل محتاج الیها در نماز و قطع بعدم تکلیف بما لا یطاق پس هرگاه چنین
جوابی عرض شود در مقام القای سؤال سابق در موقف حساب عقل قاضی است بقبول
آن و تقبیح نمی نماید پس هرگاه فرض شود سؤالی از جانب خلاق عالم عز شانه القا شود

بمجتهدی

بمجتهدی شخصی که ای بنده من نماز که اتیان نمودی از کجا مشخص شد که مؤدی تو مطلوب
من بوده است این جواب را عرض نماید که ای پروردگار من اتیان نماز را بر من
واجب فرموده بودی و دست حاجت من بذیل دامن سعادت حجت تو نمیرسید
لکن کتاب تو و اخبار حجت تو در میان بود بقدر استعداد و طاقت خود فحص و بحث
و تأمل در آن آنچه را فهمیدم این کیفیت بود که اتیان بآن نمودم قطعا چنین جواب
معقول و مقبول نخواهد افتاد از آن قبیح و غیر معقول است بنا بر این پس عملیکه بمقتضای
اجتهاد مجتهد بوده باشد قطعی الصحة است لکن عمده در این مقام که موجب لغزش اقدام
و باعث القای نفس است بمهالک ساحت انتظام دو چیز است یکی عدم تکمیل استعداد
فهم از کتاب و سنت نظر بقصور در مبانی و مبادی چه در اینجا تکلیف این شخص تقلید
است در عمل و عدول از تقلید و اتکال بفهم خود خروج از منصب و موجب بطلان
عمل است دویم تقصیر در بذل جهد و صرف طاقت نظر باینکه بکرار تجربه شده
در بادی امر کسی مطلبی را که رجوع نمود بنحوی می فهمد لیکن از فحص بلیغ و تأمل تام ظاهر
میشود خلاف آن این امریست که هرگاه بآن موجب ارتکاب قبایح و باعث اضطراب
نفوس است بالجمله بسیار دیده ایم از طائفه که فتح باب طعن کرده اند بر اساطین
دین مبین و امنای رب العالمین و نواب باستحقاق ائمه طاهرین علیهم السلام بعد
از تأمل در مقالات واهیه آنها مشخص شده است باعث این طعون رکیکه نیست مگر ضعف
و قصور در استعداد و تقصیر در تحصیل مبادی و مبانی آن نعوذ بالله تعالی منه چنانچه در مواضع
متعدده به بسط تمام توضیح این مطلب را نموده ایم و همچنین مکرر ملاحظه شده از اینجا صلحه
مقتضای انصاف آنست که تقصیر در آنها باعث اعتبار اول نیست و مع ذالک
سالک طریقه شده اند ظاهر میشود بعد از آن قلت فحص و تأمل است چنانچه

در موارد بسیار در مطالع الانوار توضیح آن شده نعوذ بالله تعالی منه و نرجو منه التوفیق فی العصمة
عن الخطاء والزلل ما سئلک اللهم متفضلا علی عبادک و حبیبک سید رسلک و دلیلک
سبیلک و صالک و حجتک المحیی لعبادک الحامی لبلادک ان لا تکلنی الی نفسی طرفة عین
و تعصمنی فیما بقی من عمری عن التقصیر فی خدمتک و استنباط احکامک و تعفو عما صدر
منی فیما سلف من عمری من المسامحة والتقصیر و تعیننی علی کل طلبتک فی الوصول الی مرضاتک
و یرشدنی لوجدانیتک الی ما ینبغی الارشاد الیه من مبانی ادلة احکامک انک العزیز من جانبکم

در ذکر شرف فقه و منافع آن از روایات

منافع فقه بسیار و محاسن آن بیشمار است کفایت می کند در آن که حفظ نوامیس الهیه
جلت عظمته منوط و اقامه وظائف شرعیه و احیای مآثر دینیه و حفظ محاسن شرعیه است
پس است در این باب از آنست که وارد شده ان الفقهاء ورثة الانبیاء مشخص است
از وارث آنست که منصب انبیاء علیهم السلام بجهت ایشان ثابت است و بهمین معنی
صفی است که جناب فخر کاینات فرموده علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل این معنی
است فوق کل محامد اخبار از ائمه اطهار در مدح آن بسیار است مرحوم شیخ صدوق
در کتاب خصال روایت نموده از حماد بن عیسی که از اجله رواة است روایت نموده
از کاشف الاسرار و الدقایق جناب امام جعفر صادق که فرموده در مقام ذکر وصایای
حضرت لقمان را به پسر خود کلامی را که حاصل آن آنست که علمی که سزاوارتر است که عالم
عمر خود را صرف در طلب آن نماید سه چیز است العلم بالله و بما یحب و بما یکره یعنی اول علم
بوجود خداوند عالم و بصفات او جل شانه است دویم علم بآنچه محبوب خداوند عالم
است این شامل عبادات و عقود و ایقاعات و احکام همه است سیم علم بآنچه
مکروه خداوند عالم است و این شامل محرمات از کبایر و صغایر و مکروهات بمعنی اخص
است اول موکول بعلم کلام است دویم و سیم بعلم فقه و ایضا آن بزرگوار در کتاب

عیون الاخبار

عیون الاخبار بسند صحیح روایت نموده حدیثی که حاصل مضمون آن آنست شخصی مشرف شد
خدمت جناب امام جعفر صادق عرض کرد پسری دارم خوش دارم که بخدمت شما مشرف
شود سؤال نماید از حلال و حرام حضرت در جواب فرمودند آیا ملتفت کی سؤال کرده شود
از چیزی که افضل از حلال و حرام بوده باشد و در کتاب عوالی اللئالی روایت نموده از جناب
رسول خدا فرموده لکل شیء عماد و عماد هذا الدین الفقه یعنی هر چیز را ستونی است
که قوام آنچیز بآن ستون است و ستون دین اسلام فقه است و ایضا در آن کتاب
از آن سرور اخبار مروی است که فرموده الفقهاء امناء الرسل و فیه ایضا عنه
قال رحم الله خلفائی قیل یا رسول الله من خلفاؤک قال الذین یأتون
بعدی یروون حدیثی وسنتی و من اکرم فقیها مسلما لقی الله یوم ا
لقیمه وهو علیه غضبان و باز در کتاب مطلوب از قدوة الاولیاء امیر المؤمنین
روایت نموده که فرموده اند الفقهاء ورثة الانبیاء و ایضا در آن کتاب از مهبط انبیاء روایت
نموده که فرموده اند فقیه واحد اشد علی ابلیس من الف عابد و در اصول کافی بسند صحیح روایت
نموده از مخزن اوایل و اواخر جناب امام محمد باقر که فرموده عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین
الف عابد یعنی عالمیکه منتفع شود بعلم خود و یا عالمیکه مردم از او منتفع شوند بهتر است از هفتاد
هزار عابد مجملا شرافت و فضیلت این علم شریف اکرم بسیار است لکن خطر متصدین
آن نیز بسیار است بلکه از اعاظم مهالک دینیه و اعظم مفاسد مهلکه است نظر باینکه هرگاه مسلمانی
در مقام حاجت از عالمی سؤال کرد خواه در عبادات بوده باشد یا در معاملات این شخص
که متصدی جواب میشود اگر اهل جواب از آن بوده باشد و مطابق واقع بمقتضی فهم
و بحث خود گفته باشد این شخص امینی خواهد بود از امنای خداوند عالم جل شانه
بسوی عباد او مندرج خواهد بود و تحت عموم حدیث سابق که عالمیکه از علم او نفع عاید

عنه راض و من اهان فقیها مسلما لقی الله یوم القیمه وهو

بندگان خداوند عالم عز شانه نشود بهتر است از عبادت هزار عابد و هم چنین ایمنی خواهد
بود از جانب سرور انبیا و نبوی است پس آن شخص فاجر خواهد بود و لعطایای الهیه
مثوبات غیر متناهیه و اگر العیاذ بالله از اهل آن نبوده باشد یا بمقتضای تشهی نفس گفته
باشد چنین شخص مابین در دین مبین مفتری است بخلاف آسمان و زمین و جهال ولداب
است بخطاب سید المرسلین علیه و آله الالاف التحیه من رب العالمین کفایت می کند
در برء حال او آیه کریمه فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا یعنی کیست ظالم تر از کسیکه افترا
میزند بخداوند عالم عز شانه استفهام انکاری ابطالی است یعنی چنین کس ظالم بلکه ظالم تر
از او نخواهد بود و عالم این مفتریست فوق کافر بضار و مفسده است اعظم از کل مفاسد
چگونه چنین نباشد و حال آنکه موجب لعن خالق آسمان و زمین و مستحق لعن ملائکه مقربین
خواهد بود چنانچه همین مطلب صریح است در بسیاری از اخبار معتبره صادره از حجج
الهیه جلت عظمته مرویه در کتب معتبره شیخ برقی در کتاب محاسن و ثقة الاسلام در
اوایل اصول کافی و همچنین در اواخر فروع آن و شیخ الطائفه در کتاب تهذیب روایت
فرموده اند در حدیث صحیح از مفخر اوایل و اواخر جناب حضرت امام محمد باقر که فرموده من
افتی الناس بغیر علم و لا هدی من الله لعنته ملائکة الرحمة و ملائکة العذاب و لحقه وزر من
عمل بفتیاه حاصل معنی این کلام مزیل عیش و سرور از مذاق معتقدین شناسایه یوم النشور
آنست هر کس که فتوی بگوید در میان مردمان با عدم علم و با عدم دلیلی و حجتی که از جانب
خداوند عالم عز شانه باشد که آن فتوی ماخوذ از آن دلیل بوده باشد یا با عدم دلیلی
که دلالت کند بر اینکه چنین فتوی در حق او جایز باشد یعنی چنین دلیلی در دست
او نبوده باشد لعنت میکنند او را ملائکه رحمت و ملائکه غضب هر دو صنف ملائکه و باید
این مفتی مبتلا شود بگناه کسی که عمل بفتوای او کرده باشد مخفی نماند که این حدیث شریف

انظاری دارد

در بیان آنکه [illegible] و بعضی [illegible]
اربعه دیدن [illegible]
و حد و بای [illegible]

انظاری دارد بر عدم جواز تقویل باطنی که مستند بدلیل شرعی نبوده باشد کما لا یخفی للمتامل
و ایضا شیخ برقی در کتاب محاسن و شیخ صدوق در کتاب عیون الاخبار از سرور
ابرار جناب موسی بن جعفر علیهما السلام روایت نموده که فرموده اند من افتی الناس
بغیر علم لعنته ملائکة الارض و ملائکة السماء و ایضا در کتاب محاسن و در اصول کافی
مرویست از جناب رسول خدا که فرموده اند من افتی الناس بغیر علم و هو لا یعلم الناسخ
من المنسوخ و المحکم من المتشابه فقد هلک و اهلک یعنی کسیکه فتوی بگوید بجهة مردم با عدم
علم از ماخذ و مستند آن و تفرقه نکرده باشد مابین ناسخ و منسوخ و مابین محکم از آیات
قرآنیه و متشابه آن یا توقف نکرده باشد مابین محکم و متشابه مطلقا پس چنین کس خودش
هالک و باعث هلاکت دیگران نیز شده است و ایضا شیخ برقی در محاسن و ثقة الاسلام
در اصول کافی و شیخ صدوق در کتاب خصال روایت نموده اند از جناب امام جعفر صادق
که فرموده من ترا نهی میکنم از دو خصلت بسبب آن دو خصلت هلاک میشوند مردان یکی
از آن دو خصلت فتوی گفتن است با عدم علم نه بمرتبه ایست که حاجت باظهار فساد
آن بوده باشد نظر باینکه فتوی اخبار است از جانب خلاق آسمان و زمین جلت قدرته
اقدام بر چنین امری العیاذ بالله با عدم علم بواقع کذب است بخداوند عالم جل شانه و قبح کذب
در هر جا ظاهر است خصوصا کذب بر خداوند عالم و فخر بنی آدم این همان کذب است
که موجب بطلان صوم ماه مبارک رمضان و موجب قضا و کفاره است و فرقی در
این باب نیست در حرمت در صورتیکه اخبار با عدم علم و عدم رخصت نموده باشد مابین
آنکه فتوی او مطابق واقع اتفاق افتاده باشد یا مخالف واقع چنانچه ناطق بر آنست
حدیث معتبر که ثقة الاسلام در فروع کافی و رئیس المحدثین در فقیه و خصال و شیخ
الطائفه در تهذیب روایت نموده اند از جناب امام جعفر صادق که فرموده اند

قضاة بر چهار قسم میباشند سه قسم از آنها در جهنم خواهند بود و یک قسم در بهشت
بعد از آن بیان فرموده اند سه قسم را که معذب در جهنم خواهند بود اول آنست که حکم میکند
بجور و باطل ~~میکند~~ لکن میداند که حکم او بجور و باطل است دویم آنست که حکم
بجور و باطل میکند لکن نمیداند که حکم او بجور و باطل است سیم آنست که حکم بر حق
میکند لکن نمیداند که حکم او بر حق است لکن در واقع اتفاق افتاده که مطابق با حق بود
این سه قسم را فرموده اند که در جهنم خواهند بود و آنکه آن قاضی است که حکم بر حق میکند
و میداند که حکم او بر حق است و ماخذ آن هم خبر است و همین حدیث را شیخ مفید قدس الله
تعالی روحه السعید در مقنعه ذکر فرموده اند لکن اسناد داده اند بجناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
انه قال القضاة اربعة ثلاثة منهم فی النار و واحد فی الجنة فسئل من صفتهم لتقع المعرفة
بهم و التمیز بینهم فقال قاض قضی بالباطل و هو یعلم انه باطل فهو فی النار و قاض قضی
بالباطل و هو لا یعلم انه باطل فهو ایضا فی النار و قاض قضی بالحق و هو یعلم انه حق فهو فی
الجنة و این حدیث معتبر اگر چه در قاضی وارد شده است لکن فرقی در این باب
مابین مفتی و قاضی و ~~[illegible]~~ نمیباشد در حرمت پس حرمت و اثم در هر دو
مقام ثابت است پس فتوی از کسیکه مستجمع شرایط فتوی نبوده باشد حرام و موجب
عقاب است اگر چه مطابق واقع شده باشد ملخص آنست که فرق گذارده نشود
مابین مطابق واقع و غیره در حکم وضعی مابین منع در روزه ماه مبارک اگر چنین چیزی
صادر شده باشد حکم بقضا و صوم در صورتیکه مطابق واقع اتفاق افتاده باشد
نمودن نموده و اشتباه محل کلام در این مقام نیست مجملا فرقی در آنچه مذکور شد مابین
فتوی و حکم نمیباشد اگر چه حکم از او احالا وارد مفسده است باین معنی که مسئله نقضی
حکم و مرافعه بین الناس نشود و مستجمع شرایط آن باشد مغضوبیت چنین کسی در درگاه

احدیت

و اما قسم چهارم که باقی و داخل بهشت خواهند بود

و عبارت این حدیث در کتب [illegible] که از [illegible] روی عن امیر المؤمنین علیه السلام

و قاضی قضی بالحق و هو لا یعلم انه حق فهو فی النار صح

در بیان [illegible] حاکم [illegible]
در مفتی هر گاه از اهل اجتهاد نباشد
و استدلال بر این مدعی [illegible]
و نقل [illegible] باو نشده

درگاه احدیت جل شانه اشد بوده باشد از مفتی در صورتیکه مستجمع شرایط فتوی نبوده
بمقتضای عقل و نقل اما عقلا نظر باینکه حکم مستلزم اخذ اموال ناس و تصرف در فروج و دماء ناس
است بخلاف فتوی بر خلاف واقع که مفسده آن اقل است پس حکم بر خلاف واقع مفسده
در آن اشد از مفسده در فتوی بخلاف واقع است و اما نقلا نظر باینکه تهدیدات شدیده که
در حکم بغیر ما انزل الله هست در فتوی بغیر ما انزل الله نیست پس مناسب اینست که برخی از آن
در این مقام ذکر شود تا شاید اطلاع بر آن موجب تنبیه غافلان گردد تا از مفاسد شدیده اجتناب
نمایند پس میگوئیم ادله داله بر مفاسد شدیده حکم بغیر ما انزل الله از کتاب و سنت بسیار است
اما کتاب یعنی قرآن پس میگوئیم آیات قرآنیه که دلالت میکند بر مذمت حکم بغیر ما انزل الله بسیار است
لکن در این مقام اقتصار میکنیم بر سه آیه متقاربه در سوره مبارکه مائده در اول فرموده و من لم
یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و در ثانیه فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک
هم الظالمون و در ثالثه فرموده و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون ممکن است
که گفته شود نکته در اختلاف تعبیر در اول بکفر و در ثانی بظلم و در ثالث بفسق بجهة تنبیه بر اختلاف
مراتب قبح بوده باشد در شدت و ضعف در موارد حکم مثلا حکم بر خلاف ما انزل الله در جائی
که موجب سفک دماء و غصب فروج بوده باشد این اشد قبحا است در صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله موجب
غصب در مال فقط بوده باشد و هم چنین حکم بغیر ما انزل الله در صورتیکه حرمان ایتام بوده باشد از
اموالیکه خلاق عالم جل شانه انها را مالک گردانیده اند این اشد قبحا است از صورتیکه حکم بغیر ما انزل الله
موجب حرمان کبار بوده باشد از اموال انها با ندرت حاجت انها نسبت با ایتام تعبیر بکفر در
مثل قسم اول بوده باشد و تعبیر بظلم در مثل ثانی و تعبیر بفسق در مثل قسم ثالث و همین هم نکته بوده
باشد در تکرار ذکر بعلاوه تاکید و ممکنست که گفته شود وجه دیگر در سبب اختلاف تعبیر در آیات
ثلثه بیان این است که ممکنست اختلاف تعبیر اشاره باشد باقسام ثلثه سابقه یعنی تعبیر بکفر در صورتیکه

بوده باشد یا علم باینکه باطلست و تعبیر بعلم در صورتی بوده باشد که حکم بر باطل بوده باشد یا جهل باینکه
ان باطل است نظر باینکه موجب حرمان مستحق است از حق ان مناسب این اطلاق ظلم است
و حکم بفسق در صورتی بوده باشد که حکم بر حق باشد با عدم علم باینکه حق است مناسبت کفر در اول
و ظلم در ثانی و فسق در ثالث ظاهر است مخفی نماند ممکنست که حکم در ایات مذکوره اعم بوده باشد
از حکم بمعنی خاص یعنی اعلام از کلامیکه از حاکم صادر میشود در مقام مرافعه بجهة رفع نزاع بنابراین
فتوی بغیر ما انزل الله نیز مندرج در تحت عموم ایات شریفه خواهد بود و اما اخبار رد اله بر
کمال مذمت حکم بغیر ما انزل الله پس بسیار است ثقة الاسلام در کافی و شیخ الطایفه در تهذیب
بسند صحیح روایت نموده اند از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که
من حکم فی درهمین بغیر ما انزل الله عز و جل فهو کافر بالله العظیم یعنی کسیکه حکم کند در دو درهم بغیر
انچه مقرر شده است از جانب خداوند عالم جل جلاله پس انشخص کافر خواهد بود بخداوند عالم جل شانه
کفایت میکند درین باب همین حدیث صحیح السند بعلاوه حدیثی که مذکور شد در باب تقسیم
قضاة با قسام اربعه مذکوره چه کسیکه متصدی مرافعه و حکم مابین مسلمانان میشود با عدم اجتماع
شرایط یا حکم میکند بباطل با علم باینکه باطلست مثل اینکه زید ادعا میکند بعمرو که فلانه مبلغ را از
تو میخواهم و عمرو منکر است طرفین رجوع میکنند در مقام مرافعه بکسیکه متصدی مرافعه میشود لکن
متجمع شرایط افتا و حکم نیست و منشخص العیاذ بالله نظر باغراض و مقاصد فاسده حکم میکند
باینکه عمرو المبلغ را داده باشد معلوم است انقسم افسد و اسوء اقسام است و لهذا در حدیث مقدم
داشته شده است لکن انقسم اگرچه ممکن است بلکه واقع است لکن نادر است نعوذ بالله
از اینکه کسی چنین متصف شقاوت بوده باشد یا انکه حکم میکند بباطل لکن با عدم علم باینکه
این باطل است بلکه اعتقاد اینکه این حق است شایع است مثل اینکه ضعیفه برادر زوج خود را
شیر داده است و حد رضاع شرعی متحقق شده است بعد زوج با زوجه یا کلاهما انشکک میکنند

درین باب

درین باب رجوع میکنند بانشخص مرافعه رس انشخص حکم میکند بحرمت زوجه
بر زوج خود نظر باینکه این مرضعه در صورت مفروضه برادر زوج میشود و چنین توهم
میکند که مادر برادر حرام است پس حکم میکند بتفریق مابین زوج و شوهر بجهة این
اعتقاد که اگر لعنهد که چنین نیست هرگز چنین حکمی میکند یا ضعیفه طفل دختر خود را
شیر داده و حد رضاع متحقق شده بعد نزاع میان زن و شوهر میشود که زوجه می
گوید بزوج خود که من در خانه تو حرام مستم زوج انکار میکند طرفین رجوع میکنند
بانشخص مرافعه رس انشخص در اول حکم میکند بحرمت و لزوم تفریق نظر باینکه ضعیفه بجهة
شیر دادن برادر زوج مادر او میشود و مادر برو حرام است چنانچه مذکور شد و در ثانی حکم
میکند بعدم حرمت نظر بانتفای نسبت چنانچه هر دو امیواقعه را خود در اصفهان مشاهده
کردم از بعضی مجملا امثال این شایع و بسیار است یا انکه حکم بحق میکند لکن نمیداند که حق است
یا بمعنی حکمی که کرده است مطابق واقع است لکن قدرت و استعداد این را ندارد که استفاده
حقیقت امر از ادله شرعیه نماید یا قوت و استعداد این را دارد لکن مسامحه در تحقیق مطلب
کرده حکم مینماید یا فتوی میگوید مجملا بحدس و تخمین با عدم رجوع بماخذ و مدارک حکم مینماید
مدلول علیه بتصریح حدیث معتبر مذکور است که هر سه قسم هالک و معذب بعذاب باتش جهنم
خواهند بود و پس حاکم و مفتی در هر صورت از صور ثلث مذکور اثم و عاصی بلکه معاند شریعت
و صاحب شرع است چه متخص است که مخالف شریعت عامدا معانده با صاحب شریعت نعوذ بالله
سبحانه منها و انشخص مرافعه رس در هر یک از صور ثلث مذکوره تهاون بامر خداوند عالم است
از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود ایاکم والتهاون
بامر الله عز و جل فان من تهاون بامر الله اهانه الله یوم القیمة حاصل معنی این کلمات حق انجام
انست که اجتناب نمائید از تهاون و مسامحه و بی اعتنائی در حکم خداوند عالم جل شانه پس بدرستیکه

کسی که تهاون در حکم خداوند عالم جل شانه نماید خار و ذلیل میکرداند خداوند عالم او را در روز
قیامت نعوذ بالله تعالی منه من ذا الذی اعز من اذله الله سبحانه پس ان مجلس مجلس مرافعه
شرعیه که از امور مرغوبه و خصال محسنه در شریعت مطهره است نیست بلکه ان مجلس مخاصمه و معانده
با خلاق عالم عز شانه مستم شد بامر لازم الاذعان حتمی الامتثال خلاق زمین و اسمان
جل شانه بر قاطبه اهل ایمان اجتناب از ان مجلس لازم است و قاطبه مشایخ عظام مثل ثقة الاسلام
در کتاب کافی و رئیس المحدثین در کتاب فقیه و شیخ الطایفه در کتاب تهذیب الاحکام و غیرهم
روایت فرموده اند از محمد بن مسلم که از اکابر و اجلاء رواة شیعه و از اجله اصحاب جناب محمد باقر علیه السلام
و امام جعفر صادق علیهما السلام مستفاد شد که گفته از مجلس شخص قاضی در مدینه گذشته بودم که جناب فخر
الاوایل و الاواخر جناب حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام از انجا عبور فرمودند
فردا که بخدمت ایشان مشرف شدم در مقام مواخذه از من سؤال فرمودند که چه مجلس بود که دیروز
در انجا نشسته بودی عرض کردم که خداوند عالم مرا فدای شما گرداند این شخص قاضی احترامی
نسبت بمن منظور میدارد و بندرت اتفاق می افتد در مجلس او می نشینم حضرت فرمودند ایمن
مباش از اینکه لعنتی از جانب خداوند عالم عز شانه نازل شود پس احاطه کند بهمه اهل ان مجلس
و این شخص قاضی اگرچه ظاهر اینست که از عامه بوده لکن مشخص است منع انحضرت از جلوس در
مجلس او نه بجهة عامی بودن بوده و لهذا از مجالست با عامه منع نمیفرمودند بلکه بجهة انکه متصدی
منصب قضا بوده با عدم قابلیت و استجماع شرایط و ایضا ثقة الاسلام در اصول کافی از مخزن
علوم الهی امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که فرموده لا ینبغی للمؤمن ان یجلس مجلسا
یعصی الله فیه و لا یقدر علی تغییره یعنی سزاوار نیست از برای مؤمن اینکه بنشیند در مجلسی که در ان
مجلس معصیت خداوند عالم عز شانه میشود و این شخص قدرت بر تغییر این را ندارد و معصیتی
بدتر از حکم بغیر ما انزل الله تعالی که خلاق عالم جل شانه در قران مجید تعبیر ان بکفر و فسق و ظلم فرموده

نیست

نیست و ایضا ثقة الاسلام و رئیس المحدثین و شیخ الطایفه در کتب مسطوره روایت نموده اند
از جناب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده یا شریح قد جلست مجلسا لا یجلسه الا نبی
او وصی او شقی یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خطاب فرمودند بشریح که یکی از قضاة عامه
بود که ای شریح بتحقیق که نشسته در مجلسی که نمی نشیند در ان مجلس مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر یا شقی مراد از وصی
اعم است از وصی بمعنی خاص یا وصی بمعنی عام که متجمع شرایط فتوی و فتوی بوده باشد
نظر بحصر در اقسام ثلثه متخص است که مراد از شقی کسی است که متصدی مرافعه شود و متجمع شرایط
فتوی نبوده باشد چنین کسی را جناب سید اوصیاء علیه الاف التحیة و الثنا حکم فرموده اند که
شقی است نعوذ بالله سبحانه کسی را که جناب سید اوصیا حکم فرموده باشند بر شقاوت او
و مرحوم شیخ صدوق قدس الله روحه در کتاب فقیه روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق
امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده ان النواویس شکت الی الله عز و جل شدة حرها فقال
لها اسکتی فان مواضع القضاة اشد حرارة منک نواویس جمع ناوس است و بعضی گفته اند
ناوس اسم موضعی است در جهنم که شدت حرارت او از دیگر مواضع جهنم زیاد تر است و بعضی گفته اند
ناوس مقبره نصاری است پس ظاهر معنی حدیث شریف علیه و سرور از مذاق قضاة جور انست
که موضع معین از جهنم که حرارت او از مواضع دیگر بیشتر است یا مقبره نصاری شکایت کرد بدرگاه
حق تعالی از شدت حرارت خود خطاب رسید باو که ساکت باش یعنی شکوه از حرارت مکن
بدرستیکه مواضعیکه قضاة در انجا می نشینند بجهة مرافعه رسیدن حرارت انموضع شدید تر است
از حرارت نعوذ بالله تعالی مجملا متصدی شدن مرافعه و قضا و محاکمه و افتا امریست خطیر مفسده
ان مفسده ایست بغایت شدید چه در صورت عدم اجتماع شرایط از اعظم مهالک موبقه و اسوء
مقابح مهلکه است چنانچه نبذه از مفاسد ان دانسته شد اخبار از ائمه اطهار علیهم الاف التحیة
من الله الجبار درین باب بسیار است استقصای همه مناسب مقام نیست باانچه که مذکور شد اگر اعتقاد

بوقت حساب و خوف از مواخذه رب الارباب است همین قدر کفایت میکند و در صورت
اجتماع شرایط نیز ایمن از خطران نمیتوان بود نظر بعدم اطمینان در عدم تقصیر در مبانی و طرق
حکم نعوذ بالله سبحانه از تضییع حقوق مسلمانان و مفسده شدیده تسلیط غیر مستحق را بر مستحق
چه این ظلمی است بغایت شدید و ستمی است در نهایت بعید و ردید بلکه اقبح قبایح و مفاسد عقلیه
واردی موبقات شرعیه است امید کیدا از خلاق وحید و فرید انست که بحق مقربین درگاه احدیت
و بابین حزین قلوب خاصانش همه را خصوصا این منغمر بوادی غفلت و ضلال را از شر شیطان
و از مکر نفس لوامه محافظت فرماید عمده درینمقام بعد از تحصیل استعداد تضرع و ابتهال است
بدرگاه حضرت ذو الجلال فانه الوافی عباده عن مهالک الهوی و هادیهم الی سبیل
الحق و مسالک الهدی فاسئلک اللهم بتفضلک علی عبادک ان تحفظنی من الخبط
و الخطاء و الزلل فی الحکم و الفتوی و العمل بحق اشرف خلیقتک سید الرسل و امنائک
فی بلادک و احکامک هداة السبل و ان لاتکلنی الی نفسی المبالة الی المسامحة و الغفلة البطالین
و الراغبة الی الوفاء دنیا بطالة النخلة کالغافلین و الامادة بالسوء و الفحشاء و الصادة من
مناهج الحق و سلوک التقی و اقطع ان وصلنی الی الحق و الصواب احب الیک من العثرة
فیما یوجب المواخذة و العقاب فاهدنی لما هو محبوب عندک و اعصمنی عما لا ترضی ان اقع فیه
بحقک علی و علی کافة خلیقتک الذی لا یکاد یحصیه العدد و الحسبان و لا یحیطه الاستقصاء مدی
الدهور و الایام و الازمان بعد از انکه انحطاب منقح شد بر میگردیم باصل مدعی پس میگوییم
نمازیکه مستند باجتهاد بوده باشد و مسامحه در مقام استنباط از مدارک و ماخذ ان نشده
باشد و ان شخص هم از اهل ان بوده باشد چنین نمازی درین اعصار که حجة الله القائم
عجل الله تعالی فرجه غایب از انظار است قطعی الصحه است چنانچه منقح شد و اما هرگاه از اهل
ان نبوده باشد لازم است عمل بمقتضای تقلید از چنین کسی بوده باشد که مذکور شد اگر چنین

بوده باشد

نبوده باشد نماز ان باطل و خود این شخص اثم چنانچه وجه ان مفصلا بیان خواهد شد فرق درین
باب نیست مابین انکه رجوع بماخذ نکند یا بجهة رجوع با عدم حصول شرایط مثل عدم رجوع است
و همچنین است هرگاه اهل اجتهاد بوده باشد لکن تقصیر در استفاده از ادله کرده باشد و بنای عمل
خود را بر فهم خود گذارده باشد با تقصیر در استفاده چنانچه مفروض است چه جواب این شخص از سوال
سابق مقبول نیست بلکه سزاوار مواخذه کردن حسن است مگر در صورتیکه فرض شود که ایقاع صلوة در ضیق
وقت نماید با اشکال درین نظر با بکه الاستناع بالاختیار لاینافی الاختیار [illegible] در بیان
صحت نماز مکلفین است درین اعصار در صورتیکه مستند بوده باشد بمتابعت اهل اجتهاد مطلق
نیز قطعی الثبوت است فی الجمله مستند ان از انچه در سابق بیان شد ظاهر میشود با بکه ثبوت تکالیف
الهیه جلت عظمته مقطوع به است و استفاده انها از کتاب و سنت در حق قاطبه عباد با افتقار عباد
در امور معیشت بامور شکثره ممکن نیست پس استفاده تکالیف از ادله شرعیه مطلوب خداوند
عالم جل شانه از هر فرد از افراد مکلفین نخواهد بود قطعا پس میگوییم تکلیف باتیان نماز مثلا ثابت
است جزما مشخص است اتیان بنماز موقوف بر علم بان است بالضروره و معلوم است نماز
از مرکبات اعتباریه جعلیه شارع است بنابرین لامحاله اجزای مادیه بجهة او هست چنانچه جزء صورت
نیز لابد منه است پس لازم است عالم شود باجزای مادیه که بعبارة اخری علت مادی انست
و همچنین جزء صوری که تعبیر از ان بعلت صوری مینمایند و هر یک از جزء مادی و صوری ان
منقسم میشود بمقوم که بانتفای ان انتفای اصل نماز لازم می آید و مکمل و محسن فرق بین این
انست که بانتفای قسم اول موجب انتفای اصل ماهیت است بخلاف قسم ثانی که انتفای ان
موجب انتفای کمال و حسن انست پس لازم است عمل بهر یک هم رسانیدن قسم اول مثل قیام
و تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و سوره در رکوع و سجود و ذکر هر دو و تشهد و تسلیم قسم ثانی مثل تکبیرات
افتتاحیه و ادعیه معهوده و استفاده قبل از قرائت در رکعت اولی و تکبیر رکوع و دعای [illegible]

قبل از اشتغال بذکر و تکرار در اصل ذکر و صلوات بر فخر کاینات و آل اطهار ان شافع عرصات
و دعا بعد از رفع راس و تکبیرات اربع بجهة رفتن بسجود و رفع راس از ان و رفع یدین در
وصول کل تکبیرات و دعای قبل از اشتغال بذکر در سجود و تکرار در ذکر و صلوات در ان کل
و دعا فیما بین السجدتین و هکذا الحال فی غیر ما ذکر مما یطول باستقصائه الکلام و در هر یک
از اجزای مقومه و محسنه معتبر است امور مقومه و محسنه اما امر مقوم در جزء مقوم مثل اخراج
حروف از مخارج در قرائت و اجتناب از وقف بحرکت و وصل بسکون در صورتیکه کلمه لاحقه
مفتتح بهمزه وصل بوده باشد و فصل ما بین فراغ از کلمه سابقه و اخذ بکلمه لاحقه متخلل نشده باشد
و همچنین رعایت مد صوت در مد متصل و امر محسن در جزء مقوم مثل رعایت محسنات قرائت
در قرائت مثل رعایت صفات حروف و رعایت اخفا و اظهار و غنه و مد منفصل و نحو اینها
و از انچه مذکور شد معلوم میشود امر مقوم در جزء محسن و همچنین امر محسن در جزء محسن و انچه مذکور
شد در جزء قولی صلوة بود و هم چنین است حال در جزء فعلی مثل قیام در رکوع و سجود و پس امر مقوم
در رکوع انحنا است که متمکن بوده باشد مکلف بسبب ان از بلوغ یدین بر کبتین و طمانینه
در ان و امر محسن در ان انحنا بنحویست که تسویه ظهر نماید بنحویکه اگر قطره ابی در پشت واقع شود
میل بهیچ سمت ننماید و گذاشتن مفرقات الاصابع محیط نماید بر کبتین و هکذا الحال فی
غیر ما ذکر مما یطول باستقصائه المقال انچه مذکور شد در اجزاء مادیه نماز بود و اما جزء صوری پس
ان عبارت است از ترتیب اجزاء بکیفیت مخصوصه انهم مثل اجزاء مادیه منقسم میشود بجزء مقوم
که اخلال بان موجب اخلال باصل است پس تلافی لازم است و جزء محسن و مکمل که رعایت ان
موجب کمال نماز است پس اخلال بان موجب اخلال باصل نماز نیست بلکه موجب اخلال
بکمال است اول مثل تقدیم تکبیرة الاحرام بر قرائت و تقدیم قرائت حمد بر قرائت سوره
و تقدیم ایات سابقه هر یک از حمد و سوره بر صورة لاحقه بلکه تقدیم هر کلمه و حروف سابقه بر کلمات

و حروف لاحقه و تقدیم قرائت حمد و سوره بر رکوع و هکذا الحال فی الاجزاء الباقیه که اخلال بان
ترتیب عامدا موجب اخلال بنماز است دویم مثل رفع یدین در تکبیرة الاحرام و کل تکبیرات نماز
که رفع یدین هیئتی است راجحه در نماز و اخلال بان و اتیان بتکبیرات با عدم رفع یدین صحیح و بلا
عیب است لکن اخلال بهیئت راجحه نموده است و همچنین رفع یدین در حالت قنوت هیئت راجحه است
در ان و در صورت اخلال بان و اتیان بقنوت با عدم رفع یدین اخلال بهیئت راجحه نموده است
پس این هیئت هیئت مکمله خواهد بود نه مقومه و مثل اینکه در قنوت هرگاه دعائی که مشتمل بر ثنای الهی
جل جلاله بوده باشد و هم چنین مشتمل باشد بر اظهار مسکنت و حاجت اولی انست مشتمل بر ثنا مقدم
باشد بر کلام مشتمل بر حاجت پس هرگاه اخلال باین ترتیب نماید اول اظهار مسکنت حاجت بر قنوت
نماید بعد اتیان بکلامیکه دال بر ثنا باشد نماید اخلال بهیئتی که منافی با کمال باشد شده است لکن
اخلال بامتثال نشده است و هر یک از این اجزاء مادیه و صوریه منقسم میشود بر دو قسم یک قسم
ان است که اخلال بان ساهیا و عامدا موجب اخلال بامتثال است مثل تکبیره در رکوع و سجود
و قیام در ضمن تکبیرة الاحرام و قیام متصل بر رکوع در اجزاء مادیه و تقدیم سجود بر رکوع در جزء صوری
و قسم دیگر انست که چنین نیست یعنی اخلال بان عامدا موجب اخلال بامتثال است لکن اخلال
ساهیا چنین نیست مثل اخلال بقرائت فاتحه یا بقرائت سوره او احدهما او کلاهما نمود و متذکر شد بعد از
دخول در رکوع در جزء مادی یا اتیان بقرائت سوره نمود مقدم بر قرائت فاتحه و متذکر شد بعد از
دخول در رکوع در جزء صوری پس علم بهمه اینها واجب است لابد منه است اینها همه امور داخلیه در نماز است و اما
امور معتبره خارجه از نماز پس ان نیز بسیار است مثل وضو و غسل و تیمم و وقت و قبله و ستر عورت و اباحه
مکان و لباس و طهارت بدن مصلی و لباس او از نجاسات خواه متعدیه بوده باشد یا نه و خلو مکان
از نجاسات متعدیه و سجود بر ما یصح السجود علیه و طهارت قدر معتبر از جبهه از مطلق نجاسات اگر چه تعدی
باین شخص ننماید و همچنین اجتناب از اجزای حیوان غیر ماکول اللحم نمودن و اجتناب از جامه حریر بودن

در حق رجال و در هر یک از امور مذکوره مسائل بسیار معتبر میباشد مثل مسائل وضو و غسل و غیر اینها
و این امور معتبره خارجه از نماز آن نیز منقسم میشود بدو قسم قسمی اخلال بآن موجب اخلال بنماز است
پس علانه لازم است مثل اینها که مذکور شد و قسم دیگر آنست که اخلال بآن موجب اخلال باقتثال است
لکن اخلال بآن سابها چنین نیست بعد ازین مراحل میگوئیم نماز منافیات چندی دارد یعنی امور چندی
هست که ارتکاب اینها در نماز موجب بطلان و اخلال بامتثال است مثل ضحک و اکل و شرب و تکلم و
اشتغال بامور خارجه از نماز که ماحی صورت نماز بوده باشد و استدبار و عدم استقرار و نحو اینها بعد ازانکه
این مطلب دانسته شد عود میکنیم باصل مطلب میگوئیم تکلیف نماز ثابت است قطعا و اتیان بنماز بنحویکه
مخرج از عهده تکلیف بوده باشد موقوف است بعلم بانچه مذکور شد از امور داخله و خارجه و غیر اینها و تعلم
مکلفین از خلاق آسمان و زمین غیر ممکن و همچنین دست حاجت عباد از تمسک بذیل دامن میمنت
انتظام سعادت اقتران حجة الله الرحمن عجل الله تعالی فرجه قاصر و مستفاد از آیات قرآنیه و آثار نبویه
اخبار ائمه علیهم السلام نسبت بهر فرد از افراد مکلفین بغیر مطلوب بلکه غیر مقدور پس مفری نیست که اکثر امور
معتبره در نماز از قراریکه مذکور شد اخذ شود از شخص عالم بآن مسائل واجب و لابد منه و عمل بمقتضای آن لازم
چنین علم و عمل بمقتضای تقلید میگویند و شخص عالم ماخوذ منه را مجتهد میگویند و این شخص متعلم را مقلد ظاهر
اینست که اشاره بهمین دو صنف باشد حدیث شریف مروی از اصول کافی عن النبی صلی الله علیه و آله قال
لا خیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع یعنی خیر و برکتی در عمر و زندگانی احدی نیست مگر دو کس
اول شخص عالم بامور نافعه در دین که مطاع بوده باشد یا سزاوار و شایسته این بوده که دیگران مطیع او بوده
باشند و ثانی کسیکه از این شخص عالم اخذ کند امور دین خود را و محافظت نماید از سهو و نسیان و عمل بمقتضای
آن نماید مجملا اینقدر که بر مکلفین لازم است که امور دین خود را از شخص عالم بامور دین اخذ نمایند محل شک
و مکان ریب نیست لکن عمده در این مقام فحص و بحث در طلب و معرفت آن شخص است در اوایل اصول
کافی از مخزن اسرار الهی جناب امام جعفر صادق علیه السلام در تفسیر طعام مذکور در آیه شریفه فلینظر الانسان

اما طعامه مروی است که فرموده علمه الذی یاخذه عمن یاخذه حاصل معنی این حدیث شریف اینست که مراد از طعام
در آیه شریفه علمی است که محتاج الیه این شخص است پس معنی آیه بنابرین آنست که لازم است بر ایشان که تامل
و فحص و بحث نماید در حال شخصی که امور دین خود را از آن شخص اخذ مینماید بعد از فحص و بحث اگر چه مشخص او
شد که موثوق به در امور دین و امین حضرت رب العالمین است آنوقت امور دین خود را از او اخذ کند
پس مقتضای آیه شریفه نظر بحدیث مذکور اینست قبل از تامل و فحص در امور دین اعتماد و اطمینان نمود و اخذ
در اصول کافی از آن مخزن فیوضات الهی غوث شانه مرویست که فرموده اند انظروا علمکم هذا عمن تاخذونه
فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین
حاصل معنی این حدیث شریف اینست که لازم است بر شما که تامل و فحص کنید از حال کسیکه امور دین خود را
از او اخذ مینمائید نظر باینکه هر زمانی کسانی هستند که سزاوار آن هستند که دیگران در امور دین رجوع بانها
شود تامل کنید که اهتبار بهمین آن دو صنف را بدهید مراد بقوله فان فینا اهل البیت فی کل خلف
عدولا صنف اول است و مراد بغالین و مبطلین و جاهلین قسم ثانی است پس حاصل معنی حدیث
اینست شما تامل و نظر کنید در کسیکه امور دین خود تان را از او میخواهید اخذ نموده باشید نظر باینکه
هر کس قابل آن نیست بدرستیکه جماعتی از عدول از ما که اهل بیت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم در هر
عصری میباشند عادت آنها اینست که دفع مینمایند از دین خداوند عالم جل شانه آنچه را غالین یعنی
تجاوز کنندگان از جاده شریعت تحریف و تغییر داده اند و همچنین دفع مینمایند آنچه را مبطلین
زیاد کرده اند و بخود بسته اند و همچنین آنچه را جاهلین تاویل نموده اند از کتاب و سنت یعنی صرف کرده اند
کتاب و سنت را از ظواهر خود و حمل کرده اند بر خلاف ظاهر بدون شاهد و دلیل محققی نمانده اتیان بلفظ
عدول بصیغه جمع ازینست که حمل نشود بر اینکه مراد خصوص امام زمان است نظر بوحدة امام زمان
در هر عصری که از اعصار بوده باشد پس حدیث محمول است بر اعم از امام زمان و غیره ظاهر حدیث
مقتضی اینست که میباید جماعت عدول از ذریه جناب رسول خدا بوده باشد و احتمال اینکه مراد این باشد

که جماعت از شیعیان ایشان بوده باشند خواه از ذریه فخر کاینات بوده باشند یا غیر اگر چه قائم است
لکن خلاف ظاهر حدیث است لکن سهل است بنابرین حمل امام زمان نیز ممکن است مگر اینکه مخالف ظاهر دیگر
صورت اشده است از سابق مجملا ظاهر از حدیث اینست در هر عصری از اعصار میباید جماعتی از ذریه فخر
کاینات صلی الله علیه و آله عارف باحکام الهیه جلت عظمته بوده باشند و مرجع باشند در احکام دینیه
و دفع بدع و مقابح مهلکه بحسب ظاهر مراد معصوم علیه السلام اینست که میباید چنین اشخاصیکه باشند اینها
شایسته این باشند که در امور دین رجوع بانها شود نه دیگران مجملا مقال در این مقام اینست چونکه
مقصود از مکلف در مقام اتیان بنماز آنست که اطاعت خداوند عالم جل شانه بنماید در اتیان بمراد
الهی عز شانه پس باید بداند که آنچه را اتیان مینماید در آن حین همان مطلوب خداوند عالم است چنانچه
مکرر مذکور شده پس بهر کس اعتماد در آن نمیتوان نمود بلکه میباید از کسی سؤال نماید که معتقد این
بوده که آن شخص معتمد و امین خداوند عالم است نسبت بعباد و مناسب اینست در این مقام مثالی ذکر شود
بجهة توضیح حال پس میگوئیم مثال ما نحن فیه مثال رعایا و عساکر و رؤسای عساکر است نسبت بسلطان
هرگاه کسی اخبار نمود به رؤسای لشکر که شاه امر کرده است بروید فلانه بلد را تسخیر نموده اهل او را بهلاکت
برسانید رؤسای عسکر بمحض استماع این خبر ملاحظه حال مخبر مینمایند که اگر آن مخبر امین الدوله است
بلا تامل اعتماد بآن خبر میکنند و مهیای امتثال میشوند و اما هرگاه مخبر کسی است که اعتماد بآن نیست
اعتماد و قبول آن نمیکنند امر ما در ما نحن فیه نیز چنین است پس در امور دین اعتماد نمیتوان نمود
مگر بکسیکه مشخص باشد که این شخص امین خداوند عالم است در دین او و اوضح از آنچه مذکور شد و انسب
بمقام اینست که فرض شود که مشخص کل عساکر و رعایا و ارکان دولت سلطانی شد که شاه معجونی خود
ترتیب داده و امر نموده بر اینکه هر فرد از افراد رعایا و عساکر و ارکان دولت در روز معینی اتیان باین
معجون نموده باشند و مقرر داشته که هر کس اتیان نمود فایز بعطایای سلطانیه خواهد شد و هر کس اتیان
نمود او مواخذه خواهند بود اینقدر هم مشخص شده است که بعضی عالم باین شده که اجزای آن معجون و

کیفیت ترتیب آنچه نحوا است نشگیا نیست که در این صورت عقل قاضی برین است که بر کل رعایا و
غیرهم لازم است در صدد این بر آیند که علم بآن معجون هم رسانند و مشخص است در صدد معرفت کسی را
قصد میباشد که معتمد و امین سلطان بوده باشند نه هر کس که اتفاق افتد اگر چه مدعی این باشد که
من عالم بآن هستم پس هرگاه کسی غیر معتمدی ادعا نماید که کیفیت آن معجون اینست که من میگویم
کسی اعتنا بآن نمینماید تحقیق حال در محل کلام چنین است که این صلوة بمنزله آن معجون است که
حکیم متعال جلت عظمته از اجزاء متعدده بکیفیت مخصوصه ترتیب فرموده و امور داخله و خارجه را
در آن اعتبار فرموده که عباد در هر روز و شب پنج مرتبه اتیان بآن نموده باشند در فعل آن وعده
ثواب و در ترک آن ایعاد عقاب فرموده پس در مقام تعلیم و تعلم بآن شخص امین و معتمدی را تحصیل
نمود و علاوه بر آن خارج از طاقت و غیر مقدور است پس مطلوب امر ممکن نتواند بود چنانچه مکرر
ازین را نیز دلیل بر اجتزاء و اعتماد بر آن مذاریم تفصیل آن را بعد ازین مطلع خواهی شد بحث پنجم
در بطلان نماز کسانیکه هستند باجتهاد و تقلید هیچیک نبوده باشد این مطلب اگر چه از مطالب مرقومه
در سابق ظاهر میشود لکن بجهة اتقان مطلب و احکام مرام اکتفا بآن ننمودن آنست پس میگوئیم
اعتماد این شخص در آنچه بعمل می آورد یا با داقهات است یا بامثال و اقران خود است یا بکتب
اموات است مثل نوا عدد ارشاد الاذهان و لمعه و شرح لمعه و نحو اینها پس در اینجا دو مقام است مقام اول
در بطلان نمازیکه ماخوذ بوده باشد از آباء و امهات یا از امثال و اقران میگوئیم چنین شخصی در
موقف حساب در جواب سؤال سابق نمیدانم چه عرض خواهد نمود یا خواهد گفت چونکه پدر و مادر خود را دیدم چنین
عمل از اینها صادر میشد متابعت اینها کردم یا اینکه بمکتب که میرفتم مکتبدار چنین چیزی تعلیم من نمود کفایت
بهمان نمودم بلا تشکیک مؤاخذه کردن در چنین مقام مستحسن و بموقع است مجملا استحقاق عقاب در
در مقابل چنین اعمال اقرب است از استحقاق ثواب نظر بآنچه در سابق دانسته شد که لازم است اخذ کردن
امور دین را از کسیکه امین خداوند عالم بوده باشد پس مکلف به آن شخص اینست که ماخوذ باشد از امینی از

از امنا صاحب شریعت و ماخوذ از غیر مکلف به نخواهد بود و پس ماتی به غیر مکلف به خواهد بود و مکلف
غیر ماتی به پس انچه را اتیان نموده است مخرج از عهده تکلیف نخواهد بود و همینی بطلانست بلکه اشخص
در اتیان بماتی به معاقب خواهد بود نظر با شتغای امر نسبت بانچه اتیان نموده پس ماتی به منهی عنه
خواهد بود نه مامور به فاین الامتثال و در حدیث که اشاره بهمین مطلب بوده باشد حدیث معتبر
مروی در اصول کافی از فخر کاینات که فرموده من عمل علی غیر علم کان ما یفسد اکثر مما یصلح یعنی کسی که
عمل میکند با عدم بصیرت و عدم علم معتده که مترتب بر عمل او میشود اکثر است از مصلحتی که مترتب
بر ان میشود و ازین راه است فقها کرام که ثواب باستحقاق جناب خلیفة الرحمن عجل الله تعالی فرجه و شرف
معنویه ایشان میباشند حکم صریح فرموده اند ببطلان نماز در صورتیکه مستند باجتهاد یا بتقلید اهل اجتهاد
نبوده باشد و چونکه حکم صریح فقها درین باب معلوم بسیاری از عباد نیست لهذا محل انکار شده چنانچه
خود مکرر از بعضی که خود را از اعاظم علما میدانست استماع نمودم که میگفت این مطلب را که وجوب تقلید مجتهد
بوده باشد فقها نگفته اند بلکه این کلام ناشی شده است از ان اشخاص که درین عصر خود را مجتهد میدانند لهذا مناسب
دانست که درین مقام ایراد نماید جمله از عبارات اجله فقها را که صریح در این مطلب است تا اطلاع بران موجب بصیرت
اهل ایمان و باعث اجتناب از سلوک طریق اهل طغیان گردد فنقول قال العلامة نور الله تعالی مرقده فی نجیبة المتکلم
المقصد الثانی فی افعال الصلوة و تروکها و کل منها اما واجب او ندب و یجب معرفة ذلک کله اما بالدلیل
او بالتقلید للمجتهد فلو صلی غیر مجتهد فی الاحکام لم یصح صلوته و قال فی نهایة الاحکام العلم بافعال الصلوة
واجب لتوقف الواجب المطلق و هو الاتیان بها علیه الی ان قال لکن یشترط استناده الی دلیل
او تقلید لمن اهلیة التقلید و قال شیخنا الشهید فی الالفیة ثم المکلف بها الان من الرعیة صنفان
مجتهد و فرضه الاخذ بالاستدلال علی کل فعل من افعالها و مقلد و یکفیه الاخذ عن المجتهد و لو بواسطة
او وسایط مع عدالة الجمیع فمن لم یعتقد ما ذکرناه و لم یاخذها و صفناه فلا صلوة له و قال المحقق الثانی فی
الجعفریة و طریق معرفة احکامها ای احکام الصلوة لمن کان بعیدا عن الامام علیه السلام الاخذ بالادلة التفصیلیة

ثانیا دلیل

فی اعیان المسائل ان کان مجتهدا او الرجوع الی المجتهد و لو بواسطة و ان تعددت ان کان مقلدا و قال
شیخنا الشهید الثانی فی روض الجنان و المعتبر من المعرفة المذکورة ما کانت عن دلیل تفصیلی للقادر علیه
و هو المجتهد فی الاحکام الشرعیة او التقلید للمجتهد و لو بواسطة بشرائطهما المقررة فی الاصول ان لم یکن
مجتهدا و لا یکفی مطلق المعرفة و صلوة المکلف بدون احد الامرین باطلة و ان طابق اعتقاده و اتفاقه
للواجب و الندب للمطلوب شرعا و قال الفاضل المسمی بالخراسانی فی الذخیرة یجب علی المکلف معرفة
کیفیة الصلوة و ما یعتبر فی هیئتها لیتمکن من الاتیان بها علی جهة الامتثال و لا بد من ان یکون
تلک المعرفة مستندة الی دلیل تفصیلی ان کان مجتهدا اهلا للاستدلال او دلیل اجمالی ان کان
مقلدا لم یبلغ مرتبة کما تقرر فی الاصول و لا یکفی تقلید غیر مجتهد و عبارت المرحوم در ذخیره مثل کفایه است
بلکه در ان ادعای نفی خلاف کرده اند در عدم کفایت اخذ مسائل از غیر مجتهد در صحت عبادة مجملا بطلان
چنین عبادت که ماخوذ بوده باشد از اباء و امهات یا از امثال و اقران مقطوع به و محل وفاق
ما بین علماست و این ظاهر میشود از مقالات اتیه در مقام ثانی بعلاوه کلمات مذکوره درین مقام نظر بانکه
انچه درین مقام ثانی مذکور خواهد شد انست که ایا تقلید اموات از مجتهدین هم جایز است یا انکه تقلید اموات
جایز نیست بلکه معین باشد تقلید احیای از مجتهدین مقتضای این کلام انست که تقلید مجتهد متعین است
کلامیکه هست اینست که ایا معین است تقلید احیای از مجتهدین یا تقلید اموات نیز جایز است پس تامل در بطلان
نماز نیست در صورتیکه مستند بتقلید نبوده باشد مطلقا قال فی الکفایة یجب علی المکلف کیفیة معرفة الصلوة
و ما یعتبر فی هیئتها لیتمکن من الاتیان بها علی وجه الامتثال و لا بد من ان یکون تلک المعرفة مستندة
الی دلیل تفصیلی ان کان مجتهدا اهلا للاستدلال او دلیل اجمالی ان کان مقلدا لم یبلغ درجة الاجتهاد
علی ما بین فی الاصول و لا یکفی تقلید غیر المجتهد بلا خلاف و لا تقلید الاموات انتهی کلامه رفع الله مقامه
ملخص کلام انکه عمل مکلف در صورتیکه مستند بهیچیک از اجتهاد و تقلید نبوده باشد چه مشهور است عمل در چنین
صورت با عدم بصیرت است در اصول کافی از مجلس صادق جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرموده

العامل علی غیر بصیرة کالسائر علی غیر الطریق لا تزیده سرعة السیر الا بعدا و فی بعض النسخ لا تزیده کثرة
السیر الا بعدا ملخص کلام درین مقام انست نمازیکه ماخوذ از اباء و امهات یا از امثال و اقران بوده باشد
نقل کلام در نماز نیاز که از ماخوذ منه صادر شده میکنیم یعنی نمازهای پدری و مادری یا از امثال
و اقران اگر نماز ایشان مستند بوده باشد بیکی از دو طریق که مذکور شد یعنی اجتهاد و تقلید کلامی
در ان نیست و اگر مستند بهیچیک نبوده باشد نماز اصل باطل خواهد بود پس چگونه نماز فرع صحیح میشود
پس بطلان نماز در چنین صورت محل شک نیست کلامیکه درین مقام هست اینست که ایا حکم
ببطلان مخصوص است بصورتیکه اخلال ببعض از امور معتبره در نماز شده باشد یا عام است یعنی
نماز این طایفه محکوم بفساد است اگرچه مطابق باداری مجتهد بوده باشد مقتضای کلمات اجله علمای
مذکوره در غیر هم تعمیم است چه منتهی است ثمره در چنین صورت ظاهر میشود نظر باینکه بطلان نماز در صورت
اخلال ببعض از امور معتبره در صحت نماز محل تامل نیست که محتاج به بیان بوده باشد پس مراد حکم
بفساد است بعنوان اطلاق بلکه ممکن است ادعای ظهور کلمات علما قدس الله تعالی ارواحهم
در صورت ثانیه بوده باشد نظر باینکه ظاهر از کلمات علما بطلان نماز است بجهة انتفای تقلید نه بجهة
امور دیگر مثل اخلال ببعض امور واجبه چه در صورت اخلال ببعض از امور معتبره نماز محکوم بفساد است
اگرچه مستند بوده باشد بتقلید تحقیق مقام مقتضی انست که گفته شود نمازیکه از کسی صادر شده مستند
باجتهاد و تقلید نباشد خالی از سه صورت نیست اول انست که اخلال کرده باشد ببعض از اموریکه
اعتبار او ثابت است در نماز باطباق کل فقها خواه اخلال ببعض از شرایط کرده باشد مثل اینکه
اخلال کرده باشد بوضو یا ببعض از امور معتبره در وضو مثل اینکه اب وضو غصبی بوده باشد یا علم
بغصبیت یا تقصیر کرده در ایصال اب وضو ببعض از اصابع یدین چنانچه متعارف شده در عمل بعضی
اقتصار مینماید بغسل ان تا بند دست که بعضی از ان مینمایند بر بند مجملا اخلال نموده باشد در ایصال
اب ببعض از مواضع وضو که واجب است یا انکه اخلال کرده باشد ببعض اجزا مثل اینکه اخلال نموده باشد

ببعض کلمات

ببعض کلمات سوره مبارکه فاتحة الکتاب بلکه ببعض حروف اگرچه بتبدیل حرف بحرف دیگر بوده باشد
قسم دویم انست که اتیان بنماز نموده بنحویکه ماتی به محکوم بصحت است نزد بعض علما و محکوم بفساد است
نزد بعض دیگر مثل اینکه در مقام تشهد اقتصار بشهادتین نموده باین نحو اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمدا رسول الله نظر باینکه صحت نماز در چنین صورت محل خلاف ما بین علماست جماعتی حکم فرموده اند بصحت
نماز و جماعتی دیگر فرموده اند ببطلان ان و این شخص اتیان نموده باین نحو بدون انکه تقلید ان اشخاص
نموده باشد که نماز را باین نحو صحیح دانسته اند یا انکه در مقام صلوات بر فخر کاینات و ال اطهار انشرع
عرصات در تشهد اتیان باین نحو نموده اللهم صل علی محمد و اله یا انکه اتیان بتکبیرة الرکوع نموده در حال منحنی
شدن بجهة رکوع یا انکه رفع یدین نموده در جمیع تکبیرات نماز باعتقاد انکه رفع یدین در انها لازم است یا انکه
اتیان بنماز نموده در سعه وقت با اشتغال ذمه او بنماز قضا بدون انکه بنای عمل او بعقیده فقیهی بوده باشد
که با اشتغال ذمه بقضا اتیان نماز را در سعت وقت تجویز نموده یا ترک ازاله نجاست از مسجد نموده با تمکن
از ازاله ان و دران وقت اتیان بنماز نموده یا انکه دینی در ذمه او بوده و متمکن از ادای ان بوده و عالم بوده
بعدم رضای صاحب دین از تاخیر در ادای و مع ذلک تاخیر در ادا نموده و اتیان بنماز نموده در سعت وقت
در کل این موارد صحت نماز محل خلاف ما بین علمای عظام است قال العلامة فی کتاب الدین من التذکرة
یجب علی المدیون المبادرة الی قضاء الدین و لا یحل تاخیره مع حلوله و تمکنه من الاداء و مطالبة صاحب
الدین فان اخر و الحال هذه لان عاصیا الی ان قال و لا یصح صلوته فی اول الوقت بل اذا تضیق
و لا یصح منه فعل شیء من الواجبات الموسعة المنافیة للقضاء فی اول اوقاتها و کذا غیر الدیون من الحقوق
الواجبة کالزکاة و الخمس و ان لم یطالب بها الحاکم لان اربابها فی العادة مطالبون و قال فی القواعد
بعد الحکم بوجوب السعی علی المدیون فی قضاء الدین ما هذا کلامه و لا یصح صلوته فی اول وقتها و لا شیء من الواجبات
المنافیة فی اول اوقاتها قبل القضاء مع المطالبة و کذا غیر الدین من الحقوق الواجبة کالزکاة و الخمس
و قال فی التحریر کل من علیه دین وجب قضاؤه عند المطالبة فی الحال مع القدرة و ان اخر مع امکان ذلک اثم و لا یقبل

در موارد مذکوره ... بطلان نماز ...

صلوة فی اول وقتها بل یجب اعادتها وقال شیخنا الشهید فی مباحث منافیات الصلوة من کتاب
البیان ولو ترک رد السلام او رد الودیعة المطالب بها فی الصلوة وهو قادر علیها ادتها من عجز الطال
او البقاء الدین الواجب کان فی الاقرب عدم الابطال سواء اتی بفعل من افعال الصلوة بتلک
الحالة اولا اما المطالب بالودیعة او الدین فیصح مع سعة الوقت بعد المطالبة فالمشهور بطلانها وکذا
فی العبادات الموسعة کل ذلک مع المنافاة لاداء الحق الادمی فلو امکن الجمع بینهما فلا ابطال وحکم
الزکوة والخمس کذلک وان لم یطالب انتهی کلام البیان واین عبارت صریحست در بطلان در سعه
وقت در صورتیکه زکوة یا خمسی در ذمه او بوده باشد و متمکن بوده باشد از اداء آن ترک اداء نموده
و همچنین دین در صورت تمکن از اداء و عدم رضای صاحب دین بتاخیر کلام شیخ شهید صریحست در انکه
مشهور ما بین فقها و جماعتی دیگر از اجله علما را اعتقاد اینست که این شخص در چنین صورت اگرچه آثم و
عاصی است لکن نماز باطل نیست که اعاده یا قضای آن واجب بوده باشد چنین نیست کلام در انست
که جمعی از مسلمانان که ذمه ایشان مشغول بچنین حقوق بوده در صورت تمکن از اداء ترک آن
نموده ایشان نماز نموده در سعه وقت لکن [illegible] که عمل خود را مستند ساخته باشد بقول
ان اشخاصیکه حکم ببطلان نماز نمیکنند مجملا مقسم این بود که ایشان نماز نموده بنحویکه نماز او
صحیح است بنابر قول بعضی از مجتهدین و باطل است بنابر بعضی دیگر از مجتهدین لکن غرض از این راه که آن
شخص عمل خود را مستند ساخته باشد بقول ان اشخاصیکه صحیح میدانند عمل را در این صورت بلکه با
عدم بصیرة چنین عملی از و صادر شده که آن عمل بنا بمقتضای فرموده بعضی باطل و بمقتضی فرموده بعضی
دیگر صحیح بوده تشکیکی نیست در بطلان صلوة در قسم اول یعنی در صورتیکه اخلال نموده مکلف ببعضی امور یکه
که اجماع علما معتقد است بنابر اعتبار آن در نماز وجه آن ظاهر است نظر بانکه صحت عمل در صورتی متحقق است
که مکلف اتیان بمامور به نموده باشد بر وجهی که امر او را خواسته باشد مفروض اینست که مکلف مامور به را
بر وجهی که امر خواسته است اتیان ننموده است پس ماتی به غیر مامور به است و مامور به غیر ماتی به پس این شخص

معاقب است بر ترک مامور به بلکه بمقتضای برهان این شخص نظر بارتکاب غیر مامور به بقصد انکه مامور به است
ممکنست که گفته شود مشرع و مبدع خواهد بود و مجملا شبهه در بطلان عمل در صورت مفروضه نیست و اما قسم ثانی
پس ظاهر اینست آن نیز چنین بوده باشد نظر بانکه هرگاه فرض شود صحت عمل در این صورت میگوئیم
حکم بصحت بانچه اعتقاد مکلف است که منوی او مامور به است یا بجهة انست که اتفاق افتاد که عمل او
مطابق شد با رای بعض از علما هیچیک از این دو وجه موجب حکم بصحت نمی تواند شد اما الاول فالنقض
والحل اما النقض میگوئیم اگر محض اعتقاد مامور به از مکلف کفایت میکرد در صحت عمل او میبایست در اول
نیز ثابت است و حال انکه بطلان عمل در انجا مقطوع به است و اما حل پس میگوئیم اعتقاد مکلف مثمر ثمر در
وقتی میتواند شد که دلیل قائم باشد بر جواز اعتماد بر ماخذ آن اعتقاد مثل انکه هرگاه این اعتقاد مستند
بفتوی مجتهدی یا بقول مجتهدی در این صورت حکم بصحت بحسب ظاهر مقطوع به بود اگرچه فی الحقیقة مطابق بالنفس الامر
نبوده باشد و اما هرگاه دلیل نداشته باشیم بر جواز اعتماد بان ماخذ پس وجود آن اعتقاد با عدم آن مساوی است
مثل انکه فرض شود چنین اعتقادی مستند برمل باشد یا بچیزی دیگر مثل آن مجملا اعتقاد مامور به در صورتی
نافع است که حجت شرعی ناطق باشد بر جواز اتکال بمستند آن اعتقاد و مفروض اینست که اعتقاد این بیچاره
مستند است بقول ملا مکتبی یا مثل آن و دلیل بر جواز اعتماد بان نداریم بلکه دلیل بر خلاف آن موجود است
چنانچه از سابق ظاهر میشود و بعلاوه عدم دلیل بر جواز اعتماد کفایت میکند در حکم بعدم جواز اعتماد
کما لا یخفی علی المتامل و اما ثانی یعنی محض مطابقه با رای مجتهد با عدم علم مکلف بان پس بجهة انکه متحقق است که مناط
در تکالیف الهیه علت غائیه اختیار و اراده مکلف است مفروض اینست که این شخص حین العمل مبنی اعتقاد
او چیزی بود که اعتماد بر آن صحیح نبود و بعد از فراغ از عمل خواه فصل متخلل شده باشد یا نه متحقق شد بعض
عمل را باین کیفیت صحیح میدانند معلوم است که این شخص صحیح در وقتی میداند که اتیان عمل بجهة متابعت
و موافقت اعتقاد او بوده باشد بعد از فرضا مثلا متحقق شود مطابقه ماتی به او با اعتقاد بعض از معتمدین علما
مجملا مناط در صحت عمل بمقتضای قواعد عدلیه اتیان عمل است بجهة بنای صحیح و این در محل کلام متحقق نیست

بلکه متحقق در محل کلام محض مطابقه عمل است با رای بعض از معتمدین پس مناط و معتبر در صحت عمل مکلف
غیر موجود است در محل کلام و موجود که محض مطابقه بوده باشد من غیر اراده کفایت نمیکند در صحت
پس عمل در این قسم نیز مثل قسم اول محکوم بفساد است مجملا انچه که مبنای عمل این شخص است که اخذ از ملا مکتبی
بوده باشد مثل قایل این باشد که مبنی تواند شد نیست و انچه که میتواند مبنی شد مبنی در عمل این شخص نیست
پس عمل نظر بانتفای مبنی صحت محکوم بفساد است تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود که این عمل
دو نفر که احدهما عمل او مصداق قسم ثانی بمقتضای قواعد عدلیه یا میباید هر دو مقبول شود یا هر دو
مردود و مقبولیت هر دو قطعی الفساد است نظر بانتفای شرط قبول در قسم اول قطعا نظر بانکه مفروض
اینست که اخلال شده است ببعض از امور معتبره در آن اتفاقا پس متعین است که باید هر دو مردود شود
تفرقه بمردودیه اول و مقبولیت ثانی بجهة محض مطابقه اتفاقیه مدفوع است ببرهان عقل چه ممکن است
عامل اول در موقف حساب عرض نماید ای معبود حکیم متعال ما دو نفر در امور اختیاریه که مناط
تکلیف است مساوی بودیم تفرقه که ما بین هر دو هست اینست که اتفاق افتاده با عدم شعور و اراده
وصفی در عمل او ظاهر شد در عمل من نبود عدالت مقتضی اینست که هر دو مجزی بجزای واحد شویم چنین
کلامی مطابق عقل و مستحسن است نظر باین است که دو نفر دو کاسه را که مملو باشد از مایعیکه بقصد اینکه
مافی الکاسه شراب است تناول کردند بعد اتفاق افتاد که احدهما شراب بود و ثانی غیر شراب میگوئیم هر دو
شریکند در معاقب بودن نظر بانکه در امور یکه مناط در تکلیف است که عبارت از اراده و اختیار بوده
باشد هر دو مساویند و محض اتفاق اینکه احدهما غیر شراب بود با مساوات هر دو در امور اختیاریه مثمر ثمری
نیست و همچنین هرگاه دو نفر بدو ضعیفه در شب تار مقاربت نمودند با عتقاد انکه هر دو اجنبیه است بعد متحقق
شد که یکی اجنبیه بوده و یکی معقوده و موطوئه ظاهر اینست که استحقاق اثم و مذمت نسبت بهر دو ثابت باشد
والعجب ممکن است کسی عارف و عالم بمذاق فقها باشد دعوی انطباق فقها تواند نمود بر بطلان چنین
عمل اما بنابر اعتقاد مجتهد که این شخص اخلال بواجب نموده ظاهر است و اما بنابر اعتقاد مجتهد دیگر که معتقد است

در بیان انکه تفرقه ما بین دو شخص که عمل هر دو بدون تقلید و بصیرة واقع و قبول یکی باعتبار مطابقه با [illegible] و رد دیگری باعتبار عدم ان مقتضی عدل الهی نیست

چنین عمل صحیح است نظر بانکه مشخص است این شخص حکم بصحت در وقتی مینماید که حین العمل مکلف عالم
بوده باشد که مطاع او چنین حکم نموده علت اختیار او آن عمل را فتوی مفتی او بوده باشد مفروض
اینست که در این مقام چنین نیست پس مقتضای برهان اینست چنانچه عبادت محکوم ببطلان است در قسم اول
در قسم ثانی نیز چنین بوده باشد و اما قسم سیم یعنی اتیان نماز بنحوی نموده که مقتضای اعتقاد کل مجتهدین
اخلال بواجب از واجبات نماز ننموده است پس میگوئیم این قسم اگرچه بسیار بعید الوقوع است لکن بر فرض
وقوع حکم بصحت در این قسم نیز محل اشکال است بلکه مقتضای انچه در قسم ثانی مذکور شد انست که در این صورت
نیز حکم شود ببطلان نماز نظر بانکه مبنای اعتقاد این شخص در اقسام ثلثه یکی است دلیل بر جواز اتکال بان
مبنا در دست نیست بلکه دلیل بر خلاف آن موجود است چنانچه متحقق شد پس ظهور مطابقه با رای کل مثل
ظهور مطابقه با رای بعض کفایت نمیکند در حکم بصحت و حکم بصحت در صورتیست که مبنای عمل مکلف فتوی
مفتی باشد که دلیل در دست باشد که دلالت کند بر انکه فتوی او مبنی عمل میتواند شد و این چنانچه در
قسم ثانی منتفی بود در این قسم نیز منتفی است و اتفاق مطابقه با رای کل مثل اتفاق مطابقه با رای بعض است
پس مثمر ثمری تواند شد پس انچه مبنای عمل این شخص است مبنا نمیتواند شد شرعا و انچه مبنای عمل تواند
شد مبنی نشده است در این مقام بلکه میتوان گفت اخذ بمتاز با اعتماد بان مبنی منهی عنه است و نهی مقتضی
بطلان است کلامیکه در این مقام هست اینست که انچه مذکور شد اگرچه مطابق برهان و مقرون باعتبار است لکن
مستفاد از جمله از اخبار معتبره است که امر اوسع از این است نظر بانکه استفاده میشود از اخبار مذکوره که هرگاه کسی
جاهل بتحقیق حال بوده باشد و پیش خود عملی کند و مشخص شود آن عمل مطابق واقع بوده همین قدر کفایت
میکند در صحت عمل اگرچه حین العمل عالم نبوده باشد بحقیقت حال فالمناسب ایراد المنصوص المذکوره
فنقول منها صحیحة زرارة المروية فی الفقیه عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه واله ذات یوم
لعمار فی سفر له یا عمار بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت قال تمرغت یا رسول الله فی التراب قال فقال له
کذلک یتمرغ الحمار افلا صنعت کذا ثم اهوی بیدیه الی الارض فوضعهما علی الصعید ثم مسح جبینیه باصابعه

وکفیه احدیهما بالاخری ترجمهٔ ظاهر حدیث اینست که جناب منبع الاوایل والاواخر جناب امام محمد باقر
فرمودند که جناب مخزن اسرار الهی جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله در سفری بعمار یاسر فرمودند که ای
عمار بما رسید که تو جنب شده بودی چه کار کردی در چاره جنابت خود عمار عرض کرد که خود را بخاک غلطانیدم
جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند که این عمل خرابست که باین نوع خود را بخاک میغلطانید چرا چنین
نکردی بعد ازان دو دست مبارک خود را بر زمین گذاردند بعد ازان دو جبین خود را بانگشتان خود مسح کردند
بعد ازان دو کف دست را هر یک را بدیگری مسح کردند وجه استفاده اینست که فرمودند افلا صنعت کذا
مستفاد ازین کلام اینست که اگر چنین کرده بودی عمل تو صحیح و بی عیب بود مشخص است که عمار نمیدانست
که چنین می بایدکرد و مع ذلک فرموده اند که اگر چنین کرده بودی صحیح بود پس مقتضای این کلام شریف
اینست که جاهل بمسئله هرگاه پیش خود عملی کند و مشخص شود که مطابق واقع بوده است همین قدر کفایت میکند
در صحت عمل او و هو المطلوب ومنها الخبر المروی فی باب العلة التی من اجلها صار روایا الماء من اجل عن
عن ابا خدیجه عن ابا عبد الله علیه السلام قال کان الناس یستنجون بثلثه احجار لانهم کانوا یاکلون ا
البسر فکانوا یبعرون بعرا فاکل رجل من الانصار الدبا فلان بطنه واستنجی بالماء فبعث الیه النبی صلی الله علیه وآله
فجاء الرجل وهو خائف یظن ان یکون قد نزل فیه امر یسوئه فی استنجائه بالماء ۲ الا اکلت طعاما فلان
بطنی فلم تغن عن الحجارة شیئا فاستنجیت بالماء فقال له رسول الله صلی الله علیه وآله هنیئا لک فان الله
جل وعزّ قد انزل فیک آیة فابشر ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین واورده فی الفقیه ایضا لکن
مرسلا قال وکان الناس یستنجون بالاحجار فاکل رجل من الانصار طعاما فلان بطنه فاستنجی بالماء فا
نزل الله سبحانه فیه ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین فدعاه رسول الله فخشی الرجل ان یکون
قد نزل فیه امر یسوءه فلما دخل قال له رسول الله هل عملت فی یومک هذا شیئا قال نعم یا رسول الله اکلت
طعاما فلان بطنی فاستنجیت بالماء فقال له ابشر فان الله تبارک وتعالی قد انزل فیک ان الله یحب
التوابین ویحب المتطهرین فکنت اول التوابین واول المتطهرین ویقال ان هذا الرجل کان البراء بن معرور

الانصاری

حدیث ثانی و بیان وجه دلالت آن

۲ صلی علت فی یومک هذا شیئا فقال یا رسول الله ... وانقسا ماحلی علی بالاستنجاء بالماء

الانصاری حاصل ترجمهٔ مذکور در علل اینست که عادت ناس ان بود که استنجا البته بسنگ میکردند چونکه ماکول
انها بسر یعنی خرما نیم پخته قبل ازانکه بحد رطب برسد بود لهذا انچه در حین تغوط ازانها دفع میشد مثل پشکل بود
چونکه از اهل مدینه ازکسی یکه نصرت جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله کرده بودند کدو خورده سستی در مزاج
او هم رسید باین سبب عدول کرد از استنجا باحجار باستنجا باب درانوقت آیه شریفه ان الله یحب التوابین
ویحب المتطهرین بران سرور انام نازل شد پس جناب حضرت امر باحضار انشخص فرمودند انشخص با خوف
و اضطراب خدمت السرور انام مشرف شد بگمان انکه مذمتی درباره او نازل شده بجهة استنجا نمودن
باب جناب فخر انام ازو استفسار فرمودند درین روز عملی از تو صادر شده است عرض کرد بلی استنجا باب
کردم لکن باعث بران نبود مگر انکه چونکه کدو خوردم سستی در مزاج من هم رسید ازاله نجاست بسنگ
نمیشد لهذا استنجا باب نمودم پس جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند کو ترا بادبتو که جناب باری عزّ
عزّ شانه آیه در تحسین عمل تو نازل فرموده ان آیه اینست ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین
خداوند عالم دوست میدارد توبه کاران را دوست میدارد کسانی را که در صدد این هستند که خود را
پاک کنند از کثافات ذکر توبه شاید بجهة این باشد که مردم را رغبت بان شوند تا همان شخص از جمله تائبین
بوده باشد وجه دلالت حدیث مذکور بر مدعی ظاهر است نظر بانکه با جهل استنجا باب بعنوان کردیانه استنجا
نموده باب چونکه عمل او مطابق واقع شده بود محکوم بصحت شد با عدم علم ان شخص حال ومنها المعتبر المروی
فی باب احکام السهو فی الصلوة من الفقیه عن علی بن النعمن الرازی انه قال کنت مع اصحاب لی فی
سفر وانا امامهم فصلیت بهم المغرب فسلمت فی الرکعتین الاولتین فقال اصحابی انما صلیت بنا رکعتین
فکلمتهم وکلمونی فقالوا اما نحن فنعید فقلت ولکنی لا اعید واتم برکعة فاتممت برکعة ثم سرنا فاتیت ابا عبد الله
علیه السلام فذکرت له الذی کان من امرنا فقال لی انت اصوب منهم فعلا انما یعید من لا یدری ما صلی
وجه الدلالة هو ان قول المأمومین اما نحن فنعید یرشد ان الامام لم یکن جازما بصحة الصلوة مع الاتیان
برکعة بل کان متحیرا او مترددا فی ذلک والا لتبعه المأمون فی ذلک ومع ذلک صوبه المعصوم علیه السلام

حدیث ثالث و کیفیت استدلال آن

فی فعله ومنها ما دل علی صحة حج من ترک الموقف مع الجهل بلزوم الوقوف فیه کالمعتبر المروی فی الکافی عن
ابن سکان عن ابی بصیر قال قلت لابا عبد الله علیه السلام جعلت فداک ان صاحبی هذین جاهلان
ان یقفا بالمزدلفة فقال یرجعان مکانهما فیقفان بالمشعر ساعة قلت فانه لم یخبرهما احد حتی کان
الیوم وقد نفر الناس قال فنکس رأسه ساعة ثم قال الیسا قد صلیا الغداة بالمزدلفة قلت بلی فقال الیسا
قد قنتا فی صلوتهما قلت بلی فقال تم حجهما ظاهر ترجمهٔ این حدیث اینست که ابا بصیر عرض کرد خدمت جناب
امام جعفر صادق علیه السلام که خداوند عالم مرا فدای تو کرداند این دو نفر رفیق من جاهل بودند
بوجوب وقوف در مشعر الحرام حضرت در جواب فرمودند همانوقت که عالم شدند بوجوب وقوف
لازم است عود نمایند بمشعر و ساعتی در انجا توقف نمایند راوی میگوید عرض کردم که احدی اخبار بانها
نکرد تا امروز که کوچ کردند مردمان یعنی تا حال که مطلع نشده بودند بر مسئله و حال که مطلع شده اند قدرت
بر عود ندارند نظر بانکه کوچ کردند مردم راوی گفت این را که عرض کردم حضرت سر مبارک را بزیر انداختند
ساعتی انوقت فرمودند ایا این دو نفر نماز صبح را در مزدلفه که مشعر الحرام باشد ایشان نکردند عرض کردم بلی
فرمودند ایا در نماز صبح قنوت نخواندند عرض کردم با قنوت خوانده اند پس فرمودند حج انها تمام و صحیح است
وجه استدلال بر مدعی اینست که این حدیث دلالت میکند بر انکه هرگاه اتفاقا چیزی از مکلف صادر شد
با جهل انکه ان چیز مطلوب ازو هست و در واقع و نفس الامر مطلوب بوده باشد ان چیز که ازو صادر شده
قائم مقام ان چیز مطلوب میشود در صحت عمل بنابرین هرگاه کسی در نماز ایشان بچیزی نمود بقصد مطلوبیت
ان در نماز لکن با خذ درستی در دست او نباشد و بعد مشخص شد انچیز مطلوب بوده باشد در واقع پس نماز
او می باید صحیح بوده باشد بطریق اولی ازین راه است که محقق اردبیلی ره فرموده اند هرگاه کسی چیز برا اعتقاد
نمود که مطلوب ازو هست از هر راه که بوده باشد این کفایت میکند در صحت عمل او در عبادت ام لم
اینست قال فی شرحه علی الارشاد فی مباحث اوقات الصلوة کل من صلی ما هو فی نفس الامر وان لم
یعرف کونه کان مالم یکن عالما بنهیه وقت الفعل حتی لو اخذ المسائل من غیر اهل بل لو لم یاخذ من

احد

حدیث رابع و بیان وجه دلالت آن

اشاره بمخالفت قول محقق اردبیلی در این مقام

احد وظنها کان فانه یصح ما فعله وکذا فی الاعتقادات وان لم یاخذها من ادلتها فانه یکفی ما اعتقده
دلیلا واوصله الی المطلوب ولو کان تقلیدا کذا یفهم من کلام منسوب الی المحقق نصیر الملة والدین قدس
سره العزیز وفی کلام الشارح اشارة الیه مثل مدحه جماعة للطهارة بالحجر والماء مع عدم العلم بحجیتها
وصحة حج من ترک الموقف وغیرهما مما یدل علیه الاثر یطلع علیه ان تامل مثل قوله لعمار فهل
تمعکت فی التیمم الا فعلت کذا فانه یدل علی انه لو فعل کذا لصح مع انه ما کان یعرف وفی القوم من نسی
رکعة ففعلها بالسجدة مع عدم العلم انتهی کلامه رفع مقامه ممکن است جواب ازاحادیث مذکوره
اما حدیث الاول پس مناسب اینست که نقل کلام شود دران از چند راه اول در بیان اختلاف
در لفظ حدیث است بزیاده و نقصان پس میگوییم حدیث بنحو مذکور مرویست در فقیه واما در کافی و تهذیب
پس مطابق با مذکور در فقیه نیست اما در کافی پس مذکور دران بسند صحیح باین نحو است روایت کرده است
یونس بن عبد الرحمن از ابا ایوب الخزاز از جناب امام جعفر صادق علیه السلام قال سألته عن التیمم
فقال ان عمار یاسر اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال له رسول الله صلی الله علیه واله یا عمار
تمعکت کما تتمعک الدابة فقلت له کیف التیمم فوضع یده علی المسح ثم رفعها فمسح وجهه ثم مسح فوق الکف
قلیلا روایت کرده است همین حدیث را بسند دیگر از ابن عمیر از ابا ایوب مذکور واما در تهذیب پس مذکور
دران باین نحو است روایت کرده بسند صحیح از داود المغیان قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن التیمم
فقال ان عمار اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال له رسول الله صلی الله علیه واله وهو یهزأ به یا
عمار تمعکت کما تتمعک الدابة فقلنا له فکیف التیمم فوضع یده علی الارض ثم رفعها فمسح وجهه ویدیه فوق الکف
قلیلا و در استبصار نیز بهمین طریق است و روایت کرده است همین حدیث را ابن ادریس در اواخر
سرائر بنحوی که مخالف با همه اینهاست نظر بانکه روایت کرده است ازو در احمد بن ابا النصر که ان بزرگوار روایت
کرده از عبد الله بکیر و از زراره از جناب امام محمد باقر علیه السلام که فرموده اتی عمار بن یاسر رسول الله صلی الله علیه واله
فقال یا رسول الله اجنبت اللیلة ولم یکن معی ماء قال کیف صنعت قال طرحت ثیابی وقمت علی الصعید

در بیان جواب ان حدیث اول در احادیث مذکوره بوجه جدیده

فضحکت فیه فقال هذا الضبع الحمار انما قال الله عز وجل فتیمموا صعیدا طیبا فضرب بیدیه علی الارض ثم ضرب احدیهما
علی الاخری ثم مسح بجبینیه ثم مسح کفیه کل واحدة علی الاخری مسح بالیسری علی الیمنی والیمنی علی الیسری
دویم در بیان داعی و باعث بجهت عمار بر اینکه در مقام غسل خود را بخاک غلطانیدن میگوییم دور نیست
داعی بر مطلب این بوده باشد چونکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مقام حاجت بغسل جنابت
چنین فرموده اند یکفیک الصعید ابن عشر سنین مثل اینکه فرموده اند جعلت لی الارض مسجدا و ترابها
طهورا یا مثل اینکه ان الله تعالی جعل التراب طهورا کما جعل الماء طهورا مقتضای همه اینها اینست که تراب
مثلا قایم مقام اب میشود در مقام حاجت بغسل باین نحو است که میبایداب را بجمیع اجزای بدن
رسانید یا مثل غسل ارتماسی که میبایدبدن را در جوف آب داخل نموده بالمقایسه بر اینکه تراب
نیز طهور است چنین توهم کرده بود که کیفیت تطهیر بتراب مثل تطهیر باب است لهذا بدن خود را بخاک غلطانیده
بوده بعد از نزع لباس این بنا بر غفلت از ایه تیمم بوده فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه
سیم در اصل مطلب است که جواب از تمسک باین حدیث بوده باشد در اثبات اینکه هر گاه جاهل بمسئله در مقام
امتثال اتیان بعملی نزد خود نموده اتفاقا ان عمل مطابق واقع شده عمل در چنین صورت محکوم بصحت
خواهد بود پس میگوییم راه دلالت حدیث مذکور بر مطلب ظاهر نیست مگر بجهت اشتمال حدیث بلفظ افلا
صنعت کذا بمعنی استعمال خاک باین نحو نموده بودی صحیح بود میگوییم اعتماد باین حدیث در اثبات مطلب
ممکن نیست اما اولا بجهت انکه ظاهر میشود این واقعه در سفری بود که عمار در خدمت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
بود با وجود ممکن از استکشاف از حقیقت حال از ان سرور ابرار چگونه ممکن است که ایشان فرموده باشند که
اگر پیش خود کاری میکردی صحیح بود خصوصا در مثل چنین واقعه واما ثانیا میگوییم مفروض اینست که عمار جاهل
بود از کیفیت تیمم و معلوم است این کیفیت از امور توقیفیه است که میباید دو دست را بخاک زد و بعد بکف
مسح جبهه و ظهر کفین نمود این امریست محال که کسی بدون تعلیم معلمی تواند بان رسید با وجود این چگونه میتوان نسبت
جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر چنین عملی نزد خود نموده بودی خوب و صحیح بود با وجود انکه نظر بتوقیفیت

ان محال بود که تواند شد کسی نزد خود چنین عملی نماید بقصد امتثال بخلاف غلط بیدن بخاک ان راهی
داشت که توهم شود چنانچه مذکور شد بخلاف کیفیت مطلوبه در تیمم و اما ثالثا میگوییم توهم دلالت این حدیث
بجهت همین لفظی است که مذکور شد از انچه ذکر کردیم در اول مشخص شد که این حدیث مذکور است در کتب معتبره این
لفظ در هیچیک مذکور نیست مگر در فقیه ظاهر اینست که این واقعه مکرر شده بوده است عمار نظر بطریق توهمی که مذکور شد خود را
بخاک غلطانید جناب رسول خدا ایشان را تقبیح فرمودند که این فعل حمار است مناسب همین فقره است
چنانچه مذکور در کافی و تهذیب و استبصار همین فقره است بلاوه سند در فقیه منتهی میشود بزراره چنانچه
در اواخر سرایر چنین است در هر دو کتاب روایت نموده است از جناب محمد باقر علیه السلام مصرح به در
اواخر سرایر اینست که زراره روایت نموده که جناب امام محمد باقر علیه السلام فرمود که عمار بعد از وقوع
واقعه خود خدمت جناب رسول خدا مشرف شد عرض کرد که چنین واقعه بجهت من در شب اتفاق
افتاد و اب نداشتم از اینجا ظاهر میشود که در شب نوعی بود که وصول بخدمت انحضرت ممکن نبود حضرت
فرمود چه کار کردی عرض کرد چنان کردم حضرت فرمودند این فعل حمار است در نیست شده انوقت
ایه تیمم را تلاوت فرمودند و کیفیت تیمم را بالفعل بتعلیم عمار فرمودند حکایت باین نحو منقح مطابق
اعتبار است و مقتضای انچه مروی در فقیه است انست که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله خود سبقت
بسؤال فرمودند الی اخره و چونکه فقیه واحده است و راوی واحد است مثل مروی عنه پس مظنون اینست
یک نهج نقل شده مطابق اعتبار کیفیت مسطوره در اواخر سرایر است پس کلام مذکور در فقیه که عبارت
از افلا صنعت کذا بوده باشد نوعی نیست که توان بان اعتماد نمود پس التفات بان نیست خصوصا
در چنین مقام خطیری که مخالف عقل و فتاوی اصحاب است اجمالا حکایت عمار مرویست بطرق متعدده
در کتب خاصه و عامه این زیاده که عبارت از افلا صنعت کذا بوده باشد در هیچیک از کتب و یقین
بنظر نرسیده است مگر در فقیه اما طرق خاصه پس دانسته شد و اما در کتب عامه پس در کتاب مصابیح که
از کتب معتبره عامه است روایت نموده است از عمار انه قال کنا فی سریة فاجنبت فتمعکت فصلیت فذکرت

للنبی صلی الله علیه و آله فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی بکفیه علی الارض ونفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه
وکفیه و مشکوة المصابیح و هو ایضا من کتبهم المعتبرة عن عمار قال جاء رجل الی عمر ابن الخطاب علیه اللعنة والعذاب
فقال انی اجنبت فلم اصب الماء فقال عمار لعمر اما تذکر انا کنا فی سفر انا وانت فاما انت فلم تصل واما انا فتمعکت
فصلیت فذکرت ذالک للنبی فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی بکفیه الارض ونفخ فیهما ثم
مسح بهما وجهه وکفیه قال رواه البخاری و مسلم و فی کتاب تیسیر الوصول الی جامع الاصول عن عبد الرحمن
ان رجلا اتی عمر فقال انی اجنبت ولم اجد ماء فقال له لا تصل فقال عمار اما تذکر یا امیر المؤمنین اذ انا وانت فی
سریة فاصابتنا جنابة فلم نجد ماء فاما انت فلم تصل واما انا فتمعکت فی التراب وصلیت فذکرت ذالک
للنبی صلی الله علیه و آله فقال انما یکفیک ان تضرب بیدیک الارض ثم تنفخ ثم تمسح بهما وجهک وکفیک مقصود
از تطویل مقال در این مقام انست که مشخص شود عبارتیکه در فقیه مذکور شده ماخذی ندارد بلکه مخالف طرق
ثابته در طرق عامه و خاصه است بعلاوه انچه مذکور شد پس مطلق التفات و اعتباری باین زیاده نیست
و اما جواب از حدیث ثانی که مشتمل بر حکایت استنجا باب است پس میگوییم او لا مسلم نداریم دلالت حدیث
مذکور را بر اینکه در انوقت انصار معتقد این بوده باشد که استنجا باحجار متعین بوده باشد بمعنی که استنجا باب
جایز نبوده باشد چه این بسیار بسیار بعید است سیما بعد از عمومات متکثره داله بر طهوریت اب بعنوان
اطلاق از کتاب و سنت مثل قوله تعالی وانزلنا من السماء ماء طهورا و قوله تعالی وینزل علیکم من السماء
ماء لیطهرکم به خصوصا بعد التفات باینکه ایه شریفه وانزلنا من السماء ماء طهورا جزو از سوره فرقان است
و سوره فرقان از سوری است که در مکه زادها الله عزا و شرفا نازل شده و حکایت انصار در مدینه منوره بوده بعد
مهاجرت از مکه بعلاوه میگوییم همین انصار و غیرهم در صورتیکه بدن انها یا لباس انها ملوث بغایط میشد
اگر میگویی مطلقا تطهیر نمیکردند یا تطهیر میکردند بغیر اب هر یک از این دو قبول کرده نمیشود پس لابد مقطوع
به انست که تطهیر لباسی که ملوث بغایط میشد باب میکردند چنانچه میتوان قطع نمود که در تطهیر ان اکتفا باحجار
نمینمودند و همچنین در تطهیر مخرج بول پس بسیار مستبعد است تطهیر لباس را از غایط مثلا باب متعین

در بیان جواب از حدیث ثانی از احادیث مذکوره بطریق تمام

بوده باشد و تطهیر مخرج غایط باب جایز نباشد و حجر متعین بوده باشد با ظاهر حدیث مذکور اینست که شیوع
داشت استنجا باحجار و عادت ان مطرد شده بود دور نیست شیوع و اطراد عادت بر ان بجهت عزت
اب در مدینه منوره که در ان زمان بوده بلکه میگوییم دلالت حدیث بر شیوع و اطراد استنجا باحجار بعنوان اطلاق
مسلم نیست نظر بعبارت حدیث که فرموده لانهم کانوا یاکلون البسر و کانوا یبعرون بعر البعیر اگر از عادت
انها باینکه در مقام استنجا باحجار میکردند بجهت که چیزی که دفع میشد از انها در مقام تغوط مثل پشکل بود در یبوست
در این صورت حاجت باب نبود و اب هم عزت داشت لهذا عادت مطرد بود در استنجا باحجار و اگر کسی
بگوید اگر استنجا باحجار متعین نبود انشخص معتقد انحصار در احجار نمیشود پس نمیتوان پس اضطراب او در اداء
از حد در نزد فخر کاینات صلی الله علیه و آله با انحصار بچه سبب بود ممکنست جواب گفته شود چونکه عادت مطرد شده
بود در استنجا باحجار بجهت عزت اب و این شخص عدول از عادت کرده بود باینجهة اضطراب بجهت او هم رسید در انوقت
بر فرض تمحض عادت در این و تسلیم بعد از اینکه اضطراب بجهت این بوده باشد میگوییم استبعاد دیگر که اول ذکر
کردیم مراتب زاید بر این میشد و اما نزول ایه شریفه در مدح انفعل پس ممکنست بجهت اختیار اولی بوده
باشد و نظر باینکه استنجا باب اولی است از اقتصار باستنجا باحجار مرجح دیگر از برای دیگر انچه مذکور شد که
بنایت در انوقت استنجا منحصر باشد در احجار فرض نجات است از اطراف مخرج التزام حصول تطهیر
باحجار در صورت التعدی از سابق استبعاد چیزیکه در این مقام میتوان گفت اینست که حکایت انصار مروی
در کافی نیز هست و از انجا ظاهر میشود انحصار استنجا در انوقت قبل از فعل انشخص انصار در احجار روی ثقة الاسلام
فی الصحیح عن جمیل بن دراج عن ابا عبد الله علیه السلام قال فی قول الله عز وجل ان الله یحب التوابین
ویحب المتطهرین قال کان الناس یستنجون بالکرسف والاحجار ثم احدث الوضوء وهو خلق کریم فامر به
رسول الله صلی الله علیه و آله وصنعه وانزله الله فی کتابه ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین ظاهر اینست
که مراد از وضوء در قوله ثم احدث الوضوء الاستنجاء باب باشد پس ترجمه ظاهر حدیث اینست عادت مردم
چنین مطرد شده بود که استنجاء بکهنه و احجار میکردند بعد از ان حادث شد استنجا باب صنعت خوبیست

در بیان استنجا باب

پس امر فرموده‌اند با نجناب رسول خدا و خودشان نیز بعمل آورده‌اند الی آخره ممکنست جواب گفته شود از ینحدیث
باین نحو که حدیث مذکور متروک الظاهر است قطعا نظر باینکه مقتضای ظاهر آن اینست که وقتی متداول بود
استنجا بخرقه و احجار فقط میکردند بعد از ان نسخ شد و معین شد استنجا باب فقط این مخالف اجماع است
جزما لهذا ممکنست حمل کرده شود باین نحو که در سابق متعارف مابین ناس این بود که استنجا میکردند بخرقه
و سنگ مطلقا بعد احداث آب شد یعنی معین شد آب این را حمل میکنیم در صورتیکه نجاست تجاوز
کرده باشد از اطراف مخرج و این تکلف است صحیح ناخوشی در آن حیث مطلقا مگر آنکه مقابله مقتضی اینست
که قبل از ان وقت استنجا بخرقه و احجار ثابت بوده است مطلقا اگرچه تجاوز کرده باشد نجاست و این صحیح نیست
ممکنست جواب ازین باز باین نحو که غایت آنچه مستفاد از این کلام است آنست که سابق بر این چنین کاری
میکردند اما آنکه این مقتضای شریعت مطهره فخر کاینات بوده است مطلقا چنین چیزی استفاده نمی‌شود
پس معنی حدیث چنین میشود که عادت ناس در جاهلیت چنین بود مطلقا خواه مخرج بول بوده باشد یا
مخرج غایط نجاست تعدی کرده باشد یا نه این نسخ شد و استنجا باب معین شد هم در مخرج بول
و هم در مخرج غایط لکن اطلاق کلام نسبت ببول مسلم است و لکن نسبت بغایط محمول است در صورتیکه
تعدی کرده باشد نظر باجماع و غیره که دلالت میکند بر ثبوت استنجا باحجار در مخرج غایط حتی درین
شریعت در صورت عدم تعدی بنابرین مطلقا اشکالی در حدیث نیست اگرچه حمل شود احداث الوضوء
در اینحدیث بر فعل النصاری نظر باینکه چنین چیزی علی سبیل الاطلاق معتاد کل بوده النصاری در صورت
لینت مزاج نظر بحسب عقل و مقتضای عمومات کتاب و سنت که مقتضی طهوریت آبست مطلقا
عدول از آنچه سابق میکردند بسوی آب نمودند پس بعد از ملاحظه جمیع آنچه مذکور شد با دقت نظر در آن
ظاهر میشود که تمسک بحدیث مذکور در اثبات صحت عمل اگرچه اختراع نزد خود باشد در صورتیکه منتهی
شود که مطابق واقع بوده است ضعیف است قطعا و بر فرض عمض عین از جمیع آنچه مذکور شد و تسلیم دلالت
حدیث باین معنی که حدیث حمل شود بر اینکه استنجا باب نبود و دلیل شرع که مقتضی آن بود در نظر انشخص نبود

ونزدخو

ونزد خود چنین اختراعی نمود لکن اتفاق افتاد مطابق با رضای الله جل شانه لهذا عمل انشخص محکوم بصحت
میگوئیم اعتماد باینحدیث در اثبات اینمطلب جسیم در محل کلام بسیار بیوجه است نظر باینکه کلام در عبادات
صحت در عبادات موقوف بر معلومیت تعلق امر و قصد قربت و با جهل بحقیقت حال چگونه معلوم میشود
که امر ثابت است و کی ممکنست که قصد قربت شود بر خلاف در مورد حدیث نظر باینکه مقصود در اینجا ازاله
نجاست است و مطهر ان در واقع آبست هر گاه چیز نجسی را کسی در آب غسل نمود ثمره غسل که ازاله نجاست
باشد بر آن مترتب میشود اگرچه هرگز بگوش او نرسیده باشد که آب مطهر و مزیل نجاست است بنابرین
میگوئیم هرگاه کسی هرگز نشنیده باشد که آب ازاله غایط میتوان نمود لکن نزد خود چنین احتمال داد که ازاله
غایط باب میشود و بمقتضای این احتمال آب را در ان استعمال نمود قطعا این ثمر بر آب مترتب میشود
لکن این چگونه میتواند متوسل اساس شود در عبادات که با جهل بحقیقت حال اگر کسی عملی از او صادر شود
و اتفاق افتد مطابق واقع بود حکم شود بر صحت ان نظر بحدیث مذکور با فرق بین المقامین چنانچه مذکور
شد و اما جواب از حدیث سیم یعنی حدیث مشتمل بر حکایت فعل ماموم و اما میکه اخلال بیکرکعت از نماز مغرب
کرده بود سهوا پس میگوئیم اینحدیث نیز متروک الظاهر است یعنی میتوان ادعا نمود که اجماع بر خلاف ان
منعقد است توضیح حال در بیان اینمطلب مقتضی اینست که گفته شود که اجماع منعقد است بر اینکه تکلم بعنوان
عمد در اثنای نماز مقتضی فساد نماز است پس کلام ماموین نسبت بامام انما صلیت بنا رکعتین کلامیست
در اثنای نماز مستعدا مقتضی بطلان نماز است قطعا پس چگونه میتوان کلام معصوم علیه السلام انت اصوب
منهم فعلا را حمل نمود بر ظاهر خود که مقتضی اینست که اگر انها بعد از تکلم ایشان بیکرکعت از نماز مینمودند کافی
با عاده نماز نبود یا حکم در حق انها این بود که قبل از تکلم بر خیزند امام نماز نمایند با تیان بیکرکعت باقیه و همچنین
حال نسبت بامام نظر باینکه کلام امام فقلت و لکنی لا اعید و اتم برکعت کلامی است صادر از امام بعد از اعتقاد
اینکه اخلال بیکرکعت از نماز کرده چنین کلامی موجب بطلان نماز است قطعا و مع ذلک چگونه ممکن است که
معصوم فرموده باشند در حق او که انت اصوب منهم فعلا یعنی عمل تو از عمل انها صحیح تر است این در صورتی بود

که حمل شود حدیث بر ظاهر خود و هرگاه صرف از ظاهر خود شود و بگوئیم مراد اینست که ماموین تفهیم امام نمودند
بغیر طریق تکلمی که مفسد باشد که اخلال بیکرکعت از نماز نموده و امام نیز بعد اعتقاد بواقع تفهیم انها نمود بهمان
طریق که من اعاده نماز نمیکنم بلکه اکتفا میکنیم باتیان رکعت باقیه در نیصورت حکم بصحت نماز امام صحیح و همچنین
حکم باصوبیت فعل امام از فعل انها لکن حمل کردن انرا بر اینکه امام جاهل بوده است از حقیقت حال بجهت
چه شود که امام واقف بمسئله بود و لهذا بمقتضای اعتقاد خود عمل نمود و لکن چونکه از فعل امام چنین چیزی که مظهر
باشد که ماموین اعتماد بان توانستند نمود نبود و ماموین خود هم عالم بحکم مسئله نبودند لهذا استیناف نماز نمودند
و عرض کردن واقعه را خدمت معصوم علیهم السلام بعد از انکه شرف خدمت ایشانرا درک نمودند چه شود
بجهت زیادتی اطمینان خود بوده که اشتباه نکرده بوده است یا بجهت اعتماد ماموین البته میبایست چنین
بوده باشد چه اگر فرض کنیم امام نیز مثل ماموین جاهل بود چگونه ممکن بود که قصد امتثال توانند نمود
چه مشخص است قصد امتثال ممکن نیست مگر باعتقاد تحقق امر و اعتقاد تحقق امر با شک در اصل عمل از
جمله محالات است پس اعتماد باینحدیث نیز در اثبات مطلب مسطور بسیار ضعیف و واهی است و اما
جواب از حدیث رابع یعنی حدیث مشتمل بر صحت حج لیکه مرد در مشعر کرده باشد با جهل بوجوب وقوف
در ان پس ان نیز ظاهر بلکه اظهر از سابق است بیان ان اینست او لا میگوئیم چگونه ممکن است که عاقل
احتمال این را تواند داد که هرگاه فعلی از کسی صادر شد با جهل بر اینکه ان فعل مطلوب شارع است و در
واقع مطلوب شارع بوده باشد محض صدور ان فعل از انشخص نه بقصد امتثال بلکه با جهل بر اینکه مطلوبست
کفایت کند در حصول امتثال و اتیان مامور به سبحان الله این سخن ممکن نیست که عاقل تفوه بر ان
تواند نمود او بمقتضای لا عمل الا بنیة و نحوه آن مکلف برئ الذمه شود علاوه میگوئیم اگر چنین چیزی کفایت میکرد
پس معصوم در همین حدیث امر برجوع بجهت تدارک ان فعل چرا میفرمودند فرموده بر جهان مکانهما فقفا
بالمشعر و حال آنکه وقوف جهلا صادر شده بود و مفروض اینست اینقدر کفایت میکند اگر کوئی کفایت میکند
در صورتیکه ممکن از تلافی ان در وقت ان فعل نباشد میگوئیم با آنکه این تفصیل موجه است بنابرین پس میباید

درنماز

در نماز تفصیل داده میشود ما بین امکان تدارک در وقت و عدم ان در اول حکم شود ببطلان
بخلاف ثانی و حال آنکه چنین تفصیلی در کلام این قائل نیست مجملا حمل حدیث بمعنی مذکور صحیح نیست
بلکه میگوئیم غایت آنچه مدلول علیه حدیث است آنست که در چنین وقتی حج انشخص محکوم بصحت است و
این مستلزم این نیست که آنچه جهلا از او صادر شده کفایت کند در حصول امتثال با آنکه مخالف عقل
و نقل است چه شود وجه آن این بوده باشد که در چنین صورت ان فعل در حق چنین شخصی مطلوب
نبوده است پس حکم بصحت در صورت عدم صدور ان چیز است از انشخص بخصوصه نه بجهة اینکه تحقق
مطلوب بوده باشد این ازین قبیل میشود که درک اضطراری عرفات را ننموده است و درک مشعر مطلقا
ننموده است نه اضطراری مشعر را که عبارت از طلوع فجر تا طلوع شمس روز عید اضحی بوده باشد و نه اضطراری
مشعر را که عبارت از طلوع شمس بوده باشد تا زوال یوم مذکور حج چنین شخصی محکوم بصحت است حتی
ما نند اگرچه مضمار کلام در تنقیح مرام خارج از حد اعتدال شد لکن از انجائیکه مطلب بسیار مهم بود و محل مزال
اقدام اعلام بود چاره جز تطویل کلام و اطناب مقال در تنقیح مرام ندید و الله العاصم عن الخطاء
و الزلل و الحکم و الفتوی و القول و العمل پس از جمیع مباحث مذکوره ظاهر شد وجه کلمات علما که فرموده‌اند
که امر نماز لازم است که مستند بوده باشد باجتهاد یا تقلید از مجتهد و هرگاه چنین نباشد آن عمل محکوم
بفساد است خواه اخذ نموده باشد از آبا و امهات یا از امثال و اقران یا پیش خود سلوک نموده و همچنین جمع
نموده باشد جمله از کلمات اعاظم اصحاب که دال بر ان بود مذکور شد و بسیاری از کلمات اصحاب که
مقتضی اینمطلب است انشاء الله تعالی بعد ازین مذکور خواهد شد ظاهر از صاحب معالم دعوی اتفاق است
بر اینمطلب قال فی مقام الاستدلال علی انه لا بد من تشخیص اهل الذکر فی الایة الشریفة من جمع
شرایط الفتوی ما هذا لفظه للاتفاق علی عدم وجوب الاستفتاء غیره بل علی عدم جوازه انتهی کلامه رفع
مقامه و معلوم ان الاتفاق علی عدم جواز الاستفتاء من غیر المستجمع للشرایط یستلزم الاتفاق علی
عدم جواز العمل بقوله و ظاهر اینست که فرقی نیست درین باب مابین آنکه عمل او مطابق واقع شده باشد

مقام ثانی

یا مخالف وجه آن ببسط تمام مشخص شد **مقام ثانی** در بیان عدم جواز اتکال است در اقوال اموات در عمل و بطلان عمل است در صورتیکه مستند بوده باشد بتقلید اموات این معروف میان فقهاست قال العلامه اجل الله تعالی محل الکرامة فی النهایة اختلفوا فی ان من لیس من اهل الاجتهاد هل یجوز له الافتاء بمذهب غیره من المجتهدین الی ان قال ان حکاه عن میت لم یجز الاخذ بقوله اذ لا قول للمیت لانعقاد الاجماع مع خلافه بعد موته دون حیاته فدل علی انه لم یبق له قول وفائدة تصنیف الکتب مع موت مصنفیها استفادة طریق الاجتهاد من تصرفهم فی الحوادث وکیفیة بناء بعضها علی بعض ومعرفة المجمع علیه من المختلف فیه الی ان قال وان حکی عن مجتهد حی فان سمعه منه مشافهة جاز له العمل به وجاز للغیر المحکی له العمل ایضا ثم قال وهذا هو الاجود عندی وقال فی التهذیب هل لغیر المجتهد الفتوی بما یحکیه عن المجتهد الاقرب انه ان حکی عن میت لم یجز له العمل به اذ لا قول للمیت ولهذا ینعقد الاجماع لو خالف حیا وان حکی عن حی من اهل الاجتهاد فان کان سمعه منه مشافهة جاز له العمل ولغیره ایضا وکذا لو سمعه من مخبر ثقة عن المجتهد وان کاتبه فالاقرب جواز العمل به ان امن الغلط والتزویر والا فلا وقال فی مبادی الاصول اذا افتی غیر المجتهد بما یحکیه عن المجتهد فان کان یحکی عن میت لم یجز الاخذ بقوله اذ لا قول للمیت فان الاجماع لا ینعقد مع خلافه حیا وینعقد بعد موته وان کان یحکی عن حی مجتهد فان سمعه منه مشافهة فالاقرب جواز العمل به ایضا والا فلا وقال فی القواعد ولا یحل لفاقد الشرائط او بعضها الحکم ولا الافتاء ولا ینفذ حکمه ولا یکفیه فتوی العلماء ولا تقلید المتقدمین فان المیت لا قول له وقال فی الارشاد ولا یحل الحکم ولا الافتاء لغیر الجامع للشرائط ولا یکفیه فتوی العلماء ولا تقلید المتقدمین فان المیت لا یحل تقلیده وان کان مجتهدا وقال شیخنا الشهید فی الذکری لا یشترط مشافهة المفتی فی العمل بقوله بل یجوز بالروایة عنه ما دام حیا وتقیید جواز العمل بالحکایة عن المفتی ما دام کونه حیا یقتضی انتفاءه بعد مماته وهو المطلق وقال المحقق الثانی فی تعلیقاته

علی الرأی

علی الشرائع وقد صرح جمع من الاصولیین والفقهاء باشتراط کون المجتهد حیا فلا یجوز العمل بقول المجتهد بعد موته وهو متجه وقال شیخنا الشهید الثانی فی شرحه علی اللمعة یجوز للمقلد العفیف الحی نقل الاحکام الی غیره وذلک لا یعد افتاء اما الحکم فیمتنع مطلقا للاجماع علی اشتراط اهلیة الفتوی فی الحاکم حال حضور الامام وغیبته وقال الفاضل الخراسانی فی الکفایة ولا یحل لفاقد الشرائط کلا او بعضا الحکم ولا الافتاء ولا ینفذ حکمه ولا یکفیه فتوی العلماء ولا تقلید القدماء فان المیت لا قول له علی العمل بفتیاه وان کان مجتهدا ولا یخفی علیک ان العبارات المذکورة باسرها صریحة فی عدم جواز تقلید الاموات ولو کانوا من اعاظم المجتهدین بل الظاهر من کثیر من عبارات جماعة من اعاظم الاصحاب دعوی الاطباق علمائنا علیه منها ما ذکره شیخنا الشهید فی الذکری ایضا حیث قال وهل یجوز العمل بالروایة عن المیت ظاهر العلماء المنع عنه محتجین بانه لا قول له ولهذا ینعقد الاجماع مع خلافه میتا وجوزه بعضهم انتهی والظاهر ان مراده من البعض بعض العلماء العامة کما سیقف علیه فی الکلام شیخنا الشهید الثانی والفاضل المدقق السید الشهیر بالداماد وغیرهما ومنها ما ذکره المحقق الثانی فی شرحه علی الالفیة فی شرح ثم المکلف بها الآن من الرعیة صنفان مجتهد وفرضه الاخذ بالاستدلال علی کل فعل من افعالها ومقلد وکیفیة الاخذ عن المجتهد من قوله اللام فی قوله عن المجتهد للعهد الذکری فکانه قال عن المجتهد المذکور ویکون فیه ایماء لطیف الی اعتبار کون المجتهد الماخوذ عنه حیا فان ذلک مذهب اصحابنا الامامیة قاطبة وقد نادوا به فی مصنفاتهم الاصولیة والفقهیة فاسمعوا من کان حیا ومنها ما ذکره شیخنا الشهید الثانی فی المسالک حیث قال وقد صرح الاصحاب فی هذا الباب من کتبهم المختصرة والمطولة وفی غیره باشتراط حیاة المجتهد فی جواز العمل بقوله وان المیت لا یجوز العمل بقوله ولم یتحقق لی الآن فی ذلک خلاف ممن یعتد بقوله من اصحابنا وان کان للعامة فی ذلک خلاف مشهور ومنها ما ذکره فی المقاصد العلیة قال اللام فی قوله عن المجتهد للعهد الذکری وهو المذکور قبله بیسیر ای عن المجتهد المتقدم الاخذ بالاستدلال وفیه اشارة لطیفة الی اشتراط حیاة المجتهد الماخوذ عنه فان ذلک هو المعروف من مذهب الامامیة لا نعلم فیه خلافا

فی نقل الاطباقات المنقولة وعدم جواز التقلید المیت

منهم وان کان الجمهور قد اختلفوا فی ذلک ومنها ما ذکره فی منیة المرید قال فی جواز التقلید المجتهد المیت مع الوجود الحی ولا معه للجمهور اقوال اصحها عندهم جوازه مطلقا لان المذاهب لا تموت بموت اصحابها ولهذا یعتد بها بعدهم فی الاجماع والخلاف ولان موت الشاهد قبل الحکم لا یمنع من الحکم بشهادته بخلاف فسقه والثانی لا یجوز مطلقا لفوات اهلیته بالموت ولهذا ینعقد الاجماع بعده ولا ینعقد فی حیاته علی خلافه وهذا هو المشهور بین اصحابنا خصوصا المتاخرین منهم بل لا نعلم قائلا بخلافه صریحا ممن یعتد بقوله لکن هذا الدلیل لا یتم علی اصولنا من ان العبرة فی الاجماع انما هو بدخول المعصوم کما لا یخفی والثالث المنع منه مع وجود الحی لا مع عدمه ومنها ما ذکره شیخنا الشیخ حسین والد شیخنا البهائی نور الله تعالی مرقدهما فی شرح الالفیة حیث قال واللام فی المجتهد للعهد الذکری ففیه ایماء الی اشتراط کونه حیا کما علیه اصحابنا ومنها ما ذکره صاحب المعالم قال لا نعرف خلافا فی عدم اشتراط مشافهة المفتی فی العمل بقوله بل یجوز بالروایة عنه ما دام حیا ثم قال وهل یجوز العمل بالروایة عن المیت ظاهر الاصحاب الاطباق علی عدمه ومن اهل الخلاف من اجازه وقال ایضا انه القول بالجواز ای بجواز تقلید المیت قلیل الجدوی علی اصولنا لان المسئلة اجتهادیة وفرض العامی فیها الرجوع الی فتوی المجتهد وحینئذ فالقائل بالجواز ان کان میتا فالرجوع الی فتواه دور ظاهر وان کان حیا فاتباعه فیها والعمل بفتاوی الموتی وغیرها مخالف لما یظهر من اتفاق علمائنا علی المنع من الرجوع الی فتوی المیت مع وجود المجتهد الحی ومنها ما ذکره ایضا قال لا بد للمکلف من اخطار التفریط فی جنب الله والتعدی لحدوده بدون الوصول الی رتبة الاقتدار علی استنباط الاحکام التکلیفیة واقتناصها من اصولها ومآخذها بالقوة القدسیة او بالتقلید لمن هذا شانه مشافهة او بتوسط عدل فصاعدا بشرط کونه حیا والاسترواح فی ذلک الی فتاوی الموتی کما یصنعه الاغبیاء الذین یبنون تدینهم علی غیر اساس هذیان یدرک فساده ادنی نظر وهو شیء یری بطلانه کل من ابصر فان التقلید من حیث هو غیر محصل للیقین وقد دلت الادلة العقلیة والنقلیة علی المنع من اتباعه علی ای وجه اتفق ومن کل جهة حصل بل هو مخصوص بمواضع ثبت حکمها بدلیل قطعی لا ظنی فان اعتماد الظن فی ذلک بدون حجة یقتضی البدیهة ببطلانه ومن جملة المواضع التی ثبت بالقطع ظن القادر علی الاستنباط وظن المقلد للمجتهد الحی فی قول

جمهور

جمهور العلماء لم یخالف فیه الا من اوجب الاجتهاد عینا من علماء ساوج فیحتاج اتباع الظن الحاصل من تقلید المیت الی حجة ودلیل قاطع وکیف یتصور وجوده ولا یعرف من علمائنا الماضین قائل بذلک ولا عامل به ومنها ما ذکره الفاضل المدقق السمی الشهیر بالداماد فی تعلیقاته علی العبارة السالفة من الذکری حیث قال قوله وجوزه بعضهم یعنی بعضا من العلماء العامة علی فی کتب الاصول فانا لا نعرف الی الآن مخالفا فی ذلک من اصحابنا رضوان الله علیهم وقال الفاضل المحقق الاستاد قدس الله تعالی روحه الزکی وحشره مع اجداده من النبی والوصی ما هذا لفظه والظن المستند لیس نفس الظن من حیث هو ظن بل الادلة التی مرت وهی موجودة فی حال الحیوة دون الموت ومنها الاجماع وهما نقلوا الاجماع علی عدم الجواز بل ربما جعل من المعلوم من مذهب الشیعة انتهی کلامه رفع الله تعالی مقامه ومراده نور الله مرقده انه جعل عدم جواز العمل بقول المیت من الامور المعلومة والثابتة فی مذهب الشیعة وقال سید الفضلاء المحققین وسند العلماء المدققین استادنا بل استاد البریة فی عصره حشره الله تعالی مع اجداده فی درجاتهم فی المصباح ان القول بالجواز لبعض العامة تابع للهم الفاسد واما الاصحاب فمذهبهم المنع کما نص علیه غیر واحد وحکی المحقق الثانی فی تعلیقاته علی کتاب الامر بالمعروف عن الشرایع عن فخر المحققین انه حکی عن والده العلامة جواز تقلید المیت فیما اذا فقد العصر واستبعده حیث قال بعد حکایته قلت هذا بعید جدا لانه قد صرح فی کتبه الاصولیة والفقهیة بان المیت لا قول له واذا کان بحسب الواقع لا قول له لم یتفاوت فی عدم جواز الرجوع حال الضرورة والاختیار وقال ولعله رحمه الله اراد الاستعانة بقول المتقدمین فی معرفة صدر المسائل والاحکام مع انتفاء المرجع لیاتی بالعبارة علی وجه الضرورة لانه اراد تقلیدهم ح مخفی نماند عبارات مذکوره از اکابر و اعاظم علمای سلف صریحست در عدم جواز تقلید اموات و اینکه احدی از علمای شیعه قدس الله تعالی ارواحهم وحشرهم مع ائمتهم فی اعلی غرفات الجنة تجویز این مطلب را نفرموده اند بنابرین اشکالی نیست در ضعف آنچه مرحوم مغفور سید سند سید نعمة الله اختیار بلکه اعلان فرموده اند اگرچه بلغاف است که عبارة

مذکوره که صریح است در اینکه احدی از علمای شیعه قائل باین مطلب نشده بلکه قول بجواز از بعض علمای عامه است
کفایت میکنند در توهین و تضعیف این قول و حاجت باستدلال در اظهار فساد این نیست لکن من
باب الاهتمام و اتقان مطلب شبیه بر بعض مطالب در این مقام نمودن بجاست پس میگوئیم بر اهل انصاف
و بصیرت و معتزل از طریقه جور و اعتساف و لجاج ظاهر و هویداست که با اذعان علماء باین مطلب تأمل نمودن
در این مطلب با میل بر خلاف ان نمودن منشاء ان قلت تأمل در مسئله و اطراف انست توضیح مرام مقتضی
اینست که گفته شود در سابق بیان شد که نظر ما نحن فیه نظیر معجونی است که سلطان ترتیب داده باشد و بعد از ان
امر فرموده باشد بعباد خود که اتیان بان معجون نمایند معلوم است که عقل قاضی بر اینست که بر عباد
لازم است در صدد علم بان معجون بر آمده باشند و در صورت عدم تمکن تعلم از سلطان از اشخاصیکه امین
سلطان بوده باشند تعلم نمایند چنانچه سابقا مفصلا بیان شد مقصود در این مقام اینست که بیان ماهیت
صلوة و امور معتبره در ان بمنزله معجون مذکوره است و هم چنین سایر تکالیف الهیه جلت عظمته در عصر
غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه منحصر است در فقهای عظام هم امناء الله تعالی فی الحلال و الحرام
و سابق بیان شد که جواز اعتماد در این مطلب مسلم بر فقهای قدس الله تعالی ارواحهم از جمله اموریست که محل
تشکیک نیست نظر باینکه طریقه استعلام و استنباط فقها غالب امور معتبره در نماز را منحصر است در ادله ظنیه و اختلاف
افکار و انظار و تفاوت سلیقه و استعداد و اذهان امریست ظاهر و هویدا لهذا اختلاف شده و میشود مابین
فقها تا ظهور فخر زمین و اسمان جناب صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالی ایام ظهوره و نور عیوننا بتراب
نعاله و اجماع علماء منعقد بلکه از امور قطعیه است که مکلفین در امور دین هرگاه اعتماد کنند باحیای از
مجتهدین باعث عقوبت نیستند بلکه ماجور و مثاب میباشند کلامیکه هست در اعتماد نمودن باموات از مجتهدین است
مقصود اینست که باعانت حضرت الله جل شانه بوضع خوشی بسهولت بیان شود که اعتماد باموات در این
باب نمیتوان نمود میگوئیم لیکن در این نیست که حجت خداوند عالم جل شانه در زمان غیبت امام علیه السلام

در بیان استدلال بر عدم جواز تقلید میت

تفصیل

بر قاطبه

بر قاطبه مکلفین که متمکن از استنباط احکام الهیه از مدارک معلومه ان نمیشوند فقهای عظام که امنای حضرت
رب العالمین و ورثه علوم انبیا و مرسلین و حفظه طریقه ائمه طاهرین علیهم آلاف التحیة و الثناء و السلام میباشند
و این مطلب بعقل و نقل ثابت است چنانچه در سابق مفصلا بیان شد و جمله از اخبار وارده در این باب بعلاوه
انچه در سابق مذکور شد بیان خواهد شد بنابرین میگوئیم مفروض اینست که این امنای خالق اسمان و زمین
و نواب باستحقاق ائمه طاهرین علیهم السلام اخبار فرموده اند که در امور متعلقه بنماز مثلا اعتماد بقول
اموات از فقها نمیتوان نمود بنابرین میگوئیم تو که در مسائل نماز خود اعتماد میکنی بکتاب قواعد یا ارشاد
یا لمعه یا الفیه یا شرح لمعه یا مسالک و هکذا هرگاه مستغرق بکار رو مرحوم علامه از تو سئوال کند که ای بنده
خلاق اسمان و زمین مرا امین خداوند عالم میدانستی در احکام الهیه یا نه مشخص است در جواب خواهی گفت
بلی بعد از ان هرگاه بگوید مرا که امین خداوند عالم دانستی لهذا بنای تکلیف خود را بمقتضای قول من
قرار دادی من که در همان کتاب که بنای عمل خود را بر ان گذاشتی تصریح کردم بکلامیکه صریح بود که بعد از
ممات اعتماد بقول من نمیتوان نمود پس چگونه اعتماد بان کردی در مقام امتثال خلاق جهان افرین
بهمین در انوقت چه جواب توانی گفت همچنین است حال هرگاه در امور صلوة متابعت هریک از شهیدین
سعیدین قدس الله تعالی ارواحهم نمائی و کلام مرحوم علامه در قواعد و غیره و همچنین کلام شهیدین سعیدین و غیرهم
که صریح در این باب است در سابق بیان شد پس هرگاه در چنین صورت از عهده جواب قدس اشیان مرحوم علامه
و مثل ایشان نتوانی بر آئی چگونه از عهده جواب خلاق اسمان و زمین خواهی بر آمد پس هرگاه فرض شود در مقام
مواخذه و سئوال چنین سئوالی از خلاق عالم جل شانه القا شود ای بنده من فلان عالم بتو چنین مطلبی اخبار
نمود اگر معتقد این بودی که امینی از امنای من بوده است پس چرا متابعت او نکردی در اینکه اخبار نمود بتو که
در تکالیف الهیه جلت عظمته بعد از موت او اعتماد بقول او نتوان نمود و اگر معتقد این نبودی که امینی از
امنای من است پس چگونه اعتماد بقول او نمودی در مقام اتیان بمطلوب من بهمین چه جواب خواهی
گفت حال خود را ملاحظه کن نسبت بمعجون مرتب از سلطان تأمل کن بهمین هرگاه جماعتی که سابق بر این از امنای

سلطان بوده اند در بیان اجزای ان معجون و شرایط ان هر یک شرحی قلمی نموده باشند عمل بمقتضای قول
من قرار دادی من که در همان کتاب که بنای عمل خود را بر ان گذاشتی تصریح کردم بکلامیکه صریح
بود که بعد از ممات اعتماد بقول من نمیتوان نمود پس چگونه اعتماد بان کردی در مقام امتثال خلاق
جهان افرین بهمین در انوقت چه جواب توانی گفت و همچنین است حال هرگاه در امور صلوة متابعت
هریک از شهیدین سعیدین قدس الله تعالی ارواحهم نمائی و کلام مرحوم علامه در قواعد و غیره و همچنین
کلام شهیدین سعیدین و غیرهم که صریح در این باب است در سابق بیان شد پس هرگاه در چنین صورت
از عهده جواب خلاق اسمان و زمین خواهی بر آمد پس هرگاه فرض شود در مقام مواخذه و سئوال چنین سئوالی
از خلاق عالم جل شانه القا شود ای بنده من فلان عالم بتو چنین مطلبی اخبار نمود اگر معتقد قول هر یک
در حال حیات او یا انتقال باشد نظر باینکه هر یک امینی از امنای ان سلطان بوده اند و هرگاه هر یک
در حال حیات خود چنین اخبار نموده باشند که بعد از فوت من در اتیان معجون مطلوب سلطان اکتفا
بقول من نمیتوان نمود تأمل کن بهمین هیچ عاقلی بعد از اطلاع بر این مرحله هرگز اکتفا خواهد نمود در
اتیان بان معجون بگفته ان امنائی که سابق بوده اند و همچنین هرگاه فرض شود از ان امنای
سابق چیزی در این باب در دست نباشد لکن امنای سلطان که موجود هستند در این عصر مشخص است
شخص باشد که امنای سلطان هستند هرگاه چنین چیزی از همه انها بلکه از یکنفر از انها استماع نموده باشی
هرگز اکتفا نخواهی نمود در مقام اتیان بمطلوب سلطان بقول ان شخص و هرگاه فرض شود کسی اکتفا نمود
بقول یکی از امنای سابقه در اتیان بمطلوب سلطان هرگاه ان سلطان در مقام سئوال بگوید که ای
فلان شخص تو که از امینی از امنای من شنیدی که در اتیان بمطلوب من اکتفا بقول ان شخص میت نمی
توان نمود پس چگونه اکتفا بان نمودی بهمین اگر جواب در انوقت در اینجا توانی گفت در اینجا نمیتوانی گفت
بلکه بلااشکال چنین کسی در چنین حالت مستحق لوم و عتاب و مذمت و عقاب است بهمین قدر در این مقام
کفایت میکند در حق اهل انصاف و معتزل از مسلک جور و اعتساف حاجت به بیان علاوه بر این قدر نیست

علاوه

علاوه در حکم بعدم جواز اعتماد بقول اموات حاجت باستدلال نیست چه مشخص است حکم بجواز اکتفای
بان محتاج بدلیل و برهان است چه کلام راجع باین است قول فلان میت حجت است بر مکلفین
مشخص است حکم بحجیت ان محتاج به برهان است و عدم ظهور حجیت و سند در اعتماد کفایت
میکند در حکم بعدم جواز اعتماد پس از جمیع انچه مذکور شد مشخص میشود انچه را که مرحوم مغفور السید السند
السید نعمت الله اختیار نموده است از قول بجواز تقلید اموات قولی است بین الضعف ظاهر
البطلان کفایت میکند در فساد و بطلان ان عدم ظهور چنین قولی در میان علمای شیعه بلکه مفصلا دانسته
شد که اعاظم علمای شیعه تصریح فرموده اند که چنین قولی در میان علمای شیعه نیست و قائل ان منحصر است
در علمای عامه همین قدر کفایت میکند در توهین قول مذکور و تضعیف ان و الله الموفق للاصابة الی
الحق و الصواب و الاجتناب عن الخطاء و الزلل و سوء المآب مجملا لیکن در ضعف قول مذکور نیست
کلامیکه در این مقام هست اینست که ایا منع مخصوص است بتقلید ابتدائی بنابرین هرگاه در حال حیات مجتهدی
کسی عمل بقول ان مجتهد نمود و بعد فوت شد بنابرین بر تقلید خود میتواند بماند یا خیر منع مختص بتقلید ابتدائی
نیست بلکه عام است شامل ابتدائی و استدامتی نیز هست پس عمل بمقتضای قول میت جایز نیست اگرچه
در حال حیات تقلید ان نموده باشد پس در صورت عدول از قول المجتهد لازم و متعین است می
گوئیم انچه ظاهر میشود از کلمات اصحاب ثانی است ملاحظه و تأمل کن در عبارات مذکوره نظر باینکه در بسیاری
از انها حکم بعدم جواز تقلید میت معلل باین شده است ان المیت لا قول له مقتضای این استدلال
انست که بعد از موت مجتهد بقاء بر تقلید ان جایز نیست نظر باینکه میگوئیم که این شخص درک حیات مجتهد نمود
و عمل خود را بمقتضای او قرار داده و مدتها هم فرض میکنیم باین نحو عمل نمود و بعد روح سعید این مجتهد میل
بعالم سرور نمود میگوئیم بنا بر اتفاق عمل این شخص در وقت یا مجتهد است یا مقلد مشخص است انتفای اجتهاد پس
مقلد خواهد بود میگوئیم عمل این شخص در این حالت بنا بر قول حی است یا بنا بر قول میت اول مفروض الانتفاء است
پس ثانی متعین است پس صادق است در حق این شخص که عمل ان در این وقت بمقتضای قول میت است پس اعتماد نمود

انشخص در بنوفت بقول میت وحال انکه مقتضای کلمات جماعت از اجلهٔ علما قدس الله تعالی ارواحهم ان
المیت لا قول له انست که اعتمادی بقول میت در حق مجتهد مقلدی ثابت و جایز نیست و اوضح از این
در افاده این مطلب کلام شیخ سعید شهید ثانی است در مسالک که فرموده و قد صرح الاصحاب باشتراط حیات
المجتهد فی جواز العمل بقوله وان المیت لا یجوز العمل بقوله تا اخر عبارت انمرحوم که سابق بیان شد
وجه دلالت واضح این ظاهر است و اوضح از همه کلام محقق ثانی است قال ان المجتهد اذا مات
سقط بموته اعتبار قوله شرعا بحیث لا یعتد به وما من شانه لا یجوز الاستناد الیه شرعا الی اخر ما ذکر و دلالت
این کلام بر عدم جواز تقلید میت اگر چه بطریق بقا بر تقلید بوده باشد ظاهر است و هم چنین ان بزرگوار
فرموده متی عرض للفقیه فسق العیاذ بالله او جنون او طعن فی السن کثیرا بحیث اختل فهمه امتنع تقلیده
لوجود المانع ولو کان قد قلده مقلد قبل ذلک بطل حکم تقلیده لان العمل بقوله فی مستقبل الزمان مقتضی
الاستناد الیه وقد خرج عن الاهلیة لذلک فکان تقلیده باطلا بالنسبة الی مستقبل الزمان انتهی
کلامه و دلالت این کلام نیز بر عدم جواز تقلید میت بعنوان اطلاق اگر چه بطریق استدامت
بوده باشد ظاهر است و این قول معتمد و مختار از مشایخ عظام است که بشرف استفاده خدمت ایشان
مشرف شده ایم منهم المولی الاعظم الاجل الاکرم والاستاد الاکمل الافخم المحیی الشریعة المحمدیة باکاد
نیطس مولانا اقا محمد باقر و منهم سیدنا الاجل الاکمل قدوة ارباب التحقیق واسوة اهالی التدقیق
الذی یعجز العبارة عن تحدید وصفه ویقصر القراطیس الطویلة عن تحمل مدحه سید المحققین سید السند
محمد مهدی و منهم المحیی لطریقة المجتهدین والمقوم للعوز عند المهده لاستنباط احکام الدین المبین
مولانا العلی العالی سیدنا الامیر السید علی اعلی الله تعالی مقامهم وحشرهم مع اجدادهم فی درجاتهم
مجملا انچه ظاهر میشود از کلمات اکثر اصحاب انست که تقلید میت جایز نیست خواه ابتدائا بوده باشد یا
استدامتی لکن قول باختصاص منع بتقلید ابتدائا و جواز استدامتی قایل بان ظاهر نیست بلی مرحوم مغفور
سید الشارحین السید صدر الدین در شرح وافیة الاصول حکایت فرموده اند از بعضی از متاخرین میل

بالی ذی

باین قول را بعد از ان اختیار انقول نموده قال ومال بعض المتاخرین الی عدم بطلان التقلید بموت
المجتهد الذی قلده فی حیاته و عدم جواز تقلید المیت ابتداء بعد موته وهو قریب انتهی کلامه رفع
مقامه و مستند این قول دو چیز است اول استصحاب دویم لزوم عسر و حرج و همچنین تمام نیست
اما استصحاب پس بجهة انکه استصحاب در جائی صحیح است که حکمی ثابت باشد در وقتی لا بشرط و در
دیگر مشکوک الثبوت بوده باشد باعتبار رفع شئ او وقت که نفس بقوة ثبوت در زمان اول کفایت میکند
در حکم ثبوت ان در زمانیکه مشکوک الثبوت بوده باشد و در ما نحن فیه چنین نیست بلکه جواز تقلید ثابت
بشرط حیات مجتهد پس در صورت ممات منتفی است نظر باینکه انتفاء شرط مستلزم انتفاء مشروط است اما انکه
جواز تقلید ثابت است بشرط حیات مجتهد پس بجهة انکه عمومات داله بر عدم جواز عمل بمظنه از کتاب
وسنت مقتضی عدم جواز است مطلقا خارج شد ظن مجتهد ما دامیکه مخلع است بجلفت وجود باجماع
و غیر انچه که در سابق بیان شد و باقی ماند ما عدای ان از جمله عمل بمقتضای ظن مجتهد است بعد از
ممات ان مطلقا اگر چه در حال حیات تقلید ان نموده باشد پس جواز عمل بقول مجتهد مشروط بحیات
مجتهد است و این قول علیه بکلام اصحاب است چنانچه بیان شد کفایت میکند درین باب کلام مذکور از
مسالک فرموده و قد صرح الاصحاب باشتراط حیات المجتهد فی جواز العمل بقوله و بنا بالفرض اغماض عین
از نیز حاله میگوئیم شرط استصحاب بقای موضوع است و این در نیمقام منتفی است نظر باینکه ثابت نیست
نظر بامکان ادعا قطع بجواز عدول بقول مجتهد حی و کلام در جواز بقا نمود سابق و عدم انست از این
راه است که مرحوم سید سند السید صدر الدین تعبیر بعدم بطلان تقلید فرموده اند بقوله و مال بعض المتاخرین
الی عدم بطلان التقلید بموت المجتهد الذی قلده فی حیاته الی اخر عبارة السالفة پس شرط استصحاب
که بقای موضوع بوده باشد موجود نیست پس تمسک باستصحاب در نیمقام صحیح نخواهد بود اگر کسی
بگوید مسلم نداریم ثابت در حال حیات مجتهد وجوب عمل بقول این مجتهد بوده باشد بلکه واجب
عمل بقول یکی از مجتهدین است و اما نسبت باین مجتهد معین فلا جواب میگوئیم معروض همان کلام بعد از

عمل وجوب عمل است بقول همین مجتهد معین در صورتیکه اعلم واوثق از دیگران نبوده باشد چنانچه معروف است
ظاهرا نیست در جواز عدول بعد از فوت او بقول مجتهد مساوی نیکی که نبوده باشد کلامیکه است در لزوم
عدول و عدم لزوم است و نظر باینکه اصل جواز جنس است نسبت باحکام اربعه که عبارت از وجوب و ندب
و اباحه بمعنی اخص و کراهت بوده باشد و ظاهر است که تحصیل جنس بتحصیل فصل او بوده باشد بنا بر این
زوال وجوب مستلزم است زوال جوازی را که متحصل بتحصیل او بوده باشد پس در چنین صورت جوازی
ثابت نخواهد بود و اما تمسک بعسر و حرج پس ان نیز تمام نیست و منشخص معروض است که اخذ مسائل لازمه
حوزه را نموده از ان مجتهد معلوم است عرض مسائل معلومه حوزه را بکتاب مجتهد دیگر تا منشخص شود وفاق و خلاف
لعسری در ان نیست که سوال منحل شد پس بقا بر تقلید جایز نیست بلکه عدول متعین است مجملا از جمیع انچه
مذکور شد منشخص میشود که بر قاطبه مکلفین لازم است در زمان غیبت امام علیه الصلوة والسلام اخذ مسائل
و احکام دین حوزه را از مجتهدین نموده باشند لاکن لازم نیست از خود مجتهد بلا واسطه اخذ نماید بلکه این
ممکن نیست بلکه از واسطه عادل نیز اخذ میتوانند نمود مشخص است که اخذ جمیع مسائل بلا واسطه از مجتهد نسبت
بقاطبه اشخاص ممکن نخواهد بود چنانچه در عصر ائمه علیهم السلام نیز چنین بود که کل شیعیان ممکن نبود که اخذ
مسائل نموده باشند از امام علیه السلام عرض میکردند درین باب اذن از حضرت صادق علیه السلام میشد که
رجوع نمایند بفلان شخص مثل ابا بصیر الاسدی چنانچه شعیب عقرقوفی عرض کرد خدمت جناب امام جعفر
صادق علیه السلام که بسیار میشود که محتاج میشوم در مسائل که سوال کنم فرمودند سوال کن از ابا بصیر الاسدی
و همچنین محمد بن مسلم چنانچه روایت شده از عبد الله ابن ابی یعفور که گفته من عرض کردم خدمت جناب امام
جعفر الصادق علیه السلام ممکن نمیشود در هر ساعت مشرف شدن خدمت شما و می آیند از من سوال میکنند
و نزد ما است جواب انچه را که سوال میکنند میدانیم جواب فرمودند در چنین حالت سوال کن از محمد ابن مسلم پس بتحقیکه
محمد ابن مسلم مسائل بسیاری از والد بزرگوارم اخذ کرده است و همچنین زکریا ابن ادم چنانچه روایت شد
از علی ابن مسیب که گفته من عرض کردم خدمت جناب امام رضا علیه السلام که منزل من دور است در هر زمان

ممکن

ممکن من نمیشود مشرف شدن خدمت شما مسائل دین حوزه را از که اخذ کنم فرمودند اخذ کن از زکریا ابن ادم که او
امین است بر دین و دنیا و همچنین یونس ابن عبد الرحمن چنانچه عبد العزیز ابن المهدی گفته که عرض کردم
خدمت جناب امام رضا علیه السلام ممکن نمیشود که هر ساعت خدمت شما مشرف شوم دین حوزه را از که اخذ کنم فرمودند
اخذ کن از یونس ابن عبد الرحمن مجملا لازم نیست اخذ مسائل از مجتهدین بدون واسطه مواجهة بلکه بکتاب یا بواسطه
بلکه بوسائط متعدده نیز اکتفا میتوان نمود اما کتاب مثل اینکه کسی در کتاب مسائل ملاحظه و متعدده در طهارت
ملاحظه نماید و ببیند که مجتهد به جواب عینه اعتماد باین میتوان نمود در صورتیکه مشخص باشد و اما واسطه یا وسائط
پس ان نیز چنین است لکن در صورتیکه سائل معتقد عدالت جمیع بوده باشد لکن با امکان سوال از مجتهد بدون
مشقت و عسر اکتفا بواسطه نمودن مشکل است در صورت عدم امکان اولی است تعیین ان
شخص واسطه از مجتهد شده باشد پس جزم در دین مقتضی است که با امکان اخذ از مجتهد نماید
مشافهة یا از کتاب او بخط مجتهدین یا بخط غیر در صورتیکه ایمن از غلط بوده باشد لکن در صورتیکه قابلیت
فهم از او داشته باشد بعد از ان بواسطه که تعیین از مجتهد شده باشد بعد از ان بواسطه عادل و
با تعدد ترجیح دهد اوثق را از غیر اوثق با امکان سوال از متعدد بسهولت اکتفا بواحد ننماید
اینها در صورت عدالت واسطه است و اعتماد بغیر عادل نمیتوان نمود مگر در صورتیکه مقرون
بقرائن قطعیه بوده باشد بعد از انکه نظم کلام باین مقام رسید مناسب انست که بحث شود از طریق
ثبوت اجتهاد و عدالت پس میگوئیم در این مقام دو مبحث است اول در طریق ثبوت اجتهاد است
یعنی طریق معرفت مکلفین که فلان شخص مجتهد است میگوئیم طریق ان اختبار است و اختبار است
اختبار یعنی امتحان و استعلام کردن است پس اینکه شخص اهل علم و کمال است از مطلعین بعلوم
شرعیه خواه فائز برتبه اجتهاد بوده باشند یا نه پس اینکه عالم بطریقه فقها و عارف بسیره مجتهدین بوده
باشد بعد از انکه ملاحظه تالیفات و مقالات این شخص را نمود بنظر دقیق مشخص او میشود که این شخص متصف
بصفت اجتهاد کفایت در حکم باجتهاد این شخص میکند یا غیر بلکه لا بد است از علم بتحقق ان والا حکم باینکه

اول

فلان شخص مجتهد است میتوانند نمود و اکتفا بمظنه خالی از اشکال نیست بلکه ظاهر عدم اکتفاست پس
معتبر علم بتحقق است چنانچه قاعده اشتقاق و لغت مقتضی انست و اما اخبار پس هرگاه اخبار
باجتهاد شخصی صادر شود از دو نفر عادل فصاعدا اکتفا بان میتوان نمود در صورتیکه ان دو نفر از
اهل معرفت باجتهاد بوده باشند اگرچه غیر مجتهد بوده باشد همچنین که اخبار باجتهاد شخص دو نفر عادل
عالم بمعنی اجتهاد صادر شود اعتماد باجتهاد ان شخص میتوان نمود بلکه ظاهر اینست که اعتماد باخبار عادل
واحد نیز میتوان نمود و در صورتیکه ان شخص مخبر از اهل خبرت و بصیرت باجتهاد بوده باشد یا معتقد
مخبر عن علم و یقین بوده باشد پس هرگاه مخبر واحد اخبار بمظنه نماید مثل اینکه بگوید مظنون من
اینست که فلان شخص مجتهد است اکتفا بان میتوان نمود و همچنین است ... هرگاه مخبر معتقد بوده
باشد لکن در صورتیکه هر دو اخبار بمظنه نمایند و اما هرگاه احدهما اخبار بظن نماید و دیگری اخبار بجزم
نماید ظاهر اینست که اعتماد میتوان نمود لکن کلام در اینست انچه مذکور شد که اعتماد باخبار یکه مستند
بمظنه بوده باشد میتوان نمود این در صورتیست که ظن ان شخص مخبر مستند بسبب شرعی نباشد یا حیز
بلکه عام است پس هرگاه مخبر واحد یا معتقد اخبار نمایند باجتهاد شخصی بمظنه و ظن هر دو یا یکی مستند باشد
بقول عدل واحد یا عدلین که اخبار عن علم نموده باشند باز اعتماد میتوان نمود ظاهر ثانیاً است پس
در صورت اجتهاد در حق مخبر ثابت خواهد بود نه در حق مخبر الیه مخفی نماند از انچه مذکور شد مشخص میشود
که گاه است مخبر و مخبر الیه هر دو اعتماد باجتهاد ان شخص میتوانند نمود و گاه است نه مخبر و نه مخبر الیه هیچیک اعتماد
نمیتوانند نمود و گاه است مخبر اعتماد میتواند نمود لکن مخبر الیه اعتماد نمیتواند نمود اول در صورتیست
که مخبر خواه واحد بوده باشد یا معتقد اخبار بعلم و جزم نماید دویم در صورتیست که مخبر اخبار بمظنه نماید
و ظن او مستند بسبب شرعی نبوده باشد مثل اینکه از احتشاء مظنون کسی شد که ملکه اجتهاد در فلان شخص
ثابت است و اعتماد باین مظنه نمود در اخبار باجتهاد ان شخص در صورت هیچیک از مخبر و مخبر الیه اعتماد
باجتهاد ان شخص در صورت نمیتوانند نمود سیم وقتی است که مخبر مخبر بمظنه بوده باشد که مستند بسبب شرعی

بوده باشد

بوده باشد مثل اینکه عدل واحد یا عدلین اخبار باجتهاد شخصی نموده اند و جزم هر دو یا یکی ماخوذ شده از اخبار
عدل واحد یا عدلین که اخبار بعلم نموده باشند در صورت مخبر اعتماد باجتهاد ان شخص میتواند نمود لکن مخبر
الیه ظاهر اینست که اعتماد نمیتواند نمود ابهاد در صورتی بود که مخبر واحد یا معتقد و لذا اهل خبرت دو قوف
بحقیقت اجتهاد بوده باشند و اما هرگاه چنین نبوده باشد مثل اینکه دو نفر عادل مسلم العداله یا یکنفر
عادل اخبار نمود که فلان شخص مجتهد است لکن میدانیم ان شخص شخصی است عارف بحقیقت اجتهاد نیست
در صورت ممکنست تفصیل داده شود در مسئله باین نحو که اگر قول ان دو نفر عادل یا یکنفر مفید مظنه شد در تقلید
ان شخص بلکه اجتهاد در صورت اعتماد نتوان نمود در اجتهاد ان شخص و اما هرگاه قول دو عادل یا یکی مفید مظنه
شد پس ظاهر اینست که اکتفا بان جزم نتوان نمود پس از انچه مذکور شد مشخص شد که هرگاه مخبر عدل واحد عارف
بحقیقت اجتهاد اخبار باجتهاد شخصی نماید بجزم جزم اعتماد بان میتوان نمود ایا این در صورتیکه مخبر غیر خود
مجتهد بوده باشد یا انکه عام است باین معنی هرگاه مخبر از اجتهاد شخصی منحصر در خود مجتهد بوده باشد ایا در حکم باجتهاد
او اعتماد بقول خود ان شخص میتوان نمود مثل اینکه شخص عادلی از اهل علم مزاول علوم شرعیه اخبار میکند
باجتهاد خود میگوید من مجتهدم فرض میکنیم بعنوان قطع این اخبار را اینماید اعتماد میتوان نمود در حکم
باجتهاد او باخبار خود او یا نه این مقصود بچند صورت میشود اول انست که قول ان شخص مطلقا مفید مظنه نیست
دویم انست که قول او مفید مظنه هست فی نفسه لکن معارضی لیست با موجود است مثل اینکه مخبر عادل اخبار
میکند باینکه او اشتباه کرده است درین اخبار بلکه مطلق ملکه اجتهاد در ان قائم نیست سیم انست که قول ان شخص مفید
مظنه هست و معارضی نیست چهارم انست که قول او مفید قطع است در انچه اخبار نموده بان شکی نیست در جواز اعتماد
بان دو قسم رابع چنانچه شکی نیست در عدم جواز اعتماد بان در قسم اول بلکه ثانی نیز چنین است کلامیکه هست
در قسم ثالث است این محل اشکال است لکن ظاهر در نظر این قاصر عدم جواز اعتماد است نظر باستصحاب
عدم جواز اعتماد و عدم حصول برائت ذمه و عدم حصول ملکه اجتهاد در حق او پس استصحاب از چندین راه
مقتضی عدم است معارضی که توان اعتماد بان نمود در نظر نیست مگر اطلاق یا عموم ایه نباء لکن انصراف ان بلیت

یحمل الکلام یا مظنون العدم است یا مشکوک و علی التقدیرین رفع ید از انچه مذکور شد بعنوان نمود مخفی نماند
انچه مذکور شد مشخص شد بمشاهده کردن او در امر اینکه متصدی امور فتوی و مرافعات میشود و اقبال عامه ناس
بسوی او بوده باشد درین امور اگرچه معتقد عدالت و زهد و ورع او بوده باشد مگر در صورتیکه مقترن بقرائن
مفیده علم بانصاف او بصفت اجتهاد یا اخبار مفیده علم بان بوده باشد و منقول ظاهر از سید جلیل
سید مرتضی و مرحوم محقق و غیر ایشان است و مرحوم علامه اکتفا فرموده اند در حکم باجتهاد بظن بتحقق ملکه
اجتهاد و فرموده اند این مظنه حاصل میشود بمشاهده کردن شخص را که متصدی فتوی بوده باشد در محضر ناس
و اجتماع خلایق را بر ان شخص در اخذ فتوی جماعتی از متاخرین با ایشان موافقت فرموده اند و اینمطلب
تمام نیست پس مشاهده کردن انسان متصدی منصب فتوی است موجب مظنه باینکه ملکه اجتهاد در ان ثابت است
مسلم نیست و بر فرض تسلیم اجتزاء بهر ظنی در اینمقام نمیتوان نمود چنانچه بیان شد بدانکه هرگاه کسی مطلع باشد
براینکه فلان شخص در فلانه بلد مجتهد است خواه انکس از اهل ان بلد بوده باشد یا نه ایا با ینقدر میتوان اکتفا
در تقلید ان شخص یا لازم است فحص و کجب نماید در اینکه مجتهد دیگر هست در ان بلد یا نه پس بعد از فحص هرگاه مشخص
شد انحصار مجتهد در ان شخص امر ظاهر است و اما هرگاه مشخص شد وجود مجتهد دیگر در ان بلد ایا لازم است فحص
و کجب نماید در اینکه کدام یک اعلم میباشند یا تقلید اعلم نماید یا نه ظاهر اینست که لازم نباشد تنقیح مقام مقتضی
اینست که گفته شود در اینمقام چند احتمال است اول انست کسی وارد بلدی شد عالم نبود براینکه در ان مجتهدی
هست بعد از ورود مطلع شد براینکه فلان شخص در ان بلد مجتهد است دویم انست که میداند در ان بلد فلان
شخص مجتهد است لکن عالم نیست باینکه مجتهد دیگر هست در ان بلد یا نه ظاهر اینست در هر دو صورت در امور
دین خود اعتماد بان مجتهد میتواند نمود و فحص از مجتهد دیگر در ان بلد لازم نیست سیم انست که عالم است بر تعدد مجتهد
در ان بلد خواه اینعلم در ابتدای امر حاصل بود یا بعد از فحص بهم رسید لکن اعلمیت احد مجتهدین بر دیگری معلوم
ان شخص نیست ایا میتواند در مقام تقلید اکتفا بقول هر یک که خواهد نماید یا توزیع نماید در بعض مسائل تقلید بعضی
نماید و در مسائل دیگر تقلید دیگری نا چار بلکه لازم است فحص از اعلمیت بعضی از بعضی دیگر نماید بعد از فحص اگر مشخص شد

بعضی او ثق است در فتوی از دیگری عمل بقول او متعین خواهد بود و الا مخیر خواهد بود ظاهر تفصیل است
در اینمقام باین نحو اگر مطلع شد در مسئله که محل حاجت این شخص است اختلاف کرده اند مجتهدین بعضی
بنحوی و دیگری بر خلاف ان گفته در صورت ظاهر اینست که لازم بوده باشد فحص و بحث از اوثقیت نموده
باشد بعد از انکه اوثقیت احدهما از دیگری مشخص شد عمل بمقتضای اوثق متعین است و اگر مشخص نشد
در صورت مخیر است در تقلید هر یک که خواسته باشد اما عدم لزوم فحص در صور ثلث مذکوره نظر باطلاق
ادله داله بر حجیت قول مجتهد مثل قول مولانا صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه اما الحوادث الواقعة فارجعوا
فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و قوله صلی الله علیه و آله علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل و قوله علیه السلام الفقهاء
ورثة الانبیاء و مقبوله عمر بن حنظله مرویه در اصول کافی و فروع ان و در زیادات تهذیب ینظران الی
من کان منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکما فانی قد جعلته
علیکم حاکما و قوله تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و اما لزوم فحص از اوثقیت در صورت
تعدد مجتهدین و ظهور اختلاف انها و اخبار رهر یک خلاف انچه را که دیگری اخبار بان نموده پس وجه ان
ظاهر است نظر باینکه هر دو اخبار میمایند از جانب خداوند عالم جل شانه و مفروض اینست حق و ثابت
در واقع نیست مگر یک چیز فرض اینست احدهما مدعی اینست که ان حکم واحد این چیز است که او اخبار
مینماید و دیگری مدعی انست که چنین نیست بلکه ثابت در نفس الامر انست که او میگوید در صورت عقل
قاضی بر اینست که فحص شود از حال مخبر تا مشخص شود اعتماد بکدام یک بیشتر است پس بعد از فحص هرگاه مشخص
او شد که احدهما اعتماد باو بیشتر است پس قول او مظنون الحقیقه میشود بخلاف قول دیگری پس عمل بقول او
متعین خواهد بود و دلالت بر این میکند مقبوله عمر بن حنظله قال قلت فان کان کل واحد اختار رجلا من
اصحابنا فرضیا ان یکونا الناظرین فی حقهما و اختلفا فیما حکما و کلاهما اختلف فی حدیثکم قال الحکم ما حکم
به اعدلهما و افقههما و اصدقهما فی الحدیث مورد حدیث اگرچه در مرافعه و منازعه است لکن مناط یا ات
چهارم انست که مشخص است تعدد مجتهد در ان بلد و همچنین مشخص است اوثقیت یکی از ایشان میکند و اما طریق توصل

باو ثقته پس ان ملاحظه فتاوی صادره از هر یک است این در صورتیست که انشخص از اهل علم بوده باشد
یا استشهار مابین عامه بلد است پنجم در حکم عدول از قول مجتهدی است بقول مجتهد دیگر میگوییم این مقصود
به صورت میشود واجب العدول ممتنع العدول جایز الامرین واجب العدول در صورتیست که کسی تقلید
مجتهدی نمود و بعد مطلع شد بمجتهد دیگر که اوثق و ازیدست در فتوی در نظر او ممتنع العدول مثل عدول از
اوثق در فتوی بغیر اوثق متساوی الامرین در صورتیست که اوثقیت و عدم آن هیچیک مشخص نبوده باشد
بعبارة اخری مثل عدول از قول مساوی است بقول مصرح به در معتبر و جمله از کتب مرحوم علامه جواز عدول است
در صورت قال فی المعتبر اذا اعتقد شیئا من الفروع ثم خالفه قدح فی عدالته و کذا المقلد اذا افتاه
العالم اما لو عدل من عالم الی اخر مع تساویهما فی العلم و العدالة لم یقدح فی عدالته و فی التذکره
اذا اعتقد المجتهد شیئا من الفروع و فعل ضده مع بقاء اعتقاده قدح فی عدالته و کذا المقلد اذا افتاه
العالم اما لو عدل من عالم الی اعلم منه او مساوله لم یقدح فی العدالة و مثله ذکر فی نهایة الاحکام مصرح
به در کلام علامه در تهذیب الاصول خلاف آنست و اذا استفتی المفتی ان قلد العامی احدهما
لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم و الاقرب جوازه فی غیره فما یظهر منه فی النهایة من دعوی الاجماع
علی عدم جواز الرجوع فلا یخفی ما فیه قال و اذا اتبع العامی بعض المجتهدین فی حکم حادثة و عمل بقوله فیها لم
یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم بعد ذلک الی غیره اجماعا و الوجه عندی جواز العدول الی غیره
فی مساویة لا فیه نفسه و لا یمکن حمله علی العدول من المفضول الی الافضل و لا علی العدول من
الفاضل الی المفضول للزوم العدول فی الاول و عدم جوازه فی الثانی مطلقا پس مراد در صورت
تساوی مجتهدین است چنانچه این مصرح به است در عبارت سید السند السید عمید الدین در شرح
تهذیب الاصول اذا قلد العامی احد المجتهدین المتساویین فی ظنه فی حکم حادثة و عمل علی فتواه فیها
لم یجز له الرجوع عنه فی ذلک الحکم الی غیره اجماعا و جوز بعضهم العدول فی مساوی ذلک الحکم
لا فیه بعینه و هو اختیار المط پس عبارت نهایه محمول است در صورت تساوی مجتهدین لکن دعوی اجماع

[illegible]

در عدم

در عدم جواز عدول در نیز توقف منافی با حکم بجواز آنست در تذکره و نهایة الاحکام و قبل از ایشان
مرحوم محقق در معتبر و عبارت این دو بزرگوار مذکور شد تحقیق حال در مقام مقتضی اینست که گفته شود تفصیل
باید نمود در جواز رجوع بمجتهد در سایر احکام نظر بعموم ادله داله بر حجیت قول مجتهد علی وجه الاطلاق
رجوع ببعض از مجتهدین در بعضی از مسائل موجب این نمیشود که قول دیگری از حجیت خارج شود
در حق انشخص کلامیکه در مقام هست اینست که آیا این جواز رجوع بغیر آن مجتهد در صورتیست که
در بدو امر عازم نشده باشد که در کل امور تقلید آن مجتهد کرده باشد یا عام است پس رجوع جایز
خواهد بود اگرچه عازم شده که در کل مسائل تقلید آن مجتهد نموده باشد ظاهر اینست که رجوع در بعض دیگر
جایز بوده باشد اگرچه در بدایت امر عازم این شده باشد که در کل مسائل تقلید او نموده باشد
تنقیح مقام مقتضی اینست که گفته شود مسئله متصور به صورتست اول اینست که شخص مقلد در بدو امر
قرار داد که تقلید دو مجتهد متساویین را نموده باشد در بعض مسائل تقلید یکی و در بعض دیگر تقلید دیگری
دویم آنست که در بعض مسائل تقلید احد مجتهدین را نموده با غفلت و عدم التفات از تقلید در بعضی
سیم آنست که قرار داد در کل مسائل تقلید یکی از دو مجتهد را نموده باشد قبل از آنکه این عزم فعلیت
هم رساند مطلقا یعنی قبل از آنکه تقلید نماید اگرچه در بعض مسائل بوده باشد عزم او قرار گرفت که تقلید
مجتهد دیگر را نموده باشد در کل مسائل یا در بعضی مسائل چهارم مثل سیم است لکن تقلید کرده در بعض مسائل
میخواهد در بعض مسائل تقلید مجتهد دیگر را نموده باشد ظاهر اینست که منعی و محظوری در هیچیک نبوده باشد
اما قسم اول و ثانی پس وجه آن ظاهر است نظر باینکه مفروض اینست دو مجتهد مثلا هر دو مساوی اند
نظرا و له سابقه و غیرها قول هر یک حجت است در حق انشخص پس چنانچه ممکن است در کل مسائل تقلید
تقلید بعض نماید توزیع نیز جایز خواهد بود دلیلی که دلالت کند بر اینکه باید مبلغ احکام شرعیه بالاضافه
بهر مکلفی واحد بوده باشد در دست نیست بلکه مقتضای عمومات و اطلاقات سابقه خلاف اینست
و اما قسم ثالث که عازم این شد که در جمیع مسائل تقلید احد المجتهدین نموده باشد بعد رای او

او قرار گرفت در کل مسائل تقلید دیگری را نموده باشد یا توزیع نماید پس در این نیز اشکال نباید نمود نظر بادله
داله بر حجیت قول مجتهد مطلقا بالنسبه بمقلد علاوه آنکه قطع حاصل است که قبل از این عزم در حق انشخص مجوز
هر یک از اقسام مذکوره قطعا پس استصحاب آن نمیتوان شد دویم چنین است حال در قسم رابع وجه این نیز
از آنچه مذکور شد ظاهر میشود کلامیکه هست در آن بعض است که تقلید آن مجتهد نموده آیا میتواند در آن
بعض تقلید مجتهد دیگر نموده باشد این منقسم بدو قسم میشود یکقسم آنست که مجتهد دیگر موافق است با آن
مجتهد در حکم یا مخالف در صورت اول نیز تامل در جواز نباید نمود باین نحو چنانچه در اول مطابع خود را آن
مجتهد قرار داده بود حال مطابع خود را این مجتهد قرار دهد یعنی مابه العمل چنین التفات نماید ثمره در حال
ممات احد المجتهدین ظاهر میشود در بقای بر تقلید و عدم آن بنابر این مبنای عمل این به طریق ممکن
خواهد بود قول آن مجتهد و قول این مجتهد و تشریک در این اکمل است و در صورت ثانیه یعنی صورتیکه
قول مجتهد ثانی مخالف بوده باشد با قول مجتهد اول مثل اینکه احدهما صحت بوده باشد و دیگری بطلان
یا احدهما حرام بوده باشد و دیگری واجب اشکالیکه در صورت میتوان نمود اینست که بعد از آنکه انشخص
قول بصحت را مثلا اختیار نمود در مقام عمل پس حکم الهی جل شانه در حق انشخص آن خواهد بود بنابرین
هرگاه تجویز عدول از این تقلید نماییم و تجویز تقلید قول مخالف نماییم در همان مسئله لازم می آید قول بصحت
و قول ببطلان هر دو بنسبت بشخص واحد حق بوده باشد و این محال است جواب از این اینست محال اجتماع
صحت و فساد است در آن واحد چیزی صحیح بوده باشد و هم باطل بنسبت بشخص واحد و این لازم نیست بلکه لازم
آنست چیزی صحیح بود باعتقاد شخص در وقتی باعتبار چیزی و همان چیز در وقت دیگر باعتبار همان چیز محکوم ببطلان
بوده باشد و استحاله این مسلم نیست مثل اینکه مجتهدی چیزی را واجب دانست در وقتی باعتبار دلیلی و در وقت
دیگر همان چیز را حرام دانست باعتبار دلیل دیگر مجملا حکم بعدم جواز عدول در صورت نیز نمیتوان نمود
بلکه در دو نیست که عدول در اینجا جایز بوده باشد چنانچه مصرح به در کلام محقق است در معتبر و کلام مرحوم علامه است
در تذکره و نهایة الاحکام و دعوی اجماع بر عدم جواز عدول که ظاهر میشود از کلام مرحوم علامه در نهایة الاصول

[illegible]

وغیره

و غیره مسلم نیست چنانچه مشخص شد لکن انصاف اینست که تجویز عدول در چنین صورت خالی
از اشکال نیست نظر باینکه حکم ثابت در واقع نیست مگر وجوب یا حرمت فرض اینست احد المجتهدین
چنین استنباط نموده آن حکم ثابت بنسبت بشئی معین وجوب است نه حرمت و مجتهد دیگر چنین استنباط
نموده که حکم آن ثابت حرمت است نه وجوب مفروض اینست رجحانی و مزیتی در حق احد المجتهدین نسبت
بدیگری ثابت نیست مفروض اینست مقلد یا عدم اطلاع بفتوی مجتهد دیگر یا با اطلاع لکن نظر بعدم ترجیح
مابین مجتهدین مخیر بود در اختیار هر کس که خواسته باشد وجوب را اختیار نمود مقتضای آن
معمول داشت و مع ذلک اعتقاد حرمت در آن در حق آن مقلد یا اعتقاد آنکه در واقع نیست مگر
وجوب یا حرمت ممکن نیست و حمل آن را بر اینکه مجتهدی حکم بوجوب چیزی نمود باعتبار دلیلی
و بعد حکم بحرمت آن نمود باعتبار دلیل دیگر صحیح نیست بجهة آنکه در ثانی که حکم بحرمت آن مینماید
باعتبار دلیلی معتقد این است که در اول اشتباه نموده باشد حکم واقع نبوده مگر حرمت و در ما نحن فیه چنین
نیست نظر باینکه فرض مساوات بین مجتهدین و عدم رجحان احدهما است بر دیگری در نظر آن مقلد
مفروض اینست نظر بفتوی احد مجتهدین معتقد وجوب او شد بمقتضای آن معمول داشت و مع
ذلک معتقد حرمت آن شدن که در واقع چنین است غیر معقول است پس عدول قول مجتهدی بقول
مجتهد دیگر در مسئله واحده در صورت اختلاف با فرض مساوات صحیح نیست با هرگاه احدهما در نظر او رجحانی
هم رساند آن محل کلام نیست بلکه آن از قبیل عدول از قول مفضول است بقول فاضل و دانسته شد
که عدول در چنین صورت لازم خواهد بود از آنچه مذکور شد ظاهر میشود هرگاه دو دلیل متعارض باشند در نظر
مجتهدی بجائیکه رجحان احد دلیلین بر دیگر مطلقا ممکن نبوده باشد در صورت تکلیف مجتهد تخییر است
در مقام فتوی لکن هرگاه در مقام عمل اختیار احدهما نمود در مقام دیگر اختیار دیگری نمیتواند نمود با بقای
اعتقاد مساوات مابین دلیلین و ممکن است حمل عبارت معتبره و تذکره و نهایة الاحکام بر عدول از قول
مساوی در حکم دیگر و این اگرچه خلاف ظاهر است لکن ارتکاب مخالف ظاهر اولی است از حمل بر ظاهر چنانکه

وجه آن بعد از تامل در آنچه مذکور میشود ظاهر میشود و اما ما ذکره شیخنا الشهید الثانی حیث قال لو تعدد المفتی وتساووا فی العلم والدین وقلنا بتخییره مطلقا قلد من شاء منهما نزل به ثم اذا حضرت واقعة اخری فیل یجب علیه الرجوع فیها الی الاول وجهان وعدمه اوجه وکذا القول فی تلک الواقعة فی وقت اخر فلیس من هذا القبیل ای من قبیل کلام المعتبره والشذکره شاید وجه این آن بوده باشد واقعه که در آن رجوع نموده باشد باخذ مفتیین متساوی هرگاه عین آن واقعه در وقت دیگر اتفاق افتد و اعتماد بانچه در سابق از مفتی شنیده مشکل است نظر باحتمال تجدد رای او بمقتضای فرموده شیخ شهید است که رجوع در آن واقعه در وقت دیگر بمفتی دیگر که مساوی با اول بوده باشد میتوانند نمود و این مفتی ثانی یا موافق با اول حکم خواهد نمود یا مخالف علی التقدیرین بمقتضای آن عمل میتوانند نمود اما بنا بر اول پس وجه آن ظاهر است و اما بنا بر ثانی پس نظر باحتمال عدم بقای مفتی اول بنا بر فتوای اول للشخص عمل بمقتضای قول مفتی ثانی میتوانند نمود و اشکالیکه مذکور شد نظر باحتمال مذکور وارد نیست چنانچه وجه آن بعد از تامل دقیق ظاهر میشود و بدانکه امر فتوی اگرچه امریست در نهایت عظیم و خطر آن خطری است جسیم لکن مفتی بعد از آنکه اهلیت این منصب جلیل را بهم رساند و صرف طاقت و بذل جهد خود را نمود در خدمت شریعت مطهره و انقاذ عباد را از خسارت جهالت و ضلالت و اظهار در نشر سجنات شرعیه و مبالغه در قلع و قمع مبغوضات الهیه طلب عظمة نمود فایز خواهد بود بثمرات غیر متناهیه و مواهب متعال جل شانه اخبار از رسول مختار و ائمه اطهار علیه و علیهم الالف التحیة من الملک الغفار در مدح بلیغ این منصب شریف علاوه بر آن است که توان استقصا نمود و اگرچه در سابق جمله از اخبار مشتمله بر این مطلب مذکور شد لکن نظر بانکه تکرار اطلاع موجب مزید رغبت مومنان است در اهتمام بان لهذا مناسب دانست ختم مقام نماید بایراد جمله دیگر از آن اخبار پس میگوییم از جمله حدیثی است مروی در تفسیر منسوب بجناب کاشف اسرار الهی امام حسن عسکری علیه و علی آبائه و خلفه الالف التحیة والسلام که آنحضرت روایت فرموده از جناب علی ابن الحسین علیهما السلام که فرموده حدیثی که

حاصل

حاصل مضمون آن اینست از جانب خداوند عالم جل شانه وحی رسید بحضرت موسی علیه السلام که ای موسی حب مرا در قلوب عباد داخل و محکم گردان و محبوب گردان بندگان مرا بسوی من حضرت موسی عرض کرد که ای پروردگار من چه کار کنم که این ثمر بر آن مترتب شود خطاب رسید که متذکر کن بندگان مرا نعم ظاهره و باطنه من تا آنکه محبت من در قلوب ایشان جا کند ای موسی هرگاه فرزکشته از درگاه مرا برگردانی یا گم شده از درگاه مرا هدایت نمائی این بهتر است از برای تو از عبادت صد ساله که روزها ی از روزه باشی و شبهای را مشغول عبادت شده باشی حضرت موسی عرض کرد که ای پروردگار من کیست آن بنده که از درگاه تو فرار کرده باشد جواب رسید آن شخص کسی است که طغیان و سرکشی در معصیت کرده باشد و عرض کرد که آن گمشده از درگاه تو کیست فرمودان کسی است که جاهل بامام زمان خود باشد بشناسان تو او را امام زمان او را و همچنین آن گمشده کسی است که غایب بوده باشد از امام زمان خود بعد از آنکه عارف بامام زمان خود بوده باشد لکن جاهل بوده باشد بشریعت دین خود تعلیم نما باو شریعت دین او را باو و کیفیت عبادت پروردگار و چیزیکه موجب توصل برضای الهی است باو تعلیم نما بعد از آن جناب علی ابن الحسین علیه السلام فرمودند بشارت دهید علمای شیعه ما را بثواب بسیار و جزای وافر و ایضا در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج از جناب امام حسن عسکری علیه السلام مروی است که آنحضرت روایت فرموده از جناب سرور اوصیاء جناب امیر المومنین علیه السلام که فرموده کلامیکه حاصل مضمون آن اینست کسیکه از شیعیان ما عالم بشریعت ما بوده باشد پس بیرون بیاورد ضعفای شیعیان ما را از تاریکی جهل بسوی نور علمی که ما باو عطا فرموده ایم می آید در روز قیامت و حال آنکه بر سر او تاجی بوده باشد از نور که نور او احاطه کند جمیع اهل عرصات و بر بدن او جامه باشد که جمیع دنیا و ما فیها مقاومت نمیکند بیک رشته آن و او را بعد از آن منادی ندا میکند یا اهل محشر ای بندگان هذا الشخص عالم است از جمله تلامذه یعنی علمای آل محمد صلی الله علیه و آله پس هر کسی را در دنیا که این شخص عالم از تحیر جهل خارج نموده باید متمسک شود بنور آن تا آنکه بیرون ببرد او را از کثیر

ظلمت و تاریکی این عرصات بسوی درجات بهشت پس بیرون میرود از آن ظلمت عرصات هر کسی که تعلیم نموده باشد او را در دنیا امر خیری را یا گشوده باشد از قلب او قفلی یا شبهه را از او رفع نموده باشد و ایضا در تفسیر مذکور در تفسیر آیه شریفه و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالوالدین احسانا وذی القربی والیتامی و همچنین در کتاب احتجاج از آن امام عالیمقام یعنی جناب امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که فرموده که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که خداوند عالم جل شانه ترغیب فرموده باحسان برایتام بجهة منقطع شدن ایشان از پدران خود پس هر کس محافظت کند آن ایتام را محافظت فرماید خداوند عالم او را و کسیکه نوازش و احسان کند در حق ایتام احسان فرماید خداوند عالم در حق او و کسیکه دست خود را بسر یتیمی بکشد بجهة محبت نمودن بر آن مقرر میفرماید خداوند عالم عز شانه بجهة او در بهشت بازای هر موئی که دست او بان رسیده است قصری را که وسیع تر بوده باشد از دنیا و آنچه در دنیاست و در آن قصر هست هر چه را که خواسته باشد جناب امام حسن عسکری علیه السلام بعد از ذکر این فرمودند محتاج تر باحسان از این یتیم یتیمی است که منقطع باشد از امام زمان خود و قدرت بر مشرف شدن بخدمت امام خود نداشته باشد و در مسائل دین خود معطل و حیران باشد متنبه شوید کسیکه از شیعیان ما عالم بوده باشد بعلوم ما این شخص جاهل بشریعت ما که محروم است از سعادت مشاهده جمال ما یتیمی است در دامن او پس کسیکه هدایت و ارشاد و تعلیم نماید او را بشریعت ما باشد با ما در منازل عالیه ما در بهشت و ایضا در تفسیر مذکور و احتجاج روایت شده از جناب امام حسن عسکری علیه السلام که روایت فرموده اند از کاشف السر و العلن جناب امام حسن علیه السلام که فرموده اند فضیلت کسیکه متکفل ایتام آل محمد بوده باشد ایتامی که منقطع اند از ائمه خود بوده باشند و فرو رفته باشند بگمراهی جهل بیرون بیاورد ایشان را از گمراهی جهل و رفع شبهات ایشان را بکند بر فضیلت کسیکه متکفل ایتام هستند باطعام و اکسای ایشان مثل فضیلت آفتاب است که اعظم کواکب مشرقه است بر سهی که اصغر کواکب است و ایضا در کتابین مذکورین مروی است از آن امام عالیمقام که روایت نموده از جناب امام حسین که آنحضرت

که آنحضرت

که آنحضرت فرمودند کسیکه متکفل یتیمی که دست او بما نمیرسد بسبب محنتهای که بما رسیده و نمیرسد بسبب محنتها که بما رسیده و نمیرسد بسبب مخفی بودن ما متکفل چنین یتیمی از ایتام ما بشود پس تعلیم نماید او را از علوم ما که افاضه باو شده است تا آنکه او را ارشاد و هدایت نماید خطاب میرسد از جانب خداوند عالم جل شانه باو یا ایها العبد الکریم المواسی من اولی ام بکرم از تو ای ملائکه من بگردانید از برای بنده من در بهشت بعدد هر حرفی که تعلیم نموده است هزار هزار قصر و ضم کنند بان قصرها آنچه را که لایق بانهاست از سایر نعمتها و ایضا در تفسیر مذکور از آن امام عالیمقام مروی است که فرمود که ضعیفه مشرف شد خدمت جناب سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام عرض کرد که من والده ضعیفه دارم مشتبه شده است بر او در امر نماز او بعضی چیزها مرا فرستاده است خدمت شما که از آن استفسار کرده باشم حضرت جواب فرمودند ثانیا سوال کرد جواب فرمودند ثالثا سوال کرد جواب فرمودند تا ده مرتبه سوال کرد و جواب شنید بعد از آن ضعیفه معذرت اظهار و خجالت کرد از کثرت سوال عرض کرد دیگر شما را مشقت نمیدهم ای دختر رسول خدا جناب سیدة النساء فرمودند سوال کن هر چه خواهی یعنی ترک سوال از امور نماز مکن بتوهم اینکه بر من در جواب مشقتی باشد آیا کسیکه نفس خود را بکرایه بدهد از برای آنکه بار سنگینی را به پشت بام ببرد و جه کرایه صد هزار اشرفی بوده باشد آیا بر آن شخص حمل آن چیز گران است یا این اجرت ضعیفه عرض کرد نه گران نخواهد بود پس سیدة النساء فرمودند اجرت من در جواب هر مسئله بیشتر است از اینکه از عرش تا تحت طبقه زمین را که پر از جواهر باشد پس من سزاوارتر از آن شخص میباشم که بر من شاق نباشد جواب از مسئله و شنیدم از والد بزرگوار خود صلی الله علیه و آله که فرمودند علمای شیعیان ما محشور میشوند در روز قیامت پس خلعت داده خواهند بود از خلعتهای کرامات بمقدار کثرت علوم ایشان و بقدر سعی و اهتمام ایشان در ارشاد و تعلیم بندگان خدا تا آنکه گاه است خلعت داده خواهد شد بیک عالم از علما هزار هزار حله از نور بعد از آن منادی از جانب خداوند عالم جل شانه ندا خواهد نمود که ای علمای که متکفل ایتام آل محمد صلی الله علیه و آله بوده اید و بیرون آورده اید ایشان را از جهالت در دو قفسگه

منقطع بوده اند انها از پدران خود که ائمه طاهرین علیهم السلام بوده باشند این ان اشخاصی بوده اند
که تعلیم نموده اند شما انها را و باعث شما ان از کوره جهالت خارج شده اند پس خلعت بدهید بر انها
پس ان علما خلعت پوشانیده شده بر هر یک از ان ایتام ائمه امام علیهم السلام بمقدار علومیکه اخذ کرده اند
از انها تا بجائی میرسد که گاه هست یک نفر صدهزار خلعت داده خواهد شد و همچنین خلعت پوشانیده
اند ایتام بر کسیکه از انها تعلیم گرفته اند و ان وقت خطاب از جانب خداوند عالم جل شانه میرسد که بدهید
باین علما عوض دیگر را که داده اند بمتعلمین خود بلکه ضعف ان را پس مینمایند انوقت جناب سیدة النساء فرمودند
بان ضعیفه که یک نخ از ان خلعتها بهتر است از انچه در دنیا بان افتاب تابیده هزار هزار بار و ایضا در تفسیر
مذکور و کتاب احتجاج از ان امام عالیمقام علیه الصلوة والسلام مرویست که روایت فرموده اند کاشف
الاسرار و الدقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند حدیثی که حاصل مضمون ان اینست
که علمای شیعه پاسداری میکنند رخنهائی را که شیطان و اعوان او مسلط میشوند بر انسان و منع مینمایند
ان شیاطین را از مسلط شدن بر ضعفای از شیعیان ما پس کسیکه از شیعیان ما نفس خود را نصب نموده
از برای این مطلب مهم این شخص در نزد خداوند عالم بهتر است از کسیکه جهاد میکنند با روم و ترک
و فرنگ هزار هزار مرتبه بجهة انکه این شخص عالم دفع میکند دشمن را از ابدان شیعیان ما و ایضا در دو کتاب
مذکور مرویست از جناب امام عالیمقام علیه الصلوة والسلام که روایت فرموده از جناب امام موسی بن
جعفر علیه السلام که فرمودند فقیهی که انقاذ و خلاص نماید یتیمی را از دنیا میکه منقطع پوشانیدند از خدمت
ما و محروم است از سعادت مشاهده جمال ما از شر شیطان لسبب تعلیم نمودن او را از اموریکه محتاج
الیهاست در دین چنین فقیهی شدید تر است بر ابلیس از هزار عابد بجهة انکه عابد هم او همین
مصلحت نفس خود ش است و این شخص فقیه چنانچه مقصود او مصلحت نفس خود هست مقصود
مصلحت کافه بندگان و کنیزان خداوند عالم جل شانه از هزار هزار عابد و هزار هزار عابده و ایضا در تفسیر
مذکور و کتاب احتجاج از حضرت امام حسن عسکری مرویست که انحضرت روایت فرموده از جناب

محمد ابن علیهما السلام ظاهر اینست که مراد جناب امام محمد تقی علیه السلام بوده باشد چنانچه مصرح و به
در احتجاج است که انحضرت فرمودند کسیکه متکفل شود ایتام ال محمد را که منقطع پوشانیده اند از امام زمان
خود و متحیر بند در جهالت و اسیر پوشانیده اند در دست شیاطین و در دست نواصب از دشمنان ما پس
استنقاذ و خلاص کنند انها را از دست شیاطین و نواصب و بیرون اورد انها را از تحیر جهل
و ضلالت و از مقهور بودن شیاطین لسبب باطل کردن وساوس انها را و مقهور کردن نواصب لسبب
اقامه حجج پروردگار را بر ایشان و دلیل همه ایشان هر اینه این اشخاص فضیلت داده شده اند از جانب
پروردگار عالم جلت عظمته بر قاطبه بندگان زیاده از فضل اسمان بر زمین و زیاده بر فضیلت عرش و کرسی
و حجب بر اسمان و فضل چنین اشخاص بر عابد مثل فضل ماه است در شب چهارده بر مخفی ترستاره که در اسمان
هست و ایضا در تفسیر مذکور از جناب امام حسن عسکری علیه السلام روایت نموده که انحضرت فرمودند
علمای شیعیان ما از علمائی که حفاظ ضعفای محبین ما پوشانیده اند می ایند ان علما در روز قیامت و حال انکه
در سر هر یک از ان علما تاجی است که نور ان ساطع است و منبث است در عرصات قیامت و فاصله های
ان معادل سه صد هزار سال است پس شعاع تاجهای ان علما منبث و پهن است در همه عرصات پس باقی
نمیماند در انجا یتیمی که در دار دنیا ان علما انها را از ظلمت جهل و از تحیر ضلالت اخراج نموده بودند مگر انکه انها
متمسک میشوند بشعبه از ان نور پس ان نور انها را بلند میکند تا انکه مجاورت بهشت میرساند بعد از ان
پائین می اورد انها را بر منازلیکه مهیا ساخته اند بجهة انها در جوار علمائیکه استاد انها بوده اند که منازل
انها در جوار ائمه علیهم السلام پوشانیده و باقی نمیماند ناصبی از نواصب مگر انکه میرسد چیزی از شعاع ان
تاجها بچشمهای انها مگر انکه چشمهای انها را کور میکند و گوشهای انها را کر میکند و زبانهای انها را لال
میکند و ایضا در تفسیر و کتاب احتجاج مرویست از ان امام عالیمقام علیه الصلوة والسلام که فرمود
که جناب سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام که فرموده دو نفر زن با هم در امری از امور دین در خدمت
ان معصومه نزاع کردند یکی از ان دو زن معانده و دیگری مؤمنه بود پس جناب سیدة النساء تعلیم

ضعیفه مؤمنه فرمودند حجتی را که لسبب ان مؤمنه غالب شد بر معانده پس مسرور شد الضعیفة مؤمنه
لسرور بسیار پس جناب سیدة النساء فرمودند فرح و سرور ملائکه لسبب غالب شدن تو بر ان معانده زیاده
تر از سرور تو شد و هم و حزن شیطان و متابعین ان لسبب محزون شدن ان معانده زیاده تر شد از
حزن خود المعانده و خطابا شدیدا البشارة از جانب خداوند عالم جل شانه رسید بملائکه که مهیا نمایید
از برای حضرت فاطمه لسبب ان حجتی که تعلیم ان ضعیفه مسکینه مؤمنه نموده در بهشت هزار هزار معادل
انچه بجهة ایشان در بهشت مهیا فرموده بودیم و گردانید که این قاعده را مطرد و سنت در حق هر کسی
که محقی را بر معاند و مبطل غالب کرداند پس از برای او مهیا نمایند در بهشت هزار هزار معادل انچه را
بجهة او مهیا شده بود در بهشت احادیث درین باب در تفسیر مذکور و کتاب احتجاج بسیار است و لکن
ظاهر از کتاب احتجاج انست که نقل از ان نموده باشد مجملا احادیث درین باب بسیار است همین
قدر در مقام کفایت میکند با اطلاع بر مضامین این اخبار چه بسیار پس فطرت و کم همت کسی است
که خود را ازین سعادات کثیره بلکه غیر متناهیه محروم گرداند نعوذ بالله سبحانه من الخذلان با
الحرمان من هذه العطایا الجلیلة و نرجو انتفضله منه الفوز بتلک المراتب العالیة بحث دوم
در بیان معنی عدالت و طریق معرفت انست پس میگوئیم اما عدالت پس ان عبارت است
از حالت نفسانیه که باعث میشود ارتکاب واجبات و ترک محرمات را و همچنین ترک منافیات
مروت را و بعبارة اخری عبارت است از حالت نفسانیه که باعث میشود اجتناب از محرمات
و منافیات مروت را و نظر باینکه ترک واجب حرام است پس مندرج در عبارت خواهد بود و تحقیق
این مطلب کما ینبغی محتاج به بسط و تطویل مقال است در اینجا محل ان نیست که تحقیق ان کما هو حقه
در جلد رابع از مطالع الانوار شده است در مقام تعبوذ ان اجمال میگوئیم محرمات بر دو قسم میباشد
کبیره و صغیره و ارتکاب کبیره اگرچه مطلقا منافی با عدالت است لکن ارتکاب صغیره بعنوان ندرت
منافی نیست و مراد از منافیات مروت ارتکاب اموریست که دال است بر دنائت نفس و عدم تحقق

دربیان معنی عدالت

بحث دوم

فاعل ان باشد مثل تقبیل زوجه یا کنیز در حضور ناس و مدر جلین در مجالس و افراط در ضحک
یا علام باعث و اکل و شرب در اسواق در حق غیر اهل سوق مجملا مراد از منافیات مروت ارتکاب
اموری است که نزد عقلا محسوب و معدود از معایب است و مقتضای مقابله بمحرمات اینست که
منافیات مروت از جمله امور محرمه نبوده باشد لکن خست نفس و دنائت فاعل و عیب او باشد
در نظر عقلا و اعتبار چنین چیزی در عدالت مشهور ما بین فقهاست بلکه مصرح به بر خلاف ان نقل
از صاحب مدارک معلوم نیست و اما طریق معرفت عدالت پس چند امر است اول اختبار است
یعنی معاشرت یعنی لسبب معاشرت ظاهر میشود که نفس فلان شخص چنین است یعنی متصف بحالتی است
اگر منحجز شود ما بین او و معصیت یعنی هیچ عایقی و مانعی نبوده باشد الحالت مانع شود او از ارتکاب
ان معصیت تحقق چنین حالت که مدلول علیه است بمعاشرت مختلف میشود لشدت و ضعف
تابع زمان معاشرت است بطول و قصر گاه است معاشرت بجائی میرسد که موجب قطع بتحقق
این حالت میشود و گاه است موجب مظنه میشود و ظاهر اینست اکتفا بمظنه میتوان نمود پس قطع بتحقیق
حالت مذکوره ضرور نیست دویم تذکیه و تعدیل است یعنی دو نفر عادل شخص مجهول الحال را تعدیل
نمایند یعنی میگویند فلان شخص عادل است پس هرگاه قول ان دو نفر عادل مفید قطع یا ظن به
عدالت ان شخص شود ان شخص نزد ان شخص محکوم بعدالت خواهد بود و اعتماد بان شخص در جمیع اموریکه
توقف بر عدالت دارد میتوان نمود بلکه با اعتقاد این خادم شریعت مطهره هرگاه تعدیل ان یکنفر
کسی که کمال وثوق و اعتماد بقول او است میتوان نمود سیم اشتهار است یعنی هرگاه شخصی در
بلاد مشهور و معروف بعدالت بوده باشد و این اشتهار موجب مظنه بعدالت ان شخص شود اعتماد
باین نیز میتوان نمود بعد از انکه این مطلب منقح شد میگوئیم مطلب این بود که اخذ مسائل از مجتهد
لازم است خواه بلا واسطه یا بواسطه که عدالت او بیکی از طرق مثلثه مذکوره ثابت شده باشد لکن
در سابق بیان شد با امکان اخذ بلا واسطه با عدم عسر اکتفا بواسطه نتوان نمود پس اخذ از مجتهد از خود

مجتهد یا از کتاب او مقدم است بر اخذ بواسطه و اما اخذ از کتاب مجتهد یا خود مجتهد پس مختلف
میشود بنسبت بحالات مختلفه مجتهد و احوال مقلد پس گاه است اخذ از کتاب اقوی است
درصورتیکه مقلد صاحب فهم باشد و مدتی متخلل شده باشد که مجتهد رجوع نکرده باشد و گاه است
بعکس اینست مخفی نماند تا حال در بیان مطلوب در مطلب اول بود مطلب ثانی

باب دویم
در بیان فروعات نماز است

باب دویم در بیان افعال نماز است و در آن دو نهج است در بیان افعال واجبه نماز است بدانکه
افعال واجبه نماز هشت است اول نیت است و درین چند مبحث است مبحث اول آنست که
اول / مبحث اول
نیت در لغت بمعنی قصد است مراد در این مقام اینست که معتبر در صحت نماز آنست مقصود در حین شروع در
نماز ناوی این بوده باشد که اتیان باین نماز معین مینمایم بجهة امتثال امر خداوند جل شانه
ظاهر اینست همین قدر کافی است و کفایت میکند در صحت صلوة خواه واجب بوده باشد نماز یا مستحب خواه
ادا بوده باشد یا قضا خواه اتمام بوده باشد یا قصر لکن احوط آنست در نماز واجب قصد وجوب
در نماز مستحب قصد استحباب نماید و در ادا قصد ادا و در قضا قصد قضا و در تمام قصد تمام و در قصر قصد
مبحث دویم
قصر باین نحو در نماز ظهر ادائی حضری چنین نیت نماید که اتیان بنماز ظهر ادائی حضری مینمایم بجهة آنکه خلاق
عالم جل شانه برمن واجب ساخته است قربة الی الله و اگر قصد نیت تبدیل را قصد نماید و اگر در نیت
تبدیل تمام بقصر نماید چنانچه تبدیل واجب بمستحب مینماید در نماز [illegible] مبحث دویم در تفصیل آنچه لازم
چیزی است که در مبحث اول مذکور شد بدانکه از آنچه مذکور شد معلوم شد که نیت امر قلبی است لسان را در آن
دخلی نیست پس هرگاه کسی آنچه مذکور شد او را در تحت لفظ در آورد اگر باعتقاد اینست که آنچه تلفظ نموده
نیت است تشریع خواهد بود فرقی درین باب مابین نماز و غیر نماز از عبادات مثل وضو و غسل و تیمم
و زکوة و خمس و صوم و حج نیست نیت در جمیع اینها همان امر قلبی است که متعلق است بهریک از عبادات
مذکوره بکیفیتی که مذکور شد با اضافه بحال هریک از عبادات مذکوره و اتیان بلفظ بقصد آنکه ملفوظ
عین نیت است تشریع حرام بود لکن ظاهر اینست که موجب فساد اصل عبادت نشود مگر در صورتی
که فرض شود انفکاک ملفوظ از آن امر قلبی که شرط صحت عبادت است لکن این بسیار بعید است در حالتی
که متلفظ با شعور اراده بوده باشد بلکه در اینحالت انفکاک از آن ممکن نیست و اگر تلفظ باین نماید
مبحث سیم
لکن بقصد آنکه الکلام نیت است در این صورت این کلامی حرام بود و بعد از قد قامت الصلوة احوط
اجتناب از آن است مبحث سیوم در تعمیم حکم است اگرچه مکلف مخیر بوده باشد مابین قصر و اتمام

مذکور شد که
بدانکه آنچه مسطور در حالت نیت لازم نیست متعرض قصر شود یا اتمام شود در صورتیکه هریک از قصر و اتمام متعین
بوده باشد ظاهر اینست و اما در صورت عدم تعیین مثل اماکن اربعه که عبارت از مکه و مدینه مشرفه و مسجد کوفه
و حایر حسینیه بوده باشد که مکلف مخیر است مابین قصر و اتمام آیا حکم در این اماکن مثل غیر اینها است
پس تعیین اتمام و یا قصر در حین نیت در چنین صورت نیز لازم نیست یا لازم است ظاهر اول است
شبهه که در این مقام میتوان کرد اینست که عمل در حین نیت باید متعین بوده باشد و این با عدم التفات
و عدم تعیین احد امرین در محل کلام متحقق نیست جواب از این آنست این مسلم است درصورتیکه
عمل در واقع متعین بوده باشد یا متعین نبوده باشد لکن احدهما مختلف با دیگری بوده باشد در
جنس مثل خصال کفاره در این صورت آنچه را که اتیان مینماید تعیین آن در حین نیت لازم است و اما هرگاه
چنین نبوده باشد بلکه احدهما مماثل با دیگری بوده باشد در ماهیة و مختلف بوده باشد بزیاده و نقصان بعبارة
اخری هرگاه دو چیز بوده باشد و قدر مشترکی مابین هردو بوده باشد و هردو مسمی باسم واحد بوده باشد و این
شخص مخیر بوده باشد مابین اتیان احدهما در این صورت دلیل بر تعیین احدهما در حین نیت نیست
و این از باب اینست که مولی بمملوک خود امر مینماید که پنج ذرع یا ده ذرع از سمت معین از زمین را
مشی نموده باشد در این صورت امتثال در حق مملوک بچند نحو ممکن است اول آنست در حین اخذ بمشی
تعیین نماید پنج ذرع را دویم آنست که تعیین نماید ده ذرع را سیم آنست که نیت مشی مامور به در این
سمت را بنماید که اگر خواهد بعد از طی پنج ذرع اقتصار بر آن مینماید یا ده ذرع تمام شود تا آنوقت اختیار ده ذرع
نماید ظاهر اینست جمیع اینها مشترک میباشند در حصول امتثال و ما نحن فیه از این قبیل است نظر باینکه
مفروض اینست که مکلف مخیر است مابین قصر و اتمام یعنی مابین دو رکعت و چهار رکعت و هردو مسمی باسم
واحد میباشد مثل ظهر یا عصر یا عشا بنابراین مکلف حین شروع بعمل نیت مطلق ظهر نماید و شروع
نماید بنماز بعد از فراغ از تشهد در رکعت ثانیه آنوقت نیت اکتفا بآن نماید پس اتیان بسلام نماید
و فارغ شود یا تعیین چهار رکعت نماید برخیزد و اتیان بدو رکعت باقی نماید بنابراین پس تخییر چنانچه قبل از
کرد

شروع بعمل ثابت بود باقی است تا فراغ از تشهد در رکعت ثانیه و مرحوم شیخ شهید در کتاب بیان و دروس
تعیین قصر و اتمام را در حین نیت در این صورت یعنی در اماکن تخییر واجب دانسته اند و حکم بوجوب این
اگرچه مشکل است لکن رعایت این احوط است با هرگاه تکلیف بنسبت بتمام و قصر هردو ثابت بوده باشد
مثل احدهما قضا و دیگری ادا بوده باشد در این صورت تعیین اتمام یا قصر در حال نیت لازم است چنانچه
هرگاه این فرض بنسبت بدو تمام یا بدو قصر متحقق شود مثل اینکه در حق او دو نماز ظهری ثابت است لکن احدهما
بطریق ادا و دیگری بطریق قضا تعیین در این صورت لازم است و همچنین است حال در قصر قضائی و ادائی
و هم چنین هرگاه اشتراک مابین واجب و مستحب بوده باشد مثل اینکه نماز نافله صبح و فریضه بعد از طلوع
فجر در حق کسیکه نافله گذارده بوده باشد تعیین واجب یا ندب لازم است و گاه است لازم میشود بر مکلف در
حال نیت متعرض وصف دیگر بشود مثل اینکه بر امام لازم است در جماعت واجبه قصد امامت نماید خواه
وجوب آن بالذات بوده باشد مثل نماز جمعه و عیدین در حال تحقق شرایط یا بالعرض بوده باشد مثل
اینکه کسی بر خود واجب نموده است بنذر و نحو آن که اتیان نماز معینی را بجماعت نموده با امامت و اما
در صورت استحباب جماعت بر امام لازم نیست که قصد امامت نماید یعنی کسی می ایستد بنماز و جماعتی است
جماعتی با او اقتدا می نمایند در این صورت لازم نیست که امام قصد جماعت و امامت نموده باشد بلکه با قصد انفراد
امام جماعت در حق مأمومین منعقد است ولکن در حق مأمومین لازم است درصورتیکه ناوی اتمام بوده باشد
نیت اقتدا نموده باشند یا ممکن است که گفته شود اگرچه تحقق جماعت در حق مأمومین موقوف نیست بر اینکه امام
قصد امامت نماید لکن استحقاق امام فضیلت جماعت و امامت را در نیت که موقوف بوده باشد بر اینکه نیت امامت
نماید و با عدم آن مستحق این فضیلت نبوده باشد بنابرین پس فضیلت نماز مأمومین کامل تر خواهد بود در این صورت
مبحث چهارم
از فضیلت نماز امام مبحث چهارم در بیان تفاوت مراتب نیت است در فضیلت در عنوان سابق بیان شد که
نیت صلوة عبارت است از قصد باتیان صلوة و این قصد در صورت نهایی اضطرار میشود مگر بجهة غایت و غایة و این قصد
و این غایت یا امتثال و اطاعت خداوند عالم است جل شانه یا چیز دیگر مثل ریا و سمعه و نحو اینها اگر تا ... نماز

باطلست اما اول پس بچند قسم متصور میشود نظر باینکه داعی بر اتیان مامور به اگرچه امتثال و اطاعت نمودن امر است لکن داعی بر امتثال مختلف میشود مثل آنکه میداند هرگاه ترک امتثال نماید مخالفت امر کرده خواهد بود و این مخالفت موجب استحقاق عقاب میشود و در آخرت بجهة خوف از عقوبت در آخرت امتثال مینماید یا آنکه باعث بر امتثال توصل بثواب است در آخرت نظر باینکه اتیان بمامور به موجب ثواب است یا آنکه مقصود هر دو است هم قصد توصل بثواب و هم قصد حذر از عقاب یا آنکه آنچه مذکور شد هیچیک منظور نیست بلکه مقصود از امتثال فرار از مذلت یا تحصیل عزت است یا هر دو بهمین نظر باینکه مخالفت کردن امر باعث این میشود که این شخص ذلیل شود نزد آمر بجهة فرار از مذلت ترک مخالفت مینماید یا آنکه اتیان مامور به که عبارت از اطاعت نمودن بوده باشد موجب عزت این شخص میشود نزد آمر و میخواهد نزد آمر معزز شود باین لحاظ امتثال مینماید یا مقصود چنانچه فرار از مذلت است تحصیل عزت هم است و هم چنین است هرگاه غایت اطاعت و بندگی الهی جل شانه توصل بمطالب دنیویه بوده باشد مجملا معتبر در صحت عبادت آن است حین اراده نادی این بوده باشد که اتیان باین عبادت مینمایم بجهت اطاعت و بندگی خداوند عالم جل شانه خواه غایت بندگی و داعی بر آن رفع عقوبت بوده باشد یا جلب منفعت در آخرت یا هر دو و همچنین فرار از مذلت بوده باشد یا تحصیل عزت یا هر دو بلکه صحیح است اگرچه مقصد توصل بمنافع دنیویه بوده باشد لکن بالتبع نه بالذات توضیح این اجمال مقتضی اینست که گفته شود چونکه اطاعت و بندگی در امتثال امر طوعا و رغبتا موجب این میشود که بنده عزیز و محبوب الهی جل شانه عزیز آفاق است پس از لوازم معزز بودن نزد الهی جلت عظمته عزیز شدن عندالناس است پس هرگاه داعی بنده بر عبادت معزز شدن نزد جناب احدیت جل شانه بوده باشد عبادت او صحیح خواهد بود و چونکه مترتب میشود بر عزت نزد الهی جل شانه عزت نزد مخلوقین این را قصد نماید از این جهة که مقصود بالتبع بوده باشد ظاهر اینست که موجب فساد ظاهری که لازم باشد اعاده آن نشود و اما هرگاه نعوذ بالله سبحانه بمعنی معزز شدن نزد ناس داعی بر اصل عمل بوده باشد در این صورت ریا و مبطل عبادت خواهد بود بخلاف

آنکه هرگاه داعی معزز شدن عندالله تعالی بوده باشد و معزز شدن عندالناس مقصود بالتبع بوده باشد در این صورت ظاهر اینست موجب بطلان نشود لکن این بلکه جمیع احتمالات که مذکور شد چونکه داعی بر اتیان عبادت منفعت عاید بخود شدنیا است پس فی الحقیقه این از باب اجیری میشود که عمل را بقصد اجرت نموده پس حسنی در آن نخواهد بود اگرچه موجب بطلان نشود و نعم ما قیل عابد کاو اجرت طاعات خواست کز عبادت میسنهد نامش خطاست خادمان مزد گیر بد انگرده خدمتی با مزد کی دارد شکوه بلکه کمال مرتبه عبادت است که داعی بر آن نبوده باشد مگر محض امتثال و فرمان برداری و غایات مذکوره مترتبه بر امتثال مطلقا منظور نظر بنده نبوده باشد چه جای آنکه امر از غایت امتثال فرار دهد مجملا کمال بندگی است که مقصود از بندگی و عبادت نبوده باشد مگر فرمان برداری و اطاعت معبود نمودن محض آنکه چنین معبود سزاوار اینست که اطاعت کرده شود چنانچه کلام معجز نظام سید اولیا علیه آلاف التحیة و الثنا ناطق بر اینست که فرموده ما عبدتک خوفا من نارک و لا شوقا لجنتک بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک لذالک

مبحث پنجم در بیان شرطیه نیت است بدانکه علما اختلاف کرده اند در اینکه نیت جزء نماز است یا شرط مختار شرطیت است بمعنی که حقیقت و ماهیة صلوة مرکب از نیت و سایر اجزاء معهوده آن نیت بلکه نیت خارج از حقیقت است و شرط صحت و حصول امتثال است مناسب اینست در مقام اختصار شود مثالی که موصل باشد بحقیقت حال پس میگوئیم مثال صلوة مثال معجونات که سلطان حکیمی امر بترکیب داده از اجزای متعدده متکثره بجهة حکم و مصالح چندی بعد از آن بیان اجزا فرموده بقول یا بفعل پس از آن فرموده بعبید خود آن معجون را اتیان نموده باشند بنحویکه صادق باشد در حق ایشان که اطاعت مولی نموده در اتیان باین معجون بمعنی مقتضی اینست که اولا بنده علم بمعجون هم رساند بعد از آن حین شروع نمودن باتیان باین معجون قصد نماید که من این معجون را اتیان می نمایم بجهة آنکه مولای من مرا امر فرموده باتیان آن مشخص است این قصد که تعبیر از آن به نیت میشود فعل قلبی عبد است متعلق است بمعجون بلکه امر و سید ترتیب داده مرکبی از اجزای آن در نفس [illegible] آن

معجون نمیباشد لکن موقوف علیه صدق اطاعت و فرمان برداری عبد است در اتیان باین معجون پس هرگاه اتیان باین معجون نماید باین قصد اگرچه در حق او صادق است اتیان بمعجون نموده و لکن صادق نیست در حق او که اطاعت مولی نموده در اتیان آن معجون پس قصد مذکور موقوف علیه صدق اطاعت است نه جزء معجون کلام در صلوة و نیت آن نظیر این معجون و نیت است پس امتثال باقیموا الصلوة در صورتی حاصل است نظر باینکه مقصود تحصیل و تحقق اطاعت است که بنده اراده نماید که من اتیان باین صلوة مینمایم بجهة آنکه مطاع و مولی من مرا امر فرموده باتیان آن تا در اتیان آن مطیع و منقاد بوده باشیم پس این قصد که فعل قلبی بنده است خارج از مامور به است که آمر امر باتیان آن فرموده موقوف علیه صدق اطاعت است در اتیان باین

مبحث ششم در منافیات صلوة که متعلق بحال نیت است میگوئیم چونکه بیان شد معتبر در صحت عبادات است که مکلف چنین نیت کند ناوی این بوده باشد که اتیان باین عبادت مینمایم بجهة آنکه خلاق عالم جل جلاله امر باین فرموده است یا آنکه رضای الهی جل جلاله در اتیان بآن است یا آنکه این اطاعت محبوب خداوند عالم است یا آنکه موجب ثواب میشود در آخرت و نحو اینها از آنچه از سابق ظاهر میشود پس هرگاه کل اینها منتفی شود خواه هیچ نیت ننموده مثل اینکه محض تبعا للعادة اتیان بصورة نماز نماید یا آنکه نعوذ بالله در این قصد ریا نماید در هر دو صورت عبادت باطل خواهد بود خصوصا در صورت ریا بدانکه ریا عبارت از آنست که داعی بر اقدام بعبادت قصد تقرب بمخلوقین بوده باشد خواه بجهة اینکه او را خوب دانند یا بجهة اینکه تعظیم او را منظور داشته باشند یا آنکه او را اجر دهند یا اینکه اجابت او نمایند و هکذا و بمعنی موجب بطلان عبادت میشود خواه داعی بر عبادت محض این بوده باشد لاغیر یا این را جزء داعی قرار دهند مثل اینکه هم منظور اطاعت الهی جل شانه و هم تقرب جستن بمخلوقین بوده باشد و اما هرگاه مقصود بالذات نموده باشد مگر اطاعت الهی جل شانه و طلب عزت بدرگاه احدیت عز جلاله و این اغراض دنیویه مقصود بالتبع بوده باشد چنانچه

سابق اشاره بآن شد ظاهر اینست که حکم ببطلان نتوان نمود بدانکه آنچه مذکور شد این بود که قصد ریا نماید در حالت نیت و اما هرگاه فرض شود که خلوص در حین نیت متحقق بود لکن نیت ریا در فعلی از افعال نماز نماید پس این متصور بچند صورت میشود اول آنست که قصد ریا نماید در فعل واجبی از واجبات نماز مثل قرائت یا رکوع یا سجود و نحو اینها قبل از تحقیق این مسئله میگوئیم آنچه مذکور شد در بیان نیت تشکیک در اعتبار آن در حین شروع نمودن بنماز نیست لکن ابقای آن و استمرار حین آن تا آخر نماز لازم نیست بلکه بهمان قدر که اتمام صلوة نماید بمقتضای آن نیت کافی است در صحت صلوة توضیح مقام آنست که استمرار حین نیت تا آخر صلوة عبارت از نیت که در جمیع احوال شاعر و متذکر بوده باشد که اتیان باین نماز مینمایم بجهة امتثال و اطاعت خلاق عالم جل شانه و استمرار بهمین معنی لازم نیست بلکه استمراری که لازم است و معتبر در صحت صلوة آنست بحیثیتیکه در اول صلوة متحقق شد جمیع اجزای نماز را بمقتضای آن اتیان نماید بغیر از آنکه مطلب سیماید باستمرار حکمی پس هرگاه بنحوی شود که اخلال باین نحو از استمرار شود نماز محکوم ببطلان خواهد بود بعد از آنکه این مطلب دانسته شد میگوئیم هرگاه قصد ریا در فعلی از افعال واجبه نماز شود پس اخلال باین استمرار حکمی شده خواهد بود لهذا نماز باطل میشود خواه اعاده نماید آن فعل را بعد از رفض این نیت فاسده و عود بمقتضای نیت سابقه یا نه اما در صورة عدم اعاده باعتبار اخلال بشرط صحت در جزء واجب نماز پس اخلال باین جزء خواهد بود و اخلال بجزء مستلزم اخلال بکل است و اما در صورت اعاده باعتبار زیادتی در جزء صلوة بعلاوه آنچه بیان میشود در صورتی که قصد ریا در فعلی از افعال مستحبه نماز نماید مثل قنوت ظاهر اینست باز موجب بطلان نماز میشود نه باعتبار آنکه فساد چنین جزئی موجب فساد کل میشود بلکه نظر بجماعت منقوله در وجوب استمرار حکمی مقتضی این جماعات منقوله آنست که صحت صلوة مشروط است بعدم انتقاض حکم نیت سابقه و شبهه در انتقاض آن حیث بقصد ریا اگرچه در اجزای مستحبه بوده باشد پس شرط صحت منتفی میشود و مستحب است انتفای شرط

مستلزم انتفای مشروط است پس رفض قصد ریا بعد از تحقق ان و عود بمقتضای حکم نیت سابقه
کفایت میکند در حکم بصحت و اما هرگاه قصد ریا نماید در قیامیکه بعد از فراغ از قرائة و قبل
از میل کردن برکوع بوده باشد بعد از ان رفض ان نمود و منحنی شد بقصد رکوع بعد از عود
بمقتضای نیت سابق درین صورت حکم خالی از اشکال نیست لکن ظاهر انست که موجب
بطلان نشود پس نماز صحیح خواهد بود اگرچه احتیاط در مغنی مقتضی اعاده نماز است بعد از اتمام
و اما قصد قطع نماز اگرچه در حین نیت این قصد متحقق بوده باشد مثل اینکه در وقت نیت قرار داده
بود که در رکعت ثانیه مثلا نماز را قطع خواهد نمود درین صورت شبهه در بطلان نماز نیست نظر باینکه در چنین
صورت اصل نیت متحقق نیست بجهة اینکه نماز عبارتست از افعال مفتتحه بتکبیر و مختتمه بتسلیم و این نیت
در صورتی متحقق میشود که در حین شروع ناوی اتیان باین بوده باشد بنیت قطع در اثنای منافی
با اتیان انست و همچنین است هرگاه در حین نیت تردید و تشکیک در قطع ان داشته باشد در رکعت
ثانیه و اما نیت قطع در اثنای نماز پس اگر در حین نیت قطع مباشر فعلی از افعال واجبه نماز شود ظاهر
انست که نماز باطل نشود خواه اعاده ان فعل نماید بعد از رفض ان نیت و عود بمقتضای نیت نماز
یا نه بلکه دور نیست که چنین بوده باشد اگرچه ان فعل از افعال مستحبه نماز بوده باشد نظر بتقریریکه در قصد
ریا مذکور شد اگرچه احتیاط درین صورت مقتضی اتمام نماز است بعد از ان اعاده نماید و اما هرگاه
نیت قطع نماز نمود و در انوقت مباشر فعلی از افعال نشد بعد از رفض ان نیت و عود به نیت صلوة
شروع در افعال نماز نمود درین صورة ظاهر انست که نماز صحیح بوده باشد اگرچه احتیاط مقتضی اتمام
نماز است بعد از اتمام و اما قصد منافی از منافیات شرعیه مثل حدث و تکلم و استدبار و نحو اینها
خواه در حال نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة پس اگر با علم بمنافات بوده باشد تفرقه ما بین
قصد اینها و نیت قطع که مذکور شد نخواهد بود و اگر با جهل بوده باشد تفرقه میتوان نمود باین نحو
با نیت فعل منافی از منافیات خواه در حال نیت بوده باشد یا در اثنای صلوة درصورت جهل

بجهل

قصد ریا در اثنای نماز

تردید قطع نماز در حین نیت

نیت قطع نماز در اثنای نماز

بجهل شرعی و عدم وقوع ان منافی صلوة محکوم شود بصحت بخلاف صورت علم وجه تفرقه است
نظر باینکه منافات ما بین فعل صلوة و قطع ان عقلیست بنا برین نیت صلوة و قطع در قوه فعل منافی
صلوة و عدم فعل انست و این محال است پس نیت قطع مستلزم عدم نیت فعل صلوة یا مستلزم رفع
استدامت حکمیه است پس باطل خواهد بود و همچنین است حال نیت فعل منافی با علم و شعور بمنافات
و اما در صورت جهل نظر باینکه منافات عقلی نیست بلکه شرعی است و مفروض صورت جهل است پس
نیت صلوة با نیت انها ممکن است پس با عدم صدور انها حکم بصحت صلوة ممکن است با اشکالی که در
انتقام میتوان نمود از راه دیگر است بیان ان انست که گفته شود تشکیک در قطع صلوة هرگاه
موجب بطلان صلوة شود لازم می اید حکم ببطلان صلوة قاطبه اشخاص الا واحد العبد و احد شبهه
در بطلان لازم نیست بطلان از مستلزم بطلان ملزوم است بیان ملازمه انست از جمله شکوک
مبطله در نماز چهار رکعتی شک متعلق برکعتین اولیین است در عدد رکعات ان و همچنین شک
متعلق بعدد رکعات نماز صبح و نماز مغرب پس هر فردی از افراد انسان حین شروع بنماز قطع نماز
عروض این شک در حق او محتمل است این نظر کسی است در حین شروع بنماز قطع نماز را معلق کند
بابدان شخصی که ابدان کلا احتمال ابدان او قائم بوده باشد ممکن است جواب ازین اشکال باین
نحو قطع نمازی که معلق بوده باشد بامری که ممکن المجیئی بوده باشد چنین قطعی باعتبار اینکه متحقق است
لهذا با نیت اصل صلوة باهم جمع نمیشوند پس تعلیق قطع بامر ممکن الوقوع مستلزم انتفاء نیت
معتبره در صلوة است بنا برین نماز باطل خواهد بود و اما در مسئله شک چونکه منوی نماز است که سالم
از چنین شک بوده باشد و ابطال در صورت عروض شک مبطل باعتبار انتفاء منوی است لهذا احتمال
عروض شک چنین منافی با تحقق نیتی که معتبر در صحت صلوة است نیست مجملا منوی در چنین نیت
نماز است که سالم از چنین شک بوده باشد طریان چنین شک در اثنای صلوة مستلزم انتفای منوی است
نه انتفای نیت پس در صورت عدم طریان شک موصوف چنانچه منوی متحقق است و در صورت طریان

شک مذکور اگرچه نیت متحقق بود لکن منوی متحقق نشده پس عدم امتثال بجهة انتفای متعلق نیت است
نه بجهة انتفای نیت پس قبل طریان شک مقتضی بطلان نمیباشد بخلاف انکه هرگاه قطع نماز را معلق سازد
بشیئی محتمل الوقوع در انجا اگرچه ان شیئی واقع نشود نماز باطل خواهد بود باعتبار انتفاء نیت معتبر در صحت صلوة
پس تفرقه ما بین مقامین متحقق است مخفی نماند انچه مذکور شد اختصاص بشک مبطل ندارد بلکه در هر
چیزیکه مبطل نماز بوده باشد در صورتیکه احتمال وقوع ان در اثنای نماز قائم بوده باشد جاریست
مثل اخلال برکنی سهوا یا بعدم تذکر ان مگر بعد از تجاوز از محل و وقوع حدث با عدم اختیار و علاوه
موت و نحو ان با جواب از همه بنحویست که مبین شد مبحث هفتم سابق بیان شد که نیت صلوة
از جمله شرایط است نه اجزای صلوة مثل سایر عبادات مثل وضو و غسل و تیمم و خمس و زکوة و حج چنانچه
احدی نمیتواند ادعا نمود که نیت زکوة و خمس و صوم جزء زکوة و خمس و صوم است و همچنین نیت وضو
و غسل و تیمم چنین است حال در نیت صلوة در همه از جمله شرایط است لکن از شرایط رکنیه است که اخلال
بان سهوا و عمدا مفسد است مبحث هشتم دانسته شد نیتی که معتبر است در تحصیل امتثال همان
قصد بنماز معین است بجهة اطاعت و فرمان برداری الله تعالی شانه همین قدر کفایت میکند در صحت
عمل خواه واجب بوده باشد یا مندوب و خواه ادا باشد یا قضا و تعرض بان صفات لازم نیست
لکن هرگاه کسی متعرض این صفات شود خالی ازین نیست یا متعرض صفتی شده که موصوف متصف بان
میباشد مثل وجوب در واجب و استحباب در مستحب و ادا در ادا و قضا در قضا و هکذا یا نه بلکه در
نیت متعرض صفتی شده که منوی متصف بخلاف انست مثل قصد استحباب نمود در واجب
و بالعکس و قصد قضا نمود در ادا و بالعکس شکی در صحت در قسم اول نیست و اما قسم ثانی پس ان
پس این مقصود بچند صورت میشود اول انست که بطریق اشتباه متعرض خلاف شده یعنی
معتقد انست نماز ظهر مثلا واجبست یا نماز شب مثلا مستحب است میخواهد نیت وجوب در اول و قصد
استحباب در ثانی نماید لکن اشتباها قصد استحباب در اول و وجوب در ثانی نمود و این قسم شبهه در صحت

ان نیست

در حکم نیت وجوب در مستحب و نیت استحباب در واجب

مبحث نهم

ان نیست اشتباه لسانی مغیر نیست مناط همان اراده قلبیه است دویم انست که مکلف متعرض خلاف
صفت عبادت شده عامدا مثل اینکه با علم مکلف براینکه نماز شب سنت است قصد وجوب در ان
نماید یا با علم بوجوب عبادتی قصد استحباب نماید این ظن انست که صحیح بوده باشد نظر باینکه داعی بر
اتیان ان عبادت همان علم است بصفت عبادت و تعرض خلاف ان شیئی است لغو مثل هرگاه
معتقد این بوده باشد که نماز شب مستحب است یعنی خداوند عالم جل شانه امر بان فرموده لکن مواخذه
بر ترک ان نخواهد فرمود و مقصود مکلف از اتیان ان اطاعت الهی بوده باشد و مع ذالک قصد وجوب نماید
مشخص است درین صورت مراد معنی وجوب که مواخذه بر ترک ان بوده باشد نخواهد بود نظر باینکه منافی
انست که این شخص معتقد انست که خلاق عالم جل شانه مواخذه بر ترک ان نخواهد فرمود و بر معلوم است
اعتقاد عدم مواخذه بر ترک شیئی با مواخذه بعلت ان باهم جمع نمیشود و چونکه مفروض انست که اعتقاد
عدم مواخذه بر ترک ثابت است پس قصد وجوب درین صورت لغو خواهد بود بنا برین منظر بصحت عمل
نمیتواند شد بلی هرگاه کسی معتقد استحباب یا وجوب چیزی بوده باشد و ابراز خلاف ان نمود یا العیاذ بالله
نزد طایفه نماید درین صورت چنین کسی مبدع خواهد بود و سیم مثل ثانی است لکن با جهل بحقیقت حال
باین نحو که نیت وجوب مینماید در مستحب باعتقاد وجوب یا نیت استحباب مینماید در واجب باعتقاد استحباب
درین صورت این شخص مبدع است و عبادت ان باطل خواهد بود پس هرگاه کسی غسل جنابت نماید بقصد
وجوب در صورتیکه ذمه او مشغول بواجبی که موقوف بر غسل بوده باشد نباشد و غسل هم از راه دیگر بر او واجب
نبوده باشد و معتقد اینهم بوده باشد که غسل در نفس بران واجب است و باین قصد اتیان بغسل
نماید ظاهر انست که غسل او باطلست و انچه مذکور شد در عبادات مستقله بود اما اجزای عبادات
پس هرگاه کسی اتیان بقرائت فاتحة الکتاب نماید در نماز بقصد اینکه این قرائت در نماز نافله مستحب
عادت است در حق او که او درین عمل مبدع است پس اثم و عمل محکوم ببطلان خواهد بود و اما نیت
وجوب در جزء مستحب پس ان نیز ظاهر انست که باطل بوده باشد بمعنی که اتیان بجزء مستحب نموده

در بیان نیت وجوب در مستحب یا نیت استحباب در واجب

خواهد بود ولکن حکم بنفی و صلوة مشکل است و حکم بصحت نیز مشکل است ظاهر اینست که باطل بوده باشد
و فرقی که مرحوم شیخ در بیان فرموده ما بین قصد وجوب در مستحب و قصد استحباب در واجب در اول
حکم بصحت فرموده و در ثانی حکم بنفی و در نظر حقیر تمام نیست تفصیل کلام در این مقام مقتضی اینست که گفته
شود نیت صلوة از مکلف بنحویکه مطلوب باشد باعتبار تعرض وجه و عدم آن بچند قسم ممکن است اول
آنست که نیت مینماید که اتیان بنماز ظهر مثلا مینمایم بجهة آنکه خداوند عالم اتیان آنرا بر من واجب
فرموده است بعد از التفات و قصد بمطلب اتیان بتکبیرة الاحرام مینماید در صورت در مقام بیان
اجزاء اشتمال بچهار رکعت حاصل میشود اول است در حین اتیان باجزاء واجبه قصد وجوب نماید چنانچه
در حین اتیان باجزاء مستحبه قصد استحباب نماید دویم آنست که مطلقا متعرض وجوب در اجزاء واجبه
و متعرض استحباب در اجزای مستحبه نشود بلکه قصد قربة مطلقا در جمیع نماید سیم آنست که قصد وجوب
در اجزای واجبه نماید اما در اجزای مستحبه پس اقتصار نماید بقربة مطلقا چهارم عکس این است یعنی قصد
استحباب نماید در اجزای مستحبه و اقتصار نماید در اجزای واجبه بقربة مطلقا و معنی قربة در مقام اینست
اتیان مینمایم این عمل بجهة آنکه رضای خداوند عالم جل جلاله در اتیان باین است عمل در جمیع اقسام
مذکوره محکوم بصحت است اشکالی که در مقام میتوان نمود اینست که نیت وجوب در اتیان اجل
منافات با اشتمال آن بامور مستحبه مشکره جواب از این ممکن است باین نحو اتیان بنماز ظهر
بر مکلف واجب است و او مخیر است ما بین آنکه اتیان نماید بنماز ظهر واجب را بنحویکه منفک از جمیع
آداب و اجزاء مستحبه بوده باشد یا آنکه اتیان نماید آنرا با اجزای مستحبه کلا او بعضا یا نماز
ظهری که با اجزای مستحبه بوده باشد افضل خواهد بود از نماز ظهری که منفک از آن بوده باشد
مثل نمازی که اتیان آن میشود بآن در وقت فضیلت در وقت اجزاء و مکان شریف مثل مسجد و غیر
شریف پس وصف وجوب در نیت بالاضافه بطبیعت نماز ظهر است و مکلف مخیر است در اتیان
مکلف بواجب در ضمن احد فردین و نیت باین نحو نماید که اتیان بنماز ظهر مینمایم بجهة آنکه خلاق عالم

جل شانه

واجبه

جل شانه از او بر من واجب فرموده است و این صادق است در صورتیکه اقتصار نماید در نماز ظهر باجزای
چنانچه صادق است در صورتیکه جمع نماید ما بین اجزاء واجبه و مستحبه و این مستلزم این نیست در
صورتیکه منظور مکلف در حین نیت اقتصار بامور واجبه بوده باشد اجزای مستحبه در آن جزء مطلقا
منوی نبوده باشد چنانچه وجه آن بعد از اندک تأمل ظاهر میشود و جواب اشکال در صورتی متوجه است که
منظور مکلف این باشد که اتیان بنماز ظهر نماید با اجزای واجبه و مستحبه و اتیان چنین منوی را متعلق نماید
بوجوب باین نحو که این نماز ظهری که با اجزای واجبه و مستحبه است اتیان مینمایم بعلت واجب بودن آن
بر من و بعبارت دیگر انفع در مقام ایراد فرض میکنیم که کسی عادت او مستمر شده که اتیان بنماز ظهر مینماید
با آداب و سنن اگرچه بعض از آداب و سنن بوده باشد چنانچه غالبا چنین است و قبل از نیت نماز در زمان
او چنین است که اتیان نماز را باین نحو نماید و منوی او در مقام نیت چنین نماز است و در مقام نیت اشاره
مینماید بچنین نمازی که اتیان بآن مینمایم بجهة آنکه بر من واجب است بنابرین ایراد وارد است بلکه حکم بصحت
در چنین صورت خالی از اشکال نیست نظر باینکه نماز منوی او مرکب از امور واجبه و مستحبه مردد است
پس حکم بر آنکه اتیان چنین نمازی بر من واجب است صحیح نیست پس نیت واجب در غیر واجب نظر
باینکه نماز باین کیفیت واجب نیست پس نیت باین نحو صحیح نخواهد بود و اما نیت باین نحو که ذکر کردیم
مطلق ایراد بر آن وارد نمیشود با وجود این اولی آنست در صورتیکه مقصود مکلف اقتصار باجزای
واجبه بوده باشد متعرض وجوب مطلقا نشود بلکه چنین قصد نماید که من اتیان بنماز ظهر مثلا مینمایم بجهة
اطاعت و فرمان برداری خداوند جل شانه بلی اشکالی در مقام از راه دیگر میتوان نمود بیان آن
اینست که عمل حین نیت میباید معین بوده باشد اجزای واجبه نماز نسبت بغالب اشخاص معلوم
و ملحوظ حین نیت هم هست اگرچه بعنوان اجمال بوده باشد و اشکالی که هست در اجزای مستحبه است
و منوی بنابر آنچه مذکور شد مرکب از اجزای واجبه و مستحبه است پس میباید حین نیت چنانچه اجزای
واجبه نماز بطریق اجمال ملحوظ است مقداری از اجزای مستحب نماز نیز [illegible] مرکب از هر دو است ملحوظ

باشد تا تعیین منوی متحقق شود ملخص آنکه باین نحو حاصل میشود که مکلف برخود قرار دهد مقداری معینی
از آداب و اجزای مستحبه را منضم نماید با اجزای مستحبه مثلا استعاذه قبل از قرائه در رکعت اولی
و تکبیرات رکوع و سجود و رفع ید در حوال تکبیرات باسرها و اتیان سه ذکر در رکوع و سجود بعلاوه
ذکر واجب و اتیان صلوات در هر یک از رکوع و سجود و بعد از فراغ از ذکر و هکذا الی آخر الصلوة
بنابرین منوی در نظر او متشخص معین خواهد بود و ملحوظ است بجمیع اجزائه مجملا در حین نیت
اشاره مینماید بچنین عمل که اتیان بآن مینمایم بجهة تحصیل اطاعت و فرمان برداری و چنین
نیت محتاج بمعهودیة عمل است و آن بنحو مذکور متشخص است بعد از آنکه نظم کلام باین مقام رسید
تنبیه بدو مطلب مناسب است اول آنست بعد از آنکه معهودیة عمل بنحو مذکور متحقق شد و منوی
مکلف در حین نیت چنین عمل معهود شد آیا بعد از شروع نمودن بچنین عمل منوی معین است
بهمه آنچه بعنوان اجمال منوی شده اتیان نماید یا نه مثل آنکه معهود در نظر مکلف این بود
که در رکوع مثلا سه ذکر و صلوات نماید و در حین نیت منوی او چنین نمازی بود بعد از عزم باتیان
چنین عمل و تعلق نیت بآن شروع بنماز نمود میتواند در زمان رسیدن در رکوع اقتصار ببعض
آنچه ملحوظ بود نماید بعد از قطع بر آنکه اخلال بواجب جایز نیست و منافی با حصول امتثال است
کلامیکه هست درین است آیا در چنین صورت اقتصار بذکر واجب و اخلال بذکر مستحب جایز است
یا نه میگوئیم حکم در مسئله مبتنی برین است که نیت اتیان بواجب بکیفیت مخصوصه آیا معین
او هست که بهمان هیئت و کیفیت اتیان شود یا نه ظاهر ثانی است نظر باینکه دلیلی که دلالت
کند بر آنکه نیت معین است در امثال این مقام نداریم ظاهر اینست که اشکال در جواز اقتصار
ببعض آنچه منوی او بوده از اذکار مستحبه میتوان نمود یا نه مثل آنکه در مثال مفروض اقتصار بصلوة
نماید و اخلال بدو تسبیح مستحب نماید و اخلال بصلوة نماید یا اخلال بیک تسبیح نماید و جمع
ما بین یک تسبیح مستحب و صلوات نماید ظاهر اینست که نیت را مدخلیتی در عدم جواز آنچه مذکور

شد باشد

شد باشد بمعنی که نیت معینی منوی نشود بلکه مرجع مستندی است که مثبت رجحان امور
مستحبه است اگر کیفیت خاصه است تعدی از آن نتواند نمود مجملا مرجع درین باب مستند امور
مذکوره است عمل بمقتضای آن جایز و تعدی از آن غیر مجوز در مثال مذکور اتیان بصلوة با اخلال
بدو ذکر مستحب بلا اشکال است و ظاهر اینست اخلال بیک تسبیح مستحب و اتیان بذکر با صلوة و عدم
آنهم جایز باشد و همچنین است حال در ذکر سجود **مطلب دوم** در تعدی از منوی است بزیادتی معهود
مثل آنکه معهود نزد مکلف در نماز کیفیت معینه بود در مقام عزم باتیان آن نیت متعلق شد بهمان
کیفیت معهوده مثل آنکه در ذکر رکوع و سجود اقتصار بسه ذکر مثلا نماید و بنای عزم بود تا برکوع رسید
آیا میتواند علاوه بر آن اتیان نماید مثل آنکه اتیان به پنج ذکر نماید یا آنکه دعا در رکوع قبل از ذکر منظور
او نبود در حین وصول برکوع میخواهد خوانده باشد و همچنین دعای بعد از رفع راس از رکوع ظاهر اینست
همه اینها جایز و بلا عیب باشد و همچنین قنوت علاوه از آنچه در نظر او بود میتواند بلکه عدول از آنچه حین نیت
منظور او بود بغیر آن نیز جایز و بلا عیب است مجملا جمیع اینها بلا عیب است مگر اجزای واجبه که تعدی از آنها بزیاده
و نقصان هیچیک جایز نیست **قسم دوم** آنست که در مقام نیت مطلقا متعرض وجوب نشود
خواه منظور او این باشد که اقتصار نماید در نماز باجزای واجبه آن یا جمع نماید ما بین اجزای واجبه
و مستحبه کلا او بعضا بلکه مقصود همان محض اطاعت بوده باشد ظاهر اینست که این قدر کفایت کند در صحت
عمل که مذکور شد این در ثانی یعنی در صورتیکه مقصد جمع ما بین اجزای واجبه و مستحبه بوده باشد بعضی
جهات اسلم خواهد بود ثالث آنست که قصد وجوب و استحباب نماید وجوب نسبت باصل صلوة
و استحباب نسبت بفرد باین نحو اتیان بنماز واجب مینمایم بجهة واجب بودن آن در ضمن
این فرد اکمل بجهة فضیلت و رجحان و استحباب آن هر دو بجهة اطاعت و فرمان برداری نظیر
اتیان بنمازهای واجبی را بجماعت این نیز بلا عیب است بلکه اسلم از بعضی ایرادات سابقه است
لکن این مثل بعض آنچه سابق مذکور شد در صورتی میشود که امتیاز ما بین اجزاء واجبه نماز و

اجزای مستحبه ادا نموده باشد و اما در صورت عدم امتیاز مابین صنفین مشخص است که این قسم مقصد
نشود بعد از آنکه نظم کلام باینجا رسید مناسب اینست عنان قلم را در تحقیق این مسئله جولان داده شود
پس میگوئیم آیا بر مکلف واجب است امتیاز مابین صنفین قبل از شروع در نماز یا نه و بر فرض وجوب
آیا شرط صحت نماز هم هست یا خیر ممکن است استدلال کرده شود در اثبات عدم در هر مقام بآنچه اصحاب
رضوان الله علیهم بتلقی بقبول فرموده اند در روایت شده از مفخر عالم و فخر بنی آدم علیه و آله صلوات الله الملک
القائم که فرموده در مقام بیان صلوا کما رأیتمونی اصلی و وجه دلالت آنست که آنجناب در مقام تعلیم است
بجهة امتثال امرها فرموده بعد از آنکه در مشهد ایشان نماز فرموده اند و ایشان مشاهده نموده اند اقوال
و افعال صادره از آن مقتدای عالم را ایشان نماز نمایید باین کیفیت که دیدید که از من صادر شد مخفی
که این کلام از آن ستوده درگاه خلاق انام جل جلاله صادر شد اگرچه تعلیم معلوم است از اصل مشاهده
فعل میسر اند موصل بوجه جمیع اجزای آن بوده باشد بلکه از مشاهده مشخص نمیشود مگر اصل اقوال و افعال
بکیفیت و هیئت مخصوصه و احتمال آنکه فعل آن سرور عالم در آن وقت منحصر بود در امور واجبه کانه قطعی
الفساد است و اگر مخاطبین باین خطاب کلا قبل از این خطاب عالم بماهیة نماز بوده اند و امتیاز
مابین اجزاء واجبه نموده بر زائد حاجت باین خطاب نبود پس مقتضای این خطاب از آن مستطاب
آنست که علم بماهیات اجزاء نماز و وضع آنها بهیئت معهوده کفایت مینماید در حصول امتثال
اگرچه عالم بوجه آنها از حیثیت وجوب و استحباب نبوده باشد و بهر المطلقا نظیر این حدیث است
در استفاده این مرام حدیث مشهور از حماد بعد از آنکه بشرف سعادت درک خدمت کاشف الاسرار
و الدقایق امام جعفر صادق علیه السلام مشرف گردید حضرت فرمودند تحسن ان تصلی یعنی ای حماد
ایشان نماز خوب میتوانی بعرض آن سرور رسانید من در حفظ دارم کتاب حریز را که در نماز تصنیف فرموده
گویا مقصود حماد این بود که اهتمام من در امر صلوة باین قدر است که یک کتاب را که حریز در صلوة
تصنیف نموده ضبط نموده ام حضرت فرمودند لا علیک برخیز نماز کن حماد گفت ایستادم در حضور

[illegible]

شروع کردم بنماز بعد از آنکه برکوع و سجود رفتم حضرت فرمودند ای حماد خوب نماز میکنی با تغیر
و توبیخ فرمودند چه بسیار قبیح است بمردان شما که شصت سال یا هفتاد سال از عمر او میگذرد و یکنماز
با حدود و آداب تمام ایشان نمی نماید حماد نقل کرده بعد از آنکه این عتاب را از آن سرور عالیجناب شنیدم ذلت
و خجلت بر من بسیار روی داده شد عرض کردم خداوند عالم مرا فدای تو گرداند نماز را تعلیم من فرما حضرت در آن
وقت ایشان نماز رو بقبله کرده نماز فرمودند با آداب و شرائط بسیار بعد از فراغ فرمودند ای حماد مثل این نماز
بعمل آور وجه استدلال باین حدیث در اثبات مرام ظاهر میشود از آنچه در حدیث اول مذکور شد بنا بر این
میگوئیم هرگاه کسی پشت سر فقیه معتمدی ایشان نماز نمود و جمیع افعال و اقوال و هیئات را از آن اقتدا نمود
و اعتقاد نمود که ایشان نماز باین کیفیت مبرء ذمه و محصل امتثال است مطلقا امتیاز مابین
واجبه و مندوبه نمود در مقام نیت اقتصار نمود بقربت مطلقه مثل آنکه نماز میخوانم بجهة اطاعت
خداوند عالم جل شانه و ایشان نمود بهمان هیئت که از آن مجتهد مطاع مشاهده نموده بود این
کفایت در حصول امتثال از او میکند اگرچه تفرقه مابین امور واجبه و مسنونه نکرده باشد بلی
چیزیکه قابل است در این مقام کسی متمسک شود در لزوم امتیاز مابین صنفین احکام سهو و شک است
تقریر آن اینست حکم اجزای واجبه در صورت سهو اینست که هرگاه متذکر شد بجزء منسی ما دامیکه
داخل در رکن بعد از آن نشده لازم است عود نموده ایشان منسی نموده بعد از آن اعاده ما بعد نموده
نماز را اتمام نماید قطع نماز در چنین صورت جایز نیست و اگر متذکر بعد از دخول در رکن بوده باشد اگر
آن منسی واجب رکنی است نماز باطل و استیناف آن لازم است و اگر واجب غیر رکنی است نماز
صحیح و ابطال آن جایز نیست و اگر آن منسی جزء مستحب بوده باشد در جمیع احوال عود بآن بعد از
تجاوز از محل آن جایز نیست خواه داخل رکن بعد از آن شده باشد یا نه مثلا فرض میکنیم تسمیه را
در اول حمد یا اول سوره فراموش نموده بعد از فراغ از سوره متذکر شد در این صورت اگر تسمیه در آنجا واجب است
لازم است عود نموده تدارک نماید و اگر مستحب است حرام است عود بآن و هم چنین استعاذه در اول

[illegible]

* قصد نزد کدمن [illegible]

حمد در رکعت اولی و نخواندنها بنابر این امر مشخص در این صورت مردد است مابین واجب و حرام و تفصی
از این نیست مگر امتیاز مابین صنفین امتیاز مذکور لازم است من باب المقدمه الا آنکه در تقاسیم
معلوم شود دانست که این مبتنی است بر وجوب مقدمه واجب و این اول کلام است بر فرض تسلیم
کلام بر وجوب مقدمه در صورتی است که ذی المقدمه واجب بوده باشد و این در محل کلام متحقق
نیست نظر بآنکه مفروض اینست هرگاه بعد از این چنین سهوی در نماز واقع شود چنین خواهد شد
و بر فرضیکه تسلیم شود کسی قاطع شود بآنکه بچنین امری در بعضی از صلوات آتیه مبتلی خواهد شد از
قبیل شبهه غیر محصوره خواهد بود اجتناب از آن واجب نخواهد بود پس آنچه مذکور شد در اثبات
وجوب از این است اما مقدمه واجب ظاهر اینست که واجب است و این مشهور و معروف مابین
فقهاست و لهذا در کتب استدلالیه و فقهیه بر متتبع ظاهر میشود که این محل انکار نزد ایشان نیست
بلکه ظاهر میشود از مباحث مشکره در کتب فقهیه که از جمله امور مسلمه است و بر فرض تسلیم نزاع
در وجوب شرعی است و اما وجوب بمعنی لابدیه محل تامل نیست و همین قدر کفایت میکند در محل
کلام و اما حکایت آنکه قول بوجوب مقدمه بعد از وجوب ذی المقدمه است پس این کلام بر وجه اطلاق مسلم
نیست بلکه محتاج بتفصیل است چنانچه در مطالع الانوار در این مبحث بیان نموده ایم حاصل مطلب است
که این کلام مسلم است در صورتیکه تحصیل مقدمه بعد از ثبوت امر بذی المقدمه ممکن بوده باشد و اما هرگاه
چنین نبوده باشد مثل آنکه مکلف معتقد اینست بعد از این تکلیفی بر او واجب خواهد شد و حال تمکن
از تحصیل مقدمه او هست و عالم است بر آنکه بعد از ثبوت وجوب متمکن نخواهد شد در این صورت عقل
قاضی است بر لزوم تحصیل مقدمه و ترک آن با چنین اعتقاد مذموم است نزد عقلا مثل آنکه فرض کنیم
قبل از زوال کسی متمکن از آب بجهة وضو هست و عالم است بر آنکه بعد از تحقق زوال متمکن از آب
و تراب مباح بجهة وضو و تیمم نخواهد بود در این صورت میگوئیم ضبط آب بجهة طهارت بعد از زوال در حق
او لازم است بلکه اشکال میتوان نمود در صورت اعتقاد از تمکن تراب بجهة تیمم و سقوط تکلیف الصلوة

از فاقد

از فاقد الطهورین در صورتی مسلم است که باختیار خود خود را فاقد الطهورین نماید و اما حدیث شبهه غیر محصوره
در این مقام صحیح نیست بلکه آن را تحت شبهه محصوره داخل است نظر بآنکه غالب اینست در عرض
چند یوم غالب اشخاص منفک از شک و سهو نمیشوند بعلاوه ممکن است استدلال کرده شود
در اثبات مرام یعنی وجوب امتیاز از آن بوجه دیگر اگرچه مبنای این نیز همان است که مذکور شد
بیان آن اینست که گفته شود بعد از تحقق سهو بنحویکه مذکور شد امر این شخص مردد خواهد بود مابین
وجوب و حرمت اگر دعوی قطع بتحقق موجب این در مدت قلیله نشود لا اقل مظنون التحقق است
احتراز از این ضرر مظنون واجب است و این نمیشود مگر بامتیاز مابین صنفین پس امتیاز مابین
آنها لازم خواهد بود و مخفی نماند آنچه از وقف و استدلال ظاهر میشود وجوب شرعیست نه شرطی بنا بر این
هرگاه کسی امتیاز مابین اجزای واجبه و مستحبه نماز ننموده و ایشان نماز نمود و در نماز سهوی از او واقع نشد
ظاهر اینست نماز صحیح و اعاده آن واجب نباشد بحث خامس در بیان معنی قربت است که متعارف
شده اخذ آن در نیت بدانکه دانسته شد از مباحث سابقه آنچه معتبر است در صحت نماز همانقدر است
که اشاره بمنوی معین نموده قصد نماید که ایشان بآن مینمایم بجهة اطاعت و فرمان بردار خلاق عالم
جل شانه ممکن است مراد از قربت معتاده در نیت همین معنی بوده باشد حقائق در صحت این نیت
لکن تطبیق بلفظ بر این محتاج به تشبه است پس میگوئیم قول مصلی اصلی فرض الظهر لوجوبها قربة الی الله
مشتمل بر دو علت است یکی لوجوبها و دیگری قربة الی الله لوجوبها علت ایشان الصلوة ظهر است و قربة
الی الله علت ایشان الصلوة واجبه معنی کلام بنا بر این چنین خواهد بود من ایشان نماز ظهر مینمایم بجهة
واجب بودن آن نماز بر من و ایشان نماز واجب مینمایم بجهة اطاعت و امتثال امر الهی جل شانه
پس تعلیل اول بجهة ایشان نماز ظهر است مثلا و تعلیل ثانی بجهة ایشان فعل معلل بعلت اول و حکمت
قربة الی الله عطف فرموده باشد بر محل لوجوبها باسقاط عاطف بنا بر این هر دو علت خواهد بود بجهة معلول
واحد لکن تکلف در آن ظاهر است و ممکن است که مراد از قربت همین معنی بوده باشد بلکه مراد تحصیل قرب

در بیان معنی قربت

بحث [illegible]

بدرگاه احدیت جل شانه بوده باشد پس مناسب در این مقام اینست که چنین شود یعنی قرب بجناب
احدیت که مدلول در کتاب و سنت مستفیض شده و مطلوب و مرغوب فیه در ادعیه و مناجاتهای صادره
از ائمه اطهار صلوات الله علیهم بیان شود میگوییم قرب در لغت و عرف بمعنی نزدیک شدن چیزی است
بچیزی و قرب چیزی بچیزی یا بحسب ذات است مثل آنکه گفته شود فلان عالم قریب العصر امام بوده یعنی مابین
عصری که امام علیه السلام در آن ظاهر بوده و عصری که این شخص در آن موجود بوده چندان امتدادی
نداشت و یا قرب در مکان است مثل اینکه گفته میشود فلان ماموم قریب با امام ایستاده است یعنی
فصل چندانی مابین مکانی که امام در آن ایستاده است و مکانی که این شخص ماموم ایستاده است نیست
اراده هر یک از این دو معنی که مذکور شد نسبت بخلاق عالم جل شانه محال است وجه آن ظاهر است
اما اول بجهة آنکه در الصورتا است که زمان ظرف وجود شخصی بوده باشد در وقتی و بعد از آن ظرفیت
منقضی شود بعد از آن دیگری موجود شود قبل از آنکه امتداد چندانی متخلل شده باشد مابین انقضای
اولی و وجود ثانی در بنوقت گفته میشود این شخص قریب است با قبل در زمان مستحیل است این معنی
در حق ذات اقدس ممتنع است و اما قرب مکانی پس بجهة آنکه این در حق اجسام است تعالی الله
عن ذلک علوا کبیرا پس قرب عباد بخداوند عالم جل شانه که مطلوب در ادعیه و مناجاتهای
اهل مناجات است بیکی از دو معنی ممکن است حمل شود اول قرب تذکر و حال است بیان
این مطلب اینست هرگاه کسی متذکر خداوند عالم جل شانه بوده باشد بمقداریکه متذکر است نزدیک
بخداوند عالم هر قدر که تذکر او بجناب احدیت بیشتر است قرب او بجناب اقدس بیشتر است هرگاه
تذکر او کمتر است و هرگاه بمرتبه رسید که دوام تذکر بجهة او بوده باشد این منتهای مرتبه کمال و غایت
مرتبه سعادت است و باینست اشاره در دعای کمیل وهب لی الجد فی الاتصال بجد منک وادنو
منک دنو المخلصین ان تجعل اوقاتی فی اللیل والنهار بذکرک معمورة و بخدمتک موصولة معنی
دویم قرب صفات و کمال است توضیح این مطلب اینست که گفته شود ذات اقدس تعالی
شانه

در بیان تحقیق معنی قرب عباد بخداوند عالم جل شانه

شانه در غایت مرتبه کمال و عزت است و جامع جمیع محاسن و محامد است و معری است از جمیع
شوائب نقصان و قصور و بری است از قاطبه معایب و مقابح و دور و بنده در نهایت مرتبه خست
و نقصان و متصف است بصفات ذمیمه و طغیان لکن مامور است باینکه رفع نقایص از خود نماید
مجتنب از مقابح و مفاسد و محترز از معایب و مناقص بوده باشد و قرین بصفات حسنه و خصال
حمیده شود چنانچه مستفاد از قول فخر عالم و مفخر بنی ادم علیه و آله الاف التحف من الملک
العالم که فرموده است تخلقوا باخلاق الله پس جاهل نظر بتضاد مابین جهل و علم در غایت بعد است
از جناب احدیت و بمقدار ازاله جهل و اتصاف بصفت علم نزدیک میشود بخلاق عالم و همچنین است
ظالم و بخیل باعتبار اتصاف بصفت ردیه ظلم و بخل در کمال دوریست بدرگاه بارفعت جناب مقدس
تعالی پس بمقدار تخلیت از صفت ظلم و بخل و اتصاف بصفت حسنه عدالت وجود باین سبب نزدیک
میشود به پروردگار عالم جل جلاله بعد از اینکه این مطلب مشخص شد میگوییم ممکن است یکی از این دو
معنی که مذکور شد اراده شود از قرب ماخوذه در نیت اما اول پس این با بنا راجع میشود که من
اتیان بنماز میکنم بجهة آنکه نماز موجب قرب و نزدیک بنده میشود بدرگاه احدیت یعنی تذکر عبادت
بدرگاه الهی و اما ثانی پس باین طریق میشود که من اتیان بنماز مینمایم بجهة قرب بجناب احدیت نظر
باینکه این نماز موجب تنحی از مقابح و مناقص و باعث تحلی بصفات حسنه است باین جهة اتیان با آن
مینمایم ظاهر اینست که اراده هر یک از معنیین که بوده باشد از قرب ماخوذه در نیت عیب نداشته
باشد بلکه ارجح است نسبت ببعض احتمالات سابقه چنانچه بعد از تامل در ادله سابق بیان شده ظاهر
میشود و کلام در بعد از علت بنحویکه در سابق بیان شد وجه ذکر لام در اول و عدم ذکر آن در
ثانی است که در نحو مقرر شده حذف لام در مفعول له است در وقتی جایز است که فاعل مفعول له
متحد باشد با فاعل فعل معلل به و این شرط در تعلیل ثانی متحقق است دون اول باین سبب تعلیل

اول با لام مذکور شد و ثانی با عدم لام یعنی بالنصب فی قولهم الحاکی عن النیة القلبیة اصلی فرض صلوة
الظهر لوجوبها قربة الی الله نظر باینکه وجوب وصف صلوة است که مفعول به اصلی است و فاعل اصلی
معلوم است که مکلف است پس فاعل مفعول له با فاعل فعل معلل به متعدد است بخلاف قربة
الی الله که فاعل در هر دو متحد است نظر باینکه معنی اینست که من اتیان بنماز ظهر میکنم بجهة
نزدیک شدن من بدرگاه احدیت بنابر دو معنی که حال مذکور شد و بهر دو معنی فاعل مفعول
له و فاعل فعل معلل به متحد است بدانکه اضافه صلوة در اصلی صلوة الظهر در اصل ممکن است اضافه
لامی بوده باشد نظر باینکه معتبر در اضافه لامی همان افاده اختصاص است و این معنی در این مقام متحقق است
و همچنین صلوة العصر و صلوة المغرب و صلوة العشاء و صلوة الفجر لکن در مقام مجموع مضاف و مضاف الیه
اسم شده بجهة چهار رکعتی که واجب میشود بر مکلف بتحقق زوال شمس مقدم بر صلوة دیگر در حضر یا بجهة دو رکعتی
که واجب میشود بر مکلف در همین وقت در سفر و هم صلوة العصر اسم شده بجهة چهار رکعتی که واجب میشود
بعد از آن در حضر و دو رکعتی که بعد از آن است در سفر و همچنین حال در تتمه صلوة پس معنی اصلی صلوة الظهر اداء
لوجوبها قربة الی الله اینست که من اتیان مینمایم بنماز ظهر ادائا مینمایم بجهة واجب بودن آن بر من و بجهة
اطاعت و امتثال امر الهی جل شانه بنابرین هرگاه اشاره بواجب بطریق توصیف شود نه بطریق
علیت انسب خواهد بود باین نحو که اصلی صلوة الظهر الواجبة اداء قربة الی الله تعالی بدانکه فخر المحققین
در رساله فخریه در نیت نماز ظهر این نحو ذکر فرموده اصلی صلوة الظهر بان اوجد القیام والنیة
والتکبیرة الاحرام من قراءة الحمد والسورة والرکوع والذکر فیه مطمئنا بقدره و رفع الرأس منه
مطمئنا ثم السجود ثانیا کالاول ثم رفع الرأس منه و هکذا فی الباقی الا ان اسقط تکبیرة الاحرام
مما عدا الاول و اسقط السورة عن الاخیرتین و ازید التشهد بین بعد الثانیة والرابعة بعد التسلیم و اوقع
فی الجمیع اداء لوجوبه قربة الی الله اگر مراد اینست آنچه مذکور شد مستبعد است این نیت باین تفصیل
ملحوظ شود این لزومی ندارد قطعا بلکه همان قصد نماز ظهر که مستلزم التفات اجمالی است باجزای

ان

آن کفایت مینماید در صحت نماز و علاوه برین ضرور نیست بلکه گاه است منجر میشود بوسوسه
پس اجتناب اولی خواهد بود و مخفی نماند از آنچه در سابق بیان شد ظاهر شد که حکم باینکه اول
افعال نماز نیت است مسامحه است بلکه این کلام بنابر اصطلاح اشخاصی است که نیت را جزو نماز
میدانسته اند پس بنابر تحقیق اول افعال نماز قیام است و لکن چونکه بنای کلام در اول بنابر
جزئیت نیت گذارده شد میگوییم دویم از افعال نماز قیام است و تنقیح مطلب محتاج است
بایراد کلام در چند مبحث اول در تقسیم قیام ثابت در اثنای نماز است بدانکه قیام
در اثنای نماز بر چند قسم است اول واجب رکنی است و آن قیامی است که در ضمن تکبیرة الاحرام
ام بوده باشد و همچنین قیام متصل برکوع دویم قیام واجب غیر رکنی مثل قیام در ضمن قرائت
یم حمد و سوره و قیام بعد از رفع راس از رکوع سیم قیام مستحب مثل قیام در ضمن اذکار مستحبه مثل
قیام در تکبیرات مستحبه و ادعیه استفتاحیه در حال استعاذه و قنوت و نحو اینها چهارم قیام
مباح است و آن قیامی است بعد از فراغ از ایات حمد و سوره و علاوه از قدر ضرورت اتصال
در هیچیک از این اقسام نیست مگر قیام متصل برکوع پس باید دانست که مراد از قیام متصل برکوع
قیامی است که از آن منتقل برکوع شرعی پس مراد از قیام متصل برکوع مطلق قیامی که بعد
از فراغ از قرائت بوده باشد نیست و همچنین قیامی که از آن منحنی میشود نیست بلکه مراد از آن
اول قیامی است که از آن منتقل میشود برکوع شرعی ثمره این قید در چند موضع ظاهر میشود اول
آنکسی که منحنی شد بقصد سجود قبل از بلوغ جبهه بمحل سجده متذکر شد که رکوع را عمل
نیاورده است در اینجا میگوییم که لازم است که راست بایستد بعد از آن برکوع رفته بعد از اتمام
رکوع رفع راس از رکوع نموده اتمام نماز نماید پس هرگاه راست نشود نماز او باطل خواهد بود

دویم از افعال صلوة قیام است

در تقسیم قیام ثابت در اثنای نماز

در تحقیق قیام متصل برکوع

در بیان ثمره تقیید قیام بمتصل برکوع

اگر خود را بهیئت راکع برساند وجه بطلان نماز اخلال قیام متصل برکوع است دویم آنست هرگاه کسی
منحنی از قیام شد بقصد رکوع در بنوقت متذکر شد که اخلال بقرائت سوره مثلا نموده پس اگر بحد رکوع
شرعی رسیده باشد عود بجهة تدارک منسی جایز نیست نظر باینکه عود مستلزم زیادتی رکن است یا
قیام متصل برکوع و دیگری رکوع و حد رکوع شرعی عبارت از انحنائیست که متمکن بوده باشد از رسانیدن
دو دست بر دو زانو و اما هرگاه متذکر شود منسی قبل از بلوغ بآنحد در آنوقت لازم است که عود نماید
بجهة تدارک منسی نظر باینکه این تذکر قبل از دخول در رکن است پس عود مستلزم زیادتی رکن نخواهد بود
و هرگاه قیام متصل برکوع قیامی بود که از آن بقصد رکوع منحنی شود مطلقا اگرچه بحد رکوع شرعی نرسد
سهو ایست عود در چنین صورت بجهة تدارک منسی جایز نبوده باشد و از این قبیل است هرگاه منحنی
شود بقصد رکوع و قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد که اخلال بقنوت نموده در اینصورت عود
بجهة تدارک قنوت منسی جایز بلکه مستحب است قال شیخنا الشهید قدس الله روحه العقید فی البیان
یرجع الناسی للهوی الی الرکوع ما لم یتم فیقضیه بعده سیم از مواضع مذکوره آنست کسی منحنی شد بقصد
رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع شرعی متذکر شد که رکوع را بعمل آورده و نشست بقصد سجود در اینصورت
ظاهر اینست که نماز او صحیح بوده باشد نظر باینکه این زیادتی سهوا رکن نیست پس زیادتی آن مضر
صحت صلوة نیست و اگر قیام متصل برکوع آن قیامی بود که از او بقصد رکوع منحنی شده باشد علیایست
حکم ببطلان شود در صورت مفروضه چهارم از مواضع مذکوره آنست که منحنی شد بقصد رکوع و قبل از بلوغ
بحد رکوع شرعی غافل از رکوع شد یا معتقد این شد که رکوع را بعمل آورده و نشست بقصد سجده در بنوقت
متذکر شد که رکوع را بعمل نیاورده بوده است در اینصورت میگوئیم لازم است بایستد الوقت منحنی
شود بقصد رکوع و عود بهیئت رکوع کفایت نمیکند نظر بعدم صدور قیام متصل برکوع مبحث دویم
واجب است قیام بعنوان استقلال یعنی در حال قیام استناد و اعتماد بچیزی جایز نیست و

حال منقضی اینست که گفته شود قیام بچند نحو متصور میشود اول آنست که بایستد بنحویکه بدن او ملاصق
بهیچ چیز نبوده باشد دویم آنست که بایستد و بدن او ملاصق دیواری یا چیز دیگر بوده باشد لکن
همان محض ملاصقه بوده باشد مطلقا القای ثقل بدن را بر آن ننموده باشد سیم آنست ملاصقه
و اعتماد و القای ثقل بدن فی الجمله بوده باشد لکن بنحوی نبوده باشد که اعتماد تامی بر آن نموده
باشد چهارم آنست که ایستاده با اعتماد و استناد بچیزی بحیثیتی که اگر آن چیز برداشته شود غفلة
آن شخص بیفتد لیکن در قسم اول نیست بلکه اکمل و اسلم اقسام است و همچنین است قسم ثانی آن
محل کلام نباید بشود و اما قسم ثالث پس آنچه از کلمات جماعتی از اجله اصحاب ظاهر میشود آنست
که آن نیز مضر بصحت صلوة نیست نظر باینکه تفسیر استقلال و نموده اند باینکه اعتماد و استناد
ننموده باشد بحدیکه اگر مستند الیه زایل شود غفلة آن شخص بیفتد بنابرین محل کلام قسم چهارم
خواهد بود مشهور مابین فقها عدم جواز آنست نقل کرده اند از حلبی که قائل شده بکراهت جماعت
از متاخرین علما اگرچه اختیار آن نموده اند لکن این قول ضعیف است پس چنین اعتمادی در حالت
قدرت و اختیار جایز نیست بلکه احتیاط مقتضی اجتناب از مطلق اعتماد است اگرچه باین حد
نبوده باشد اما هرگاه متمکن از قیام بعنوان استقلال نبوده باشد پس در اینصورت جایز است
قیام با اعتماد بلکه متعین است عدول از آن بقعود جایز نیست اگرچه متمکن از قعود بطریق استقلال
بوده باشد پس قیام استنادی مقدم است بر قعود اگرچه قعود استقلالی بوده باشد و اگر متمکن
از قیام استقلالی در بعض احوال نماز بوده باشد و متمکن از قیام استنادی در بعض دیگر لازم است
اقتصار بمقدور بودن پس با تمکن از قیام استقلالی در بعض احوال صلوة عدول از استقلال باستناد
جایز نیست محصل کلام آنست که مسئله مفروضه بچند صورت میشود اول آنست که متمکن از قیام بعنوان
استقلال است در جمیع احوال نماز شبهه در لزوم رعایت آن نیست دویم آنست که متمکن از قیام
استقلالی نیست در هیچ حال از احوال نماز در اینصورت در بعض دیگر در اینصورت لازم است که جمع مابین

هر دو نماید قیام استقلالی در مقدور و استنادی در غیر مقدور خواه هر دو اینها در رکعتی بوده باشد یا هر یک
در رکعتی در صورت اول قیام استقلالی و استنادی هر دو در رکعتی خواهد بود و در ثانیه هر یک در رکعتی
احتمالی در اینجا هست کلامیکه در این مقام است اینست هرگاه کسی معتقد این بوده باشد که هرگاه اختیار
قیام استقلالی کند در بعض احوال نماز محتاج خواهد بود یا عدول از استقلال باستناد در اینصورت
جایز خواهد بود یا نه ظاهر اینست که جایز نبوده باشد پس لازم است با تمکن از قیام استقلالی آن را
اختیار نماید اگرچه معتقد این بوده باشد که با اختیار آن محتاج خواهد شد بقعود در بعض احوال آن
مبحث ششم در بیان وجوب اعتماد است بهر دو پا در حالت قیام یا عدم وجوب بدانکه این مطلب
منقسم بر چند قسم میشود اول آنست که اعتماد بهر دو کند بنحو واحد یعنی که القای ثقل بدن نماید
بهر دو بطریق مساوات ظاهر اینست که این نبوده باشد دویم آنست که حامل ثقل بدن احد رجلین
بوده نه دیگری این قسم ظاهر اینست که جایز نبوده باشد سیم آنست که حامل ثقل بدن هر دو پا بوده یا
خواه بطریق مساوات بوده باشد یا مختلف ظاهر اینست که این قسم لازم بوده باشد بنابرین احتمالی
نه بطریق مساوات دویم آنست که چنین بوده باشد لکن بالاختلاف باین نحو که القای ثقل بدن
بپای راست بیشتر آمد اخته باشد نسبت بپای چپ سیم عکس اینست ظاهر اینست که همه جایز بوده
باشد خواه کل اینها در نماز واحد بوده باشد بلکه در رکعت واحده یا در نمازهای متعدده پس قیام
مسئله متعدد و است اول آنست که بکل نماز نماید با القای ثقل بدن بپای راست بیشتر سیم مثل
اینست لکن باز با القای ثقل بدن بپای چپ زیادتر چهارم جمع مابین دو قسم اینست در نماز واحد
پنجم جمع مابین هر سه است در آن خواه هر یک در رکعتی بوده باشد یا کل در کل رکعات یا الا
ظاهر اینست در هیچ یک حرجی نبوده باشد مبحث چهارم در بیان عدول از قیام است بقعود
بدانکه هرگاه کسی متمکن نبوده باشد از قیام نه بطریق استقلال و نه بطریق اعتماد در اینصورت عدول
مینماید از قیام بقعود و لیکن در بحال لازم است که اتیان نماز نماید قاعدا احتمال استقلال در استناد
در قیام

در قیام در اینجا نیز جاریست پس هرگاه متمکن از قعود بطریق استقلال بوده باشد عدول از استقلال
باستناد نیز در اینجا جایز نیست با هرگاه متمکن از قعود استقلالی نبوده باشد لازم است اختیار
قعود استنادی نماید با تمکن از این عدول از قعود باضطجاع جایز نخواهد بود اقسام مذکوره در قیام
در قعود نیز جاریست گاه است لازم است کل نماز بطریق قعود استقلالی بوده باشد و گاه است که در کل
قعود بطریق استنادی بوده باشد و گاه است بعضی بطریق استقلال و بعضی بطریق استناد میباید
بشود خواه هر یک در رکعتی بوده باشد یا در کل در هر دو رکعت یا در بعضی رکعات مرجع در اینها حال مکلف
و گاه است کل اقسام قیام و قعود با هم جمع میشوند در نماز واحد باین نحو که بعضی از نماز بطریق قیام استقلالیست
و بعضی بقیام استنادی و بعضی بقعود استقلالی و بعضی بقعود استنادی خواه حال قیام سابق باشد بر حال
قعود یا مسبوق اول در حال تزاید مرض و شدت آنست و ثانی در حال تناقص مرض و تخفیف مبحث
پنجم در لوازم اختیار قیام است بر قعود اگرچه منجر شود بایما بجهة رکوع و سجود بدانکه هرگاه اختیار
قیام نماید محتاج خواهد شد بایما بجهة رکوع و سجود بخلاف اینکه هرگاه عدول از قیام بقعود نماید در بنوقت
اگرچه نماز او قاعدا خواهد بود لکن در رکوع و سجود بطریق معهود خواهد بود در بنوقت بعضی از علما حکم
فرموده اند بجواز عدول از قیام بقعود نظر باهمیة رکوع و سجود و این قول باعتقاد حقیر ضعیف است بلکه لازم است
اختیار قیام نماید عدول از قیام بقعود جایز نیست نظر باینکه مفروض اینست که این شخص متمکن از
قیام واجب است پس ادله موجبه قیام مقتضی رعایت قیام است در حق این شخص و مفروض بعد از رسیدن
بمحل رکوع و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست پس مقتضای دلیلی که دلالت میکند بر اینکه هرگاه کسی متمکن از
رکوع و سجود بطریق معهود نباشد منتقل میشود بایما بدل رکوع و سجود آن شخص نیز چنین خواهد بود و تجویز
عدول از قیام بقعود با تمکن از قیام بجهة اینکه رکوع او بطریق معهود شود معنی است نظر باینکه تکلیف بهر چیزی
در محل او بحسب طاقت و قدرت مکلف است مفروض اینست این شخص در محل قیام متمکن از قیام است و در محل رکوع
و سجود متمکن از رکوع و سجود نیست پس مطلوب در حق این شخص قیام است نظر بتمکن از آن و رکوع و سجود نیست

نظر بعدم تمکن از ان بلا وه میکوئیم اهمیة رکوع و سجود بطریق معهود با الاضافه بقیام غیر رکنی مسلم است
اما با الاضافه بقیام رکنی مسلم نیست بنا برین احتیاط نمود لازم می آید رفع ید از قیام در ضمن تکبیرة
الاحرام و قیام متصل برکوع که در فرض مذکور عبارت است از قیام متصل با ایماء بدل رکوع هر دو
در رکعت اولی و ثانیه در سایر رکعات پس از انچه مذکور شد متحقق شد اهمیة رکوع و سجود بطریق
معهود در صورت معروضه ممنوع و غیر مامور به است **مبحث ششم** در بیان رکوع کسی است که نماز او
نشسته است بدانکه هر گاه کسی که اختیار جلوس نمود در نماز اگر متمکن بوده باشد از قیام بجهة انکه
ایستاده در حال در رکوع شود این قیام در حق او واجب است پس برخیزد بعد از ان برکوع
میرود و لکن ظاهر نیست که طمانینه بعد از قیام برین شخص واجب بوده باشد و اما هر گاه متمکن
از قیام نبوده باشد از همانجا برکوع میرود و در کیفیت رکوع این شخص دو نوع نقل شده توضیح مقام
مقتضی اینست که گفته شود چنانچه رکوع بدو نحو میشود یک نحو است که اقل ما یحصل منه الامتثال است
و ان انحنائی است که متمکن بوده باشد مکلف بسبب ان از رسانیدن یدین برکبتین و نحو دیگر
بروجه فضیلت و کمال است و ان انحنائی است بحدیکه مساوات در اجزاء ظهر متحقق شود بنحویکه
اگر قطره اب در ان واقع شود میل بطرفی نماید چنین است رکوع قاعد که تقسیم قسم پست و نقصان است
و قسم دیگر قسم فضیلت و کمال است اول انست که منحنی شود بنحوی که محاذی شود روی او با چیزیکه
پیش زانوی او است دویم انست که منحنی شود بحدیکه محاذی شود جبهه او بموضع او مخفی نماند که این کیفیت
که در رکوع قاعد مذکور شد اختصاص ندارد برکوع کسیکه متمکن از قیام نبوده باشد بلکه این کیفیت رکوع است
در نماز نشسته خواه متمکن از قیام نبوده باشد مثل نماز فریضه یا بوده باشد لکن ایتان بنماز نشسته نماید مثل
نماز نافله بدانکه مصنف قاعد هر گاه متمکن از سجود معهود که وضع جبهه بما یصح السجود علیه بوده باشد
کلامی در ان نیست که ایتان بان لازم است و اما هر گاه متمکن از ان نبوده باشد پس هر گاه متمکن
از انحناء بنحویکه قسم کامل رکوع متحقق شود نظر بما قبل بوده باشد در این فرد کمال را نیز در رکوع اختیار

نمود

در بیان کیفیت رکوع کسی که از روی نشسته نماز کند

نمود لازم است در سجود علاوه از انمقدار که در رکوع منحنی شده تا فرق بین انحناء رکوعی و سجودی
حاصل شود و اما هر گاه در صورت این فرد کامل رکوع را اختیار ننمود خواه اقتصار نموده باشد بفرد
اول یا نه ظاهر اینست که در انحنای سجودی لازم است علاوه از انمقدار که در رکوع عمل اورده باشد
بنحوی که فرقی مابین دو انحناء حاصل شود ظاهر اینست علاوه از مقدار براو لازم نبوده باشد و چه ان
در مطالع الانوار مبین است مجملا انحناء از برای سجود بقدر مقدور در صورة لازم نیست چنانچه در
قسم اول نیز چنین بود بلکه قدر لازم همان قدر است که صادق باشد انحناء سجودی اخفض بوده
از انحناء رکوعی و اما هر گاه فرض شود که متمکن نیست علاوه از انحنای یکه فرد کامل رکوع بان متحقق
میشود ایا در صورت در حق این جایز است که در رکوع اختیار این فرد نماید یا خیر بلکه فرد ادنای
رکوع در حق او متعین است درین الحالت احتیاط مقتضی اینست که در انحنای رکوعی اقتصار نماید
بفرد ادنی یعنی بفرد کامل نرساند اگرچه متعین این و عدم تجویز فرد کامل ممکن نیست لکن رعایت احتیاط
در امثال مقام محسنات از اهل ایمانست **مبحث هفتم** در بیان کیفیت جلوس مصلی است در نماز نشسته
بدانکه مذکور شد در صورت عدم قدرت بر قیام در نماز مصلی عدول مینماید بقعود ظاهر اینست که بهر نحو
که بنشیند در حال قرائت مجزی بوده باشد لکن افضل اینست که در حال قرائة تربع بنشیند بدانکه تربع
در جلوس بر چند قسم است اول انست که بنشیند بنحویکه زانوی راست را بکشد بجانب یمین و قدم یمنی را
بجانب یسار و زانوی چپ را بکشد بجانب چپ و قدم چپ را بجانب یمین و این معنی در مقام مراد
نیست بلکه مراد از تربع در این مقام اینست که بنشیند بنصب دو ران و دو ساق و وضع دو قدم و الیتین
بر ارض ظاهر است استحباب اینحالت محقق بوده باشد بحالت قرائة بنا برین ممکن است حکمت
او قربت اینحالت بوده باشد بحال قیامیکه مطلوب بوده باشد در حال قرائة و لهذا حکم باستحباب
اینحالت در حال تشهد ثابت نیست بلکه ظاهر اینست که تورک در حال تشهد مابین نماز ایستاده و نشسته
نبوده باشد پس مستحب در حال تشهد اینست که بنشیند بر ورک بنحویکه ظهر قدم یسری را بگذارد بر زمین و ظهر

مبحث هفتم

در بیان کیفیت جلوس در نماز نشسته

قدم یمنی را بگذارد بر باطن قدم یسری خواه نماز ایستاده بوده باشد یا نشسته و اما حال رکوع پس مستحب
اینست که دو ساق را بر زمین بگذارد و دو رانها را بلند کند مخفی نماند که انچه مذکور شد در کیفیت نماز نشسته
اگرچه در نماز فریضه بود در صورت عجز از قیام لکن ظاهر اینست که کیفیت مذکوره مستحب بوده باشد
در مطلق نماز نشسته اگرچه نماز نافله بوده باشد با قدرت قیام لکن نظر بحکمتی که مذکور شد حکم باستحباب
کیفیت مذکوره در حال قرائة از نماز و تیره مشکل است بدانکه شیخ سعید شهید در کتاب دروس
فرموده اند چنانچه جلوس در نماز فریضه ثابت است در حق کسیکه عاجز از قیام بوده باشد هم چنین جایز است
با قدرت بر قیام در صورت خوف از عدو مثل کسیکه در جائی بوده باشد که اگر بایستد تشویش ان دارد که
دشمن مطلع شود و متعرض او شود در چنین صورت جایز است که ایتان بنماز نشسته نماید و هم چنین فرموده اند
جایز است اختیار جلوس در نماز فریضه در حق کسیکه بسبب ایستادن تشویش زیاد شدن مرض دارد یا مشقت
شدیده در ایستادن است در حق او و باز فرموده اند جایز است اختیار جلوس در جائیکه سقف خانه کوتاه
بوده باشد معلوم است در صورتیکه در جای مسقفی بوده باشد که سقف ان ارتفاعی نداشته باشد
و متمکن از نماز در موضع دیگر نبوده باشد در رفعه اختیار جلوس در نماز فریضه جایز خواهد بود بنا برین
این قسم را از جمله اقسامیکه مکلف قدرت بر قیام داشته باشد خالی از ناخوشی نیست بلکه مناسب
کشف اختیار جلوس در نماز فریضه جایز است در صورت عجز از قیام خواه عجز باعتبار عایق در خلقت بوده باشد
یا خارجی مثل عدم ارتفاع سقف و غیره **مبحث هشتم** در بیان عدول از قعود باضطجاع است بدانکه هر گاه
مکلف قدرت بر نشستن نباشد لازم است با قدرت به پهلو بخوابد بجانب یمین رو بقبله بهیئت کسیکه او را
در قبر میگذارند و در صورت عدم قدرت بجانب یمین اختیار جانب یسار نماید بعکس این حالت یا بمعنی که در ین
حالت یعنی جانب شمالیه سر را بجانب مشرق بگذارد و پاها را بجانب مغرب عکس حالت اولی ان وقت شروع
بنماز نماید و هر گاه متمکن از هیچیک از جانب یمین و یسار نبوده باشد ان وقت به پشت بخوابد پاها را بسمت قبله
نموده بنحو حالت احتضار ان وقت شروع بنماز نماید و در جمیع این سه حالت لازم است که رکوع و سجود با یماء

بوده باشد

مبحث هشتم

در بیان عدول از قعود باضطجاع

بوده باشد ایماء بسر نماید با امکان ایماء بجهة سجود در ان ادنی بوده باشد از ایماء بجهة رکوع و با عدم تمکن ایماء
بسر ایماء بچشم نماید احتیاط مقتضی اینست که غمض عینین بجهة سجود بیشتر باشد از غمض عینین بجهة رکوع و
ایتان بذکر رکوع و سجود در حال ایماء نماید یعنی در صورتیکه ایماء بعینین بوده باشد اگر رکوع و سجود در حال
غمض عینین ایتان نماید و فتح عینین را در پنج قائم مقام رفع راس نماید چنانکه در صورتیکه ایماء براس بوده
ایتان بذکر نماید بعد از حرکت دادن راس و ارام گرفتن و بالا نمودن راس قائم مقام رفع راس در رکوع
و سجود خواهد بود مخفی نماند ایماء بجهة رکوع و سجود مختص بصلوة مضطجع یا مستلقی نیست بلکه ثابت است در هر موضعیکه
متمکن از رکوع و سجود بطریق معهود نبوده باشد چنانچه سابقا اشاره بان شده کلامیکه در مقام هست اینست
که ایا لازم است در حال ایماء بجهة بلند بودن ما یصح السجود علیه بحدیکه جبهه با و برسد مطلقا اگرچه در حال ایماء
بچشم بوده باشد یا نه ظاهر تفصیل در مسئله است باین نحو که اگر ایماء براس ممکن بوده باشد در صورة اگر متمکن
نبوده باشد از بلند نمودن چیزی که سجده بران صحیح بوده باشد یا بنفسه یا بمعونت غیر ظاهر اینست که واجب بوده باشد
پس اجتزای بایماء براس تنها نمیتوان نمود بلکه لازم است ما یصح السجود علیه را بلند نموده ان وقت بمعونت ایماء
جبهه را بان چیز برساند و اما هر گاه ایماء براس ممکن نبوده باشد بلکه مکلف به او ایماء بچشم بوده باشد ظاهر اینست
که رسانیدن چیز را که سجده بران جایز بوده باشد به پیشانی واجب نبوده باشد پس اکتفای بجای ایمای بعین بجهة
سجده کفایت میکند لکن در صورت امکان اگر رعایت نماید شاید اسلم بوده باشد بنا بر انچه مذکور شد سجده ایماء
بچند طریق میشود اول انچه گذشت که ایمای بسر نماید با وضع جبهه بر ما یصح السجود علیه بمعونت بلند نمودن ان
خواه خود بلند نماید یا دیگری دویم انست که اکتفا بان ایمای بسر نماید در صورت عدم امکان رفع راس بر ما یصح
السجود علیه سیم که ایمای بچشم نماید اگرچه متمکن بوده باشد از رسانیدن ما یصح السجود علیه به پیشانی **مبحث نهم**
در بیان انتقال از حالات علیا بسفلات و با العکس بدانکه از مباحث مذکوره متحقق شد که بجهة مکلف در نماز
حالات مختلفه میباشد قیام استقلالا و استنادی انتصابا و انحنائا و همچنین است حال در قعود و ان نیز منقسم میشود بقعود
استقلالی و استنادی انتصابا و انحنائا چنانچه جمیع انواع قیام مقدم است بر اقسام قعود چنین است حال در اقسام قعود در انتزاع

در بیان اینکه ایماء بجهة سجود باید ادنی باشد

در بیان انتقال از حالات علیا بسفلی

مبحث نهم

منقسم میشود بقعود استقلالی و استنادی و انتصابی در نخاع چنانچه جمیع انواع قیام معلوم است بر اقسام قعود
چنین است حال در اقسام قعود نسبت با مضطجع مقصد در مقام در بیان حال مصلات در اشتغال از روی بانی
و بالعکس بحسب اختلاف در حال او از حیثیت تنزل و ترقی هرگاه مکلف مشغول نماز شد با قیام استقلالی عاجز
شد از اتمام نماز با سکونت منتقل میشود از قیام استقلالی بقیام استنادی و انتصابی در صورت عجز از ان منتقل میشود
از قیام انتصابی بانحنائی استقلالی یا امکان و یا استنادی با عدم امکان و در صورت عجز از همه منتقل میشود از قیام
بقعود استقلالی و با عجز از این منتقل میشود بقعود ~~استقلالی و با عجز~~ از این منتقل میشود بقعود انحنائی و با عجز از همه منتقل
میشود با مضطجع این در حالت اشتداد مرض و تنزل مکلف است و هم چنین است حال در ترقی و خفت مرض یعنی
هرگاه شروع بنماز نمود مضطجعا و بعد ترقی در حال او بهم رسید منتقل میشود از مضطجع بقعود استنادی و همچنین است
حال از قعود استنادی و استقلالی و از قعود بقیام و کلامیکه در مقام است اینست که در حال انتقال از حالی
بحالی دیگر آیا لازم است ترک قرائت نماید یا نه ظاهر اینست که مانع نبوده باشد در لزوم ترک قرائت در حالتی
که انتقال از حالت اعلا بادنی بوده باشد مثل انتقال از مضطجع بقعود و از قعود بقیام کلامیکه است در صورت
عکس است نظر باینکه آن حالت وسط مابین انتقال از قیام بقعود اقرب بحال قیام از حالت منتقل الیها
و اشرف از دون است پس اشتغال بقرائت در آن حالت لازم است ظاهر اینست که مانع نبوده باشد یعنی
که ترک اشتغال بقرائت در هر دو صورت لازم بوده باشد بحث دوم در بیان آداب مطلوبات
در حال قیام بدانکه مستحب است در قبله ایستادن بجهت ادای هر نمازی که بوده باشد این دعا را در فقیه مرحوم
در کتاب فقه بسند روایت نموده از کاشف اسرار و دقایق جناب امام جعفر صادق علیه السلام بخواند اللهم
انی اقدم الیک محمدا بین یدی حاجتی واتوجه به الیک فاجعلنی به وجیها فی الدنیا والاخرة ومن
المقربین واجعل صلاتی به مقبولة وذنبی به مغفورا ودعائی به مستجابا انک انت الغفور الرحیم
و در بیت تا دیه سنت بجوز ندان این دعا حاصل شود خواه قبل از اذان بوده باشد یا بعد از اذان قبل از اقامه
پس دور نیست هرگاه کسی اتیان نماید در آن وقت نیز مودی سنت بوده باشد لکن قبل از دخول در صلوة بدانکه وظیفه

مکلف

مکلف باعتبار چشم است که در حال قیام چشم را با خضوع حالات منظوره در حق او بیندازد
در محل سجود تا فراغ از قرائت و وظیفه او باعتبار دست است که دستها را دراز نموده بگذارد بر رانها
دست راست را بر ران راست مقابل زانو و دست چپ را بر ران چپ محاذی زانو با انضمام
انگشتان دستها با هم انگشتهای دست راست را بهم چسبانیده و هم چنین انگشتهای دست چپ را حتی
انگشت بزرگ را منفرج نگذارد و وظیفه مکلف باعتبار قدمین است که قدم را بهم نچسباند بلکه فاصله
قرار دهد و غایت انفراج مابین آنها تحدید شده است بمقدار شبر علاوه بر آن منفک از فضیلت است
بلکه گاه است سجدی میرسد که مفوت صحت صلوه است مجملا فصل مابین قدمین در جانب کثرت تحدید
شده است بمقدار شبر چنانچه در جانب قلت تحدید شده است بمقدار یک انگشت ظاهر اینست
که مراد طول انگشت بوده باشد نه عرض آن مؤید آن اینست که تحدید در حدیث حماد بمقدار ثلث اصابع
منفرجات شده نظر باینکه مقدار ثلث اصابع منفرجات در غالب متحد است با طول یک
انگشت و همچنین وظیفه و آداب در قدم است بنحوی بگذارد که انگشتها محاذی قبله بوده باشد
و انگشتهای دو پا محاذی همدیگر بوده باشد بعضی پیشتر و بعضی پس تر نبوده باشد مخفی نماند آنچه
مذکور شد آداب ظاهر مصلی بود در قیام اهم امور در مقام آنست ملتفت این شود و بفهمد که این قیام
او در خدمت کسی است در مقابل که ایستاده و بجه قصد ایستاده مقصود از اتیان نماز امتثال
و اطاعت امر خلاق آسمان و زمین است عظمت و جلالت معبود را در نظر آورد و بداند که قطعا
غافل از وضعیت و عالم است بجمیع حرکات صادره از هر ذی حیات و محیط است بلحظات عینیه
و خاطرات محظورات هر ذی نفسی قال الله تعالی یعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور قال سبحانه ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله ویعلم ما فی السموات والارض والله علی کل شئ قدیر معنی ظاهر
آیه شریفه اینست بگو با آن اشخاص هرگاه مخفی دارید آنچه در دلهای شماست و اظهار نمائید یا اظهار نمائید
و بروز دهید فرقی در علم الهی در این دو صورت نیست چنانچه در صورت اظهار معلوم خلاق عالم جل شانه

هست در عدم اظهار نیز معلوم است و عالم است خداوند عز شانه بهرچه در آسمانها و زمین است و در جائی
در قرآن مجید فرموده یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها وما ینزل من السماء وما یعرج فیها وهو معکم اینما
کنتم و در احادیث مرویست اعبد الله کانک تراه وان لم تکن تراه فهو یراک و متذکر عظمت
معبود باید بود و عظمت و جلالت معبود بمرتبه ایست که سلاطین دوران با عظمت و اقتدار ادنی بنده
از بندگان خداوند عالم است شنیده اعظم سلاطین زمان با شوکت و اقتدار تمام در جنب عظمت و شوکت
خلاق جهان پست تر از ذره از ذرات عالم است روزی از روزها نمرود ملاحظه عسکر و اقتدار خود نمود
با سباب مهلکه مغرور گشت از لسان زشت بیان او این کلام جاری گردید این رب ابراهیم
یحیی فی حربا یعنی کجاست خدا و پروردگار ابراهیم که بیاید بحرب من این کلام کفر انجام بسمع شریف
حضرت ابراهیم علیه السلام رسید موجب تألم قلب او گردید بلا اختیار گفت اللهم سلط علیه
من اضعف الخلق حضرت جبرئیل امین بامر رب العالمین ضعیف ترین پشه را مسلط بانتقام بدبخت
نمود آن پشه یکطرف از صورت نجس او نشست ادراما لیف نمود بعد از آن داخل دماغ او شد
بتقدیر الهی جل شانه پشه خود را با سختی آن سرا درسانید بیجا کجا با تا ماند تا روز بجهنم داخل شد
الحاصل که تمنای آن شقی ملعون که رب ابراهیم جل شانه بمحاربه او آمده از عهده مقاومت ضعیف ترین
پشه که اضعف از اغلب مخلوقین جناب باری عز اسمه است بیرون نیامد شواهدست بر آن در اکمال خطاب
از جانب خلاق عالم بجناب خلیل الرحمن رسید که ای ابراهیم مسئلت نمودی که اضعف خلق را مسلط
کنیم چنین نمودیم و اگر استدعا نموده بودی که اضعف خلق را مسلط نمائیم مسلط مینمودیم با وجود آنکه
که مرا نمیشد اینست نمونه از عظمت و قدرت معبود که در مقام بندگی خدمت چنین معبودی را توجه
که عظمت معبود اقتضا نماید بعمل آورده باشی نه اینکه ایستاده باشی در مقام بندگی و قلب تو از معبود
عظیم حقیقی جل جلاله غافل بوده باشد و حذر کن از اینکه ایاک نعبد که مشتمل بر صیغه خطاب است
از لسان تو جاری شود و مطلقا التفات بمخاطب عظیم متعال منعم کریم بلا زوال عز شانه نداشته چه

الی

این عبادت و بندگی که موجب قرب درگاه معبود حقیقی شود نیست بلکه فی الحقیقه بمقتضای انصاف موجب
مواخذه و حرمان از ساحت حضور عظمت و شیمت است سبحان الله این است حال ما در صلوة که اشرف و افضل
و اکمل طاعات بدنیه است من یکون محاسنه مساویه فکیف لا یکون مساویه المساویه رجا از خلاق ارض و
سمات که بفضل و حرمت مقربین درگاه احدیت توفیق خاصی عطا فرموده ما را بمقتضای شنایع
اعمال ما مواخذه نفرماید ~~ششم~~ از اعمال نماز تکبیرة الاحرام است یعنی الله اکبر که مکلف بان داخل
در نماز میشود و تنقیح مطلب محتاج است بمقدمه و چند مبحث مقدمه بدانکه هرگاه لفظ و احد مشترک بوده
باشد مابین وجوب و ندب بمعنی گاه است آن لفظ واجب میشود و گاه است مستحب میگوئیم این
یا مختلف المحل است مثل تکبیر در اول نماز و تکبیرة الرکوع مثلا یا مختلف المحل نیست مثل تکبیرات افتتاحیه
نماز یعنی هفت تکبیر که اول نماز ثابت است اگر قبول اول صاحب متعین نیست همان امتیاز در محل
معین اوست اگرچه اصل تکبیر مشترک است مابین تکبیرة الاحرام و تکبیرة الرکوع و السجود و قنوت لکن محل
تکبیرة الاحرام چونکه اول صلوه است بمعنی که دخول در نماز بان متحقق میشود و تکبیر رکوع در حین اراده
رکوع است بنابرین در حین تلفظ بهریک که بوده باشد نیست آن بجهة امتیاز از دیگری حاجت نیست
پس اگر قصد تعیین در آن نشود نه بجهة این ثمره است بلکه بجهة امتثال بامر متوجه باشد همین قدر که
مذکور شد کفایت میکند در امتیاز اگرچه فرض شود قرائت مابین آنها متحقق نشود مثل ماموم مسبوق
که درک امام نماید در رکوع در این صورت اگرچه دو تکبیر متصل بهم هستند لکن تقدیم تکبیرة الاحرام بر تکبیرة
الرکوع کفایت میکند بر اینکه این دو مختلف المحل هستند پس باز تعیین اینکه تکبیرة الاحرام است
بجهة امتیاز از تکبیرة رکوع ضرور نیست و اما هرگاه اشتراک مابین آنها چنانچه در لفظ است در محل
هم بوده باشد مثل تکبیرات افتتاحیه نظر باینکه چنانچه بعد مذکور میشود مکلف مخیر است در اینکه هر یک را
تکبیرة الاحرام قرار میدهد پس اشتراک مابین تکبیرة الاحرام و مابین باقی از تکبیرات است باقی چنانچه
در لفظ است در محل نیز هست باختلاف در وجوب و استحباب پس تعیین اینکه واجب است چنانچه بجهة امتثال

امر متوجه باین است بجهة استبار از مستدوب نیز است اگرچه التفات بهر دو غایت ضرور نبوده باشد چه نیت
کفایت میکند در امتثال و استبار هر دو پس اگرچه نیت وجوب و ندب را معتبر ندانیم در اجزای واجبه
لکن در انقام نیز باشتراک معتبر خواهد بود و لکن نه بعنوان تعیین بلکه بطریق تخییر و این نیت وجوب و نیت
آنکه تکبیرة الاحرام است اگرچه قصد قربت مطلقه در همه نماید بجهال تعیین آنکه این تکبیرة الاحرام است
با نیت آنکه تکبیرات تکبیری است که باین دخول در نماز متحقق میشود کفایت میکند در امتثال و استبار
مخفی نماند آنچه مذکور شد در حق کسی است که اتیان بتکبیرات سبع افتتاحیه نماید و اما هرگاه معتاد نیست
که باتیان بتکبیرة الاحرام پس در ضرورت تکبیر لنیت با و متعین است اشتراکه با الاضافه با و ثابت نیست
تا محتاج بتمیز بوده باشد **بحث اول** در بیان تکبیرات افتتاحیه و ادعیه متعلقه بانهاست بدانکه بعد از
فراغ از اقامه اتیان بهفت تکبیر راجح است یکی از آنها بطریق حتم و الزام که تکبیرة الاحرام است و باقی
دیگر بعنوان ندب و رجحان باین نحو که اول اتیان بسه تکبیر مینماید بعد از آن این دعا را میخواند اللهم انت
الملک الحق لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت بعد از آن
دو تکبیر دیگر میگوید و این دعا را میخواند لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من
هدیت لا ملجا منک الا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت سبحانک رب البیت بعد از آن
دو تکبیر میگوید و این دعا را میخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة
حنیفا وما انا من المشرکین ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت
و انا من المسلمین و در حال هر یک از تکبیرات مذکوره رفع یدین بالسطکفین و ضم اصابع حتی ابهامین
مستحب است ادعیه ثلثه بنحوی که مذکور شد بمقتضای حدیث صحیحی است که ثقة الاسلام در کافی ذکر فرموده
و شیخ صدوق در فقیه بنحوی که ذکر فرموده اختلاف دارد آنچه مذکور شد دعای اول را چنین ذکر فرموده است
اللهم انت الملک الحق المبین لا اله الا انت سبحانک وبحمدک عملت سوءا وظلمت نفسی فاغفر لی انه لا
یغفر الذنوب الا انت و دعای ثانی را چنین ذکر فرموده است لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک

والمهدی

مبحث اول

در بیان تکبیرات افتتاحیه و ادعیه آنها

والمهدی من هدیت عبدک وابن عبدیک ذلیل بین یدیک منک وبک ولک والیک لا ملجا ولا منجا
ولا مفر منک الا الیک تبارکت وتعالیت سبحانک رب البیت الحرام و دعای ثالث را چنین ذکر فرموده
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض علی ملة ابراهیم ودین محمد صلی الله علیه وآله ومنهاج علی حنیفا مسلما
وما انا من المشرکین ان صلاتی ونسکی الی آخره و مرحوم شیخ طوسی در مصباح بطریق فقیه ذکر فرموده اند لکن
حدیثی که مشتمل بر ادعیه ثلثه بنحو مذکور در فقیه بوده باشد تا بحال بر نخورده ایم بلی در اخر احتجاج در ضمن جوابهائیکه
از جناب امام زمان و خلیفة الرحمن جناب صاحب الزمان صلوات الله علیه عجل الله تعالی فرجه خصوص دعای
توجه را چنین ذکر فرموده اند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما علی ملة ابراهیم ودین
محمد صلی الله علیه وآله وهدی علی امیر المؤمنین وما انا من المشرکین تا اخر دعا و ذکر فرموده بعد از وما انا من
من المشرکین اللهم اجعلنی من المسلمین فی هر حال که عمل بهر یک از آنها جایز است لکن اقتصار بنحو مذکور در کافی
نظر بصحت مسند اسلم است و مذکور شد یکی از تکبیرات سبع واجب و شش مستحب است و مکلف مخیر است
در هر یک که خواهد نیت وجوب نماید آن تکبیرة الاحرام خواهد بود و تعیین آن بچند وجه میشود اول آنکه
قصد وجوب در آن نماید دوم آنکه قصد نماید که این تکبیرة الاحرام است سیم آنکه این تکبیر است که بان
داخل در نماز میشود و تعیین آن بهر یک از سه وجه بوده باشد خوب است مخفی نماند که دعای توجه که عبارت
از وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض الی آخر بوده باشد بعد از تکبیر هفتم است بعد از تکبیرة الاحرام
قرار دهد یا نه پس هرگاه قصد تکبیرة الاحرام در اول نماید باز این دعا را بعد از تکبیر هفتم بخواند لکن اولی
آنست که تکبیرات مستحبه را مقدم داشته تکبیر هفتم را تکبیرة الاحرام را قرار دهد در این صورت دعای
توجه چنانچه بعد از تکبیر هفتم است بعد از تکبیرة الاحرام بلا فصل خواهد بود و اما آنچه مستفاد میشود از کلام
شیخین سعیدین شهیدین در لمعه و شرح آن از آنکه لازم است که اتیان بدعای توجه بعد از تکبیرة الاحرام
بوده باشد در هر جا که واقع شود پس هرگاه تکبیر اول را تکبیرة الاحرام قرار دهد لازم است اتیان بدعای
توجه در انوقت نماید پس آن خلاف مقتضای حدیث صحیح و کلمات اکثر اصحاب است مخفی نماند ادعیه ثلثه

دیگر وجه کلام است که اصل در سائر تکبیرة الاحرام مقدم بر شش تکبیر مستحب ...

مذکوره چنین نیست که شرط استحباب تکبیرات مذکوره باشد بلکه باعلام ادعیه نیز استحباب تکبیرات
ثابت است باین نحو که مجموع تکبیرات را متوالی بگوید بلکه اقتصار بر ازبعه اتیان بتکبیرات است یا ادعیه مذکوره
بنحو مذکور است نیز از این اتیان بهمه تکبیرات است و لا باعلام ادعیه بعد از این اقتصار به پنج تکبیرات است
که از جمله آنها تکبیرة الاحرام بوده باشد بعد از این اقتصار به تکبیر مستحب اما کیفیت اتیان تکبیرات از
حیثیت جهر و اخفات پس اگر ماموم بوده باشد اولی در حق او آنست که اخفات در همه بوده باشد خصوصا
در صورتیکه صوت امام را بشنود و اگر امام بوده اولی در حق او اخفات در شش تکبیر مستحب است و جهر در تکبیرة
الاحرام خواه نماز جهری بوده باشد یا اخفاتی شاید حکمت در این این بوده باشد که جهر قرینه شود در حق
مامومین که امام داخل در نماز شد و اما منفرد پس دور نیست که مخیر بوده باشد مابین جهر و اخفات اگرچه
ممکن است تفرقه شود در نماز جهری و اخفاتی پس حکم باستحباب جهار تکبیرات شود در نماز جهری و باستحباب
اخفات در نماز اخفاتی بدانکه از جمله ادعیه وارده قبل از تکبیرة الاحرام این دعا است یا محسن قد اتاک
المسیء وقد امرت المحسن ان یتجاوز عن المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک ... محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد وتجاوز
عن قبیح ما تعلم منی و کفعمی زیاد کرده است بعد از تعلم منی یا ذا الجلال والاکرام بدانکه مقتضای
حدیثی که مستند این دعا است آنست که این دعا قبل از تکبیرة الاحرام خوانده شود خواه با تکبیرات دیگر
بوده باشد یا نه و بر تقدیر اول قصد تکبیرة الاحرام در تکبیر اخیره نماید یا در اول یا در غیر آنها بنابرین
پس آنچه مرحوم شهید در ذکری فرموده که مورد این دعا بعد از تکبیر سادسه است محل مواخذه است **بحث
دوم** در بیان آنکه تکبیرات افتتاحیه اختصاص دارد بفرایض یومیه یا غیر بدانکه اختلاف کرده اند فقها
قدس الله تعالی ارواحهم در این مسئله بشش قول اول آنست که تکبیرات مذکوره مخصوص بفرایض یومیه
قول را ابن ادریس در سرائر نسبت داده ببعض اصحاب بنابرین قول اتیان باین تکبیرات در غیر
فرایض یومیه جایز نخواهد بود اگرچه در صلوة مفروضه بوده باشد دوم اختصاص استحباب بمطلق فرایض
پس اتیان بانها در مطلق فرایض مستحب است اگرچه غیر از یومیه بوده باشد لکن در نوافل جایز نخواهد بود

الاحرام

در بیان خصوص ... در مطلق ... افتتاحیه

مبحث دوم

اگرچه نوافل یومیه بوده باشد و منقول حکایت شده است از مرحوم سید مرتضی در بعضی از افادات ایشان
سیم اختصاص استحباب بشش موضع اول از هر فریضه و اول رکعت از رکعتین از نافله و اول رکعت از رکعتین
اولیین از نافله مغرب و اول رکعت از رکعتین اولیین نماز شب و مفرده و تر و اول رکعت نماز احرام
و منقول حکایت شده است از شیخ بزرگوار علی ابن بابویه والد شیخ صدوق نور الله ضریحهما چهارم استحباب
اینهاست در مواضع مذکوره بعلاوه رکعت اول از نماز وتیره و منقول مرحوم شیخ طوسی است در مبسوط
و نهایه مرحوم علامه است در جمله از کتب ایشان پنجم مثل چهارم است مگر در استحباب تکبیرات در نماز
احرام بجای آن نماز شفع را ذکر فرموده و منقول سلار بن عبد العزیز است در کتاب مراسم ششم
قول باستحباب اینهاست در جمیع صلوة فریضه بوده باشد یا نافله و این قول مختار شیخ مفید و محقق
و علامه در مختلف و مرحوم شیخ شهید در ذکری و دروس و بیان و جماعت از محققین متاخرین است
مبحث سیم در بیان بطلان نماز است بسبب اخلال بتکبیرة الاحرام بدانکه تکبیرة الاحرام رکن
نماز است پس اخلال بان موجب بطلان نماز است خواه عمدا بوده باشد یا سهوا اتفاقا و در این باب
نص است ما بین آنکه اخلال بنفس آن بوده باشد یا بجزء آن یا بامر معتبر در آن و اخلال بجزء اعم است
بانکه احد جزئین تکبیره بوده باشد یا ببعض اجزای هر یک از جزئین خواه تبدیل بوده باشد یا باسقاط
بنابرین هرگاه اتیان بلفظ جلاله نماید بدون جزء یا بالعکس آن اگرچه در هر دو صورت محذوف منوی
آن بوده باشد نماز باطل خواهد بود و هم چنین در صورت تبدیل خواه تبدیل جلاله نماید باسم دیگر از اسمای
الهی جل شانه مثل آنکه بگوید الرحمن اکبر والخالق اکبر و هکذا یا تبدیل اسم تفضیل نماید و از این قبیل است
ادای حروف را از مخرج حرف دیگر نمودن مثل ادای همزه از مخرج عین یا ادای حا از مخرج خا و هکذا در
جمیع صور نماز باطل خواهد بود و هم چنین است حال در صورت زیادتی کلمه بوده باشد مطابق و واقع و دال
بر تعظیم الهی جل شانه مثل آنکه بگوید الله جل شانه اکبر والله الافضل اکبر والله اکبر من ان یوصف والله اکبر
من کل شیء باین نحو و دیگر در جمیع صور نماز محکوم ببطلان است و اما زیادتی حرف پس میگوئیم آن زیادتی یا

در بیان بطلان نماز بسبب اخلال بتکبیرة الاحرام

بسبب اشباع حرکات حروف است یا بغیر ان مثل اینکه بعد از همزه جلاله همزه مثلا زیاد کند مثل اینکه
بگوید الله اکبر و نحوه در ینصورت نیز بطلان نماز محل تامل نیست و اما هرگاه ان زیادتی حرف بسبب اشباع
حرکت بوده باشد پس انجمل خلاف ما بین فقهاست تنقیح مقام مقتضی انست که تحقیق مسئله شود بنحویکه
شامل بحث فیه و غیره شود پس میگوئیم حرفی که اشباع حرکت او میشود یا ضمیر غایب است یا غیر ضمیر غایب
پس درین دو مقام است مقام اول در حکم اشباع حرکت ضمیر غایب است میگوئیم این بچهار صورت
میشود زیرا که یا ما قبل ان ضمیر غایب یا ساکن است یا متحرک و در صورت حرکت حرکت ان ضم است
یا فتح است یا کسر در صورتیکه ما قبل ان ضمیر ساکن بوده باشد اشباع حرکت ان ضمیر بنحویکه مولد حرف بوده
باشد جایز نیست مثل علیه و عنه و منه و قوله تعالی فکذبوه فعقروها بر خلاف انکه هرگاه ما قبل ان ضمیر غایب
مکسوره بوده باشد لازم است مثل بحول الله و قوته سبحان ربی العظیم و بحمده سبحان ربی الاعلی و بحمده و تقبل شفاعته
فی امته و امثال اینها در ینصورت اگر وقف نماید متخیر است ما بین اشباع حرکت نیست و اما غیر حالت
وقف اشباع ان لازم است و اما هرگاه ما قبل ان ضمیر مضموم یا مفتوح بوده باشد مثل وحده لا شریک له
واشهد ان محمدا عبده و رسوله و قوله تعالی و لم یکن له کفوا احد و امثال اینها در ینصورت متخیر است در حال
وقف با ز اشباعی نمیباشد و اما غیر حالت وقف ظاهر انست معهود و معتاد در امثال انمقام اشباع
ضمه ضمیر است بحدیکه مولد واو شود بنا برین احتراز از ان محل اشکال است مقام دویم در حکم اشباع
حرکت غیر ضمیر غایب است و ان بر چند قسم منقسم میشود بجهة انکه حرفی که اشباع حرکت ان میشود بحدیکه
حرف هم رسد یا حرفی است مقدم بر حروف مد که عبارت از الف ما قبل مفتوح و واو ساکن ما قبل مضموم
و یاء ساکن ما قبل مکسور یا مقدم بر حرف مد نیست و بعبارة اخری حرفی که میخواهد اشباع حرکت ان نماید
بعد از ان حرف حرف مد بوده باشد خالی ازین نیست ان حرف مد یا مکتوب است یا ملفوظ است پس این
سه قسم میشود اول انست که بعد از ان حرف حرف مد باشد لکن حرف مد در خط نیست بلکه در همان ملفوظ
است در ینصورت اشباع حرکت ان حرف حرف مد بوده باشد خواه مولد واو بوده باشد مثل نون یا مولد الف بوده

که مقدم بر حروف ملفوظ نیست عیب ... از اشباع حرکت این قسم

مثل حی

مثل حی و حیف و مولد یاء بوده باشد مثل رحیم و امثال اینها مخفی نماند کلام در اشباع بحدیکه املاء حرف مد
حاصل شود نیست بلکه در علاوه از انمقدار است قسم دویم انست که بعد از اشباع حرکت ان منظور است
یکی از حروف مد است و ان حرف مکتوب در خط نمیباشد در ینصورت سبب مد یا موجود است یا نه و در صورتیکه
سبب مد موجود است همزه است یا سکون در صورتیکه همزه بوده باشد یا ان همزه با حرف مد در یک کلمه میباشد
یا در دو کلمه میباشد باین نحو که حرف مد در اخر کلمه اولی است و سبب مد در اول کلمه ثانیه و در صورتیکه سبب مد
سکون بوده باشد این سکون یا ذاتی است یا عارضی است پس مسئله بر چند قسم میشود اول انست
که سبب مد همزه بوده باشد لکن با حرف مد در یک کلمه جمع شده باشد و این قسم ظاهر انست که اشباع
حرکت الحرف مقدم بر حرف مد لازم بوده باشد بحدیکه مولد حرف بوده باشد دویم مثل انست لکن سبب
مد همزه است در اول کلمه ثانیه بوده باشد در ینصورت اگرچه حکم بلزوم اشباع حرکت ان بنحو مذکور
مشکل است لکن شبهه در جواز ان نیست بعضی از قسم اول بمد متصل میشمارند و از قسم ثانی بمد منفصل
چنانچه تفصیل اینها در مبحث قراءة مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی قسم ثالث انست که سبب مد سکون
لازم بعض باشد مثل دابة و اتحاجونی و لا الضالین در ینصورت ظاهر انست اشباع حرکت الحرف مقدم
بر حرف مد لازم بوده باشد و بعضی ازین بمد سکون لازم مدغم میشمارند قسم چهارم انست که سبب مد
سکون غیر لازم بوده باشد در ینصورت نیز اشباع حرکت از حرف بنحویکه مولد حرف بوده باشد بلا اشکال
جایز است مثل العالمین الرحمن الرحیم و یوم الدین و نستعین و نحو اینها قسم پنجم انست که حرف
مد منفک از سبب مد بوده باشد بمعنی که همزه و سکون بعد از حرف مد نبوده باشد خواه مقدم بر حرف مد
بوده باشد مثل امن و اوتی و ایمانا یا مقدم نبوده باشد مثل رحمن و غفور و شدید در غیر حالت وقف
در جمیع این صور اگرچه اخلال باشباع حرکت الحرف که قبل از حروف مد است مطلقا حرجی نیست
لکن حکم بعدم جواز اشباع ان بنحویکه ضعف امتداد معتبر حاصل شود بلکه حکم بلغو و عمل بسیار مشکل است
بلکه ممکن نیست بنا برین هرگاه کسی اشباع در فتحه فا غفور رحیم بنحویکه امتداد منتج شد بقدر دو واو حکم بعدم جواز ان

۲ الحرف که

ممکن نیست و همچنین در کسره حای رحیم در غیر حالت وقف و همچنین در امثال ان مثل امتداد الف لفظ
جلاله در مثل الله اکبر و اشباع الف اعلی در سبحان ربی الاعلی و نحو اینها قسم ششم اشباع حرکت است
در غیر اقسام مذکوره و این منقسم بر پنج قسم میشود اول انست اشباع حرکت نماید بنحویکه مولد حرف بوده باشد
و این حرف در مثل انمقام موضوع بوده باشد بجهة معنی و معنی مقصد قاری نیز بوده باشد مثل اینکه اشباع
فتحه قاف در خلق در ایه کریمه سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق بحدیکه الف حاصل شود معلوم است ان در مثل
انمقام موضوع است از برای علامت تثنیه و معنی را نیز قصد نماید بنشگاه در عدم جواز و بطلان عمل تردیدی
نیست دویم مثل انست مگر در قصد انچه را که زیاد و نا مقتضی وی بود یعنی قرائت بود با اشباع فتحه قاف
در ایه شریفه بنحویکه مذکور شد و لکن قصد این که صیغه تثنیه است نشود یا انکه قصد عدم نمود این قسم محل خلاف
ما بین فقهاست از جماعتی از فقها ظاهر میشود حکم بصحت عمل لکن مختار عدم جواز و بطلان عمل است سیم
انست الحرف که از اشباع حرکت حاصل شده اگرچه در مثل انمقام موضوع نیست بجهة معنی لکن موجب
اندراج کلمه مزید فیها میشود در تحت بعض الفاظ موضوعه مثل اشباع در فتحه بای اکبر بحدیکه بگوید اکبار و حرف
زاید بسبب اشباع فتحه در انمقام اگرچه وضع بجهة معنی نشده است لکن باعث این شد که این لفظ مندرج شد
در تحت بعض الفاظ موضوعه نظر باینکه اکبار جمع کبر است و کبر نقاره و دهل را گویند و این نیز بر دو قسم
میشود بجهة انکه معنی یا منوی قاری است یا نه در صورت اول تنگنا در فساد ان نیست و اما در صورة ثانیه
پس محل خلاف ما بین فقهاست مختار در اینجا نیز فساد و عمل است و فرقی درین باب ما بین انکه اکتفا با ان
نماید یا اعاده بر وجه صحیح نماید نیست مگر در صورتیکه فرض شود که این اشباع سهوا شده باشد در ینصورت
اگر عالم بحقیقت حال شد با بقای محل تلافی لازم و با تجاوز از محل تلافی نمیباشد و در هر دو صورت عمل
محکوم بصحت است مخفی نماند که از انچه مذکور شد حکم چهار قسم از اقسام خمسه معلوم شد قسم پنجم از اقسام
مسئله انست که اشباع حرکت نماید بنحویکه مولد حرف بوده باشد لکن نه از قبیل قسم اول بوده باشد و نه از قبیل
قسم ثانی مثل اشباع ضمه دال الحمد لله بنحویکه واو حاصل شود و اشباع کسره ها جلاله بنحویکه یا حاصل شود و نحو اینها

قسم ششم

قسم پنجم

حکم لغو د

حکم لغو دادن اینجا اگرچه اخفی از سابق است لکن ظن حکم ببطلان عمل است در ینصورت بنا بر انکه لغو و نا
نیست در حکم لغو در اقسام مذکوره ما بین انکه نماز بوده باشد یا غیر نماز مثل تلاوت قران که بر ان متخلف
لازم شده باشد بسبب اجاره یا غیر اجاره یا فرقی نیست ما بین تلاوه قران مثلا و نماز انست که اگر تالی
بچنین عمل در تلاوه قران نماید احتراز با ان نمیتواند نمود لکن با تدارک و تلافی بنحویکه اخلال بترتیب
واقع شود عمل بید حلیست و صحیح و اما در نماز پس اگر سهوا چنین عملی از و صادر شده باشد و از محل تجاوز
نموده باشد لازم است تلافی نماید و با تلافی نماز محکوم بصحت است و اگر بعد از تجاوز از محل متذکر شود تلافی
ضرور نیست بلکه جایز نیست و نماز صحیح است و اما هرگاه عمدا نموده باشد پس ممکن است تفصیل داده شود
در انمقام باین نحو که این زیادتی موجب این میشود که مزید فیها خارج از قران و دعا و ذکر شود یا نه اگر اول است
مثل اکبار که مصداق هیچیک نیست در ینصورت حکم شود ببطلان نماز و اعاده مثمر ثمری نخواهد بود
اگر چنین نبوده باشد اگرچه در صورت اجتزا با نماز فاسد خواهد بود لکن هرگاه اعاده
نماید بر وجه صحیح صحیح خواهد بود و اشکالیکه درینمقام انست که کلمه که این زیادتی در ان واقع شود
مصداق قران مثلا هست یا نه اگر هست مناسب باید حکم شود بجواز چنین زیادتی و صحت نماز نظر به
صدق امتثال بنا برین فرض و اگر نیست حکم شود بعدم جواز و فساد نماز پس اعاده مطلقا مثمر
ثمر نخواهد بود و از انچه مذکور شد ظاهر میشود حکم چنین اشباعی در اذکار مستحبه نماز باین نحو
که اگر این اشباع موجب خروج ذکر بودن شود نماز باطل خواهد بود و اگر نه فسادی نخواهد بود
در صورت عمد و اما در صورت سهو مطلقا موجب بطلان نیست اگرچه امتثال بان ذکر موظف
در جمیع احوال کرده نخواهد بود مخفی نماند انچه مذکور شد در صورتی بود که اشباع حرکت حرفی نماید
که از جمله اقوال ثابته در نماز بوده باشد خواه در قرائت بوده باشد یا اذکار واجبه یا اذکار مستحبه
و اما هرگاه غیر از اینها بوده باشد مثل انکه در اثنای نماز تکلم بحرفی نماید با اشباع حرکت ان به
نحویکه مولد حرف شود اشکال در ان نیست ظن انست که اگر متعمدا چنین نماید موجب بطلان نماز شود

باعث بطلان نماز نیست ... ضرری ... نماید ...

اگرچه موجب سجدهٔ سهو شود بدانکه بعد از انکه این مباحث منقح شد عود میکنیم بجز بکه کلام ما در ان
بود پس میگوئیم در تکبیرة الاحرام هرگاه اشباع در فتحهٔ همزه نماید باین نحو که بگوید الله اکبر مثل
آلله آذن لکم پس اگر قصد معنی استفهام نماید شبهه در بطلان نماز نیست و ظاهر اینست که محل
خلاف نیز نبوده باشد و هرگاه همین معنی منوی نبوده باشد پس این محل خلاف است ظاهر از مرحوم محقق
و مرحوم علامه رفع الله قدرهما اینست که موجب بطلان نشود اگرچه ترک فضل نموده باشد و در صورت
ظاهر اینست هرگاه اعاده نماید بنحو صحیح نماز صحیح بوده باشد و این دخل ندارد بانچه بعد مذکور خواهد شد
که تکرار تکبیرة الاحرام موجب بطلان نماز است نظر باینکه انچه در اول ادا در شده صیغه تکبیرة الاحرام
نبوده است پس تکراری نخواهد بود و در صورت عمد چونکه معروض اینست که از ابتدا قصد تکبیرة الاحرام
معتمد اکتفا پس چنین قولی با چنین قصد منهی عنه بوده نهی مقتضی فساد است پس استیناف نماز لازم است
و در صورت سهو چونکه نهی نیست پس اکتفا باعاده تکبیر بر وجه صحیح کفایت میکند لکن این تفرقه
بنا بر جزئیت نیت ظاهر است و اما بر تحقیق که نیت عمل خارج از عمل است و موقوف علیه
صحت است و اکتفا کنیم در نیت بهمان داعی بر اتیان بعمل ثمره چندان ندارد در هر دو حالت
اکتفا بتکبیرة الاحرام میشود و با ثمره که هست باعتبار اثم و عدم است که در صورت تعمد آثم است
بخلاف صورة سهو و اما هرگاه امتداد در الف جلاله یعنی الف متخلل مابین لام و هاء جلاله را
زیاد نماید بضعف انچه امتثال بان حاصل میشود در صورة ظاهر اینست حکم بفساد و لزوم استیناف
نمیتوان نمود بلکه ظاهر اینست که صحیح بوده باشد چنانچه مفصلا بیان شد و اما هرگاه ضمه ها جلاله را اشباع
نماید بنحوی که واو حاصل شود پس این محل اشکال است نظر باینکه در ظهور جواز مثل مد الف جلاله نیست
در عدم جواز مثل اشباع همزه جلاله بنحوی که مثل الله خیر مما یشرکون نیست لکن چونکه انصراف اطلاقات
بمثل این ظاهر نیست و نمیتوان ادعای قطع نمود باینکه مخالف با فعل فصحا و ثابت و از علما
السر پس قاعده اشتغال مقتضی قول است و عدم حصول امتثال است لولا ده مقتضی عوملا

کما رجحتو نما

کما رجحتمو نما احیانا و اما اشباع فتحه باء در اکبر بنحوی که مولد الف بوده باشد پس حکم افساد در ان اظهر است
اگرچه منادی نبوده باشد انچه را مثل ان هیئت موضوع با ذای او بوده باشد چنانچه شبهه بان شد
و همچنین است حال در اشباع فتحه همزه اکبر بحد مذکور و الحمد لله الودود الشکور مخفی نماند اگرچه مضمار
کلام در مقام خارج از حد اعتدال لکن چونکه در مباحث مذکوره اهتمامی بوده و کلمات اصحاب نور الله
تعالی مراقدهم منقح نبود بمباحث تایید الهی جل شانه چنین ختم نمود بحث چهارم در بیان لزوم اعتبار
قیام است در جمیع اجزاء تکبیرة الاحرام بدانکه لازم است بر مکلف در صورتیکه متمکن از قیام بوده باشد
اتیان بتکبیرة الاحرام نماید در حال قیام پس هرگاه در صورت تمکن از قیام اتیان بان نماید قاعدا یا
در حین ارادهٔ قیام یا شروع نماید بتکبیر قبل از انکه راست ایستاده باشد اگرچه انتهای تکبیر در حال ایستاده
بوده باشد در جمیع این صور نماز باطل است و همچنین است هرگاه انتها نماید بتکبیر در حال انحنا بجهه رکوع اگر
در حق ماموم مسبوق بوده باشد پس مسئله مقصور بچند صورت میشود اول انست که کل تکبیر را در غیر حالت
قیام بعمل اورد خواه حال جلوس بوده باشد یا حال ارادهٔ قیام در اثنای دوم انست که شروع بتکبیر نمود
در غیر حالت قیام لکن ختم ان در حال قیام نمود سیم انست که شروع بتکبیر نمود در حال قیام لکن ختم ان
نمود در حال انحنا بجهه رکوع لکن در حق غیر ماموم مثل اینکه غافل از قرائت یا تسبیح بدل قرائت شد
شروع نمود با انحنا بجهه رکوع چهارم مثل سیم است لکن در حق ماموم خواه تکبیر را بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیر
رکوع در هر دو گفته باشد یا بهمان قصد تکبیرة الاحرام فقط اتیان نموده باشد در جمیع صور مذکوره نماز
باطل است خواه عمدا چنین نموده باشد یا سهوا ظاهر اینست در هیچیک از صور مذکوره خلافی نبوده باشد مگر در
ماموم که مرحوم شیخ در مبسوط فرموده که اگر تکبیر واحد بگوید بقصد تکبیر افتتاح و تکبیر رکوع و شروع بان نموده باشد در حال
قیام نماز صحیح خواهد بود اگرچه انتهای تکبیر در حال انحنا بجهه رکوع بوده باشد و این قول ضعیف است
مخفی نماند چنانچه واجب است رعایت قیام در حال تکبیرة الاحرام واجب است رعایت جمیع واجبات نماز در ان
مثل طهارة از حدث و خبث و استقبال قبله و استقرار و ستر عورت و غیر ذالک پس هرگاه اخلال بهر یک از اینها

نماید اگرچه در جزء نادر از اجزای تکبیرة الاحرام بوده نماز باطل خواهد بود بحث پنجم در بیان بطلان نماز است
بسبب زیادتی تکبیرة الاحرام پس بدانکه تکبیرة الاحرام از اجزای رکنیه نماز است چنانچه نماز باطل میشود
بسبب اخلال بان باطل میشود بسبب زیادتی ان خواه عمدا بوده باشد یا سهوا بنا بر این هرگاه اتیان بتکبیرة
الاحرام نماید ثانیا نماز باطل میشود و هرگاه ثالث اتیان نماید نماز صحیح خواهد بود و همچنین است حال
در هر فرد از ان نماز صحیح خواهد بود و در زوج نماز باطل چنانچه شیخ شهید در کتاب دروس تصریح بان
فرموده لکن در این کلام اجمالی است محتاج بتوضیح است دخول در نماز و دخول صلوة در حق او متحقق میشود
در صورة تکبیر دیگر بقصد دخول در نماز میگوید یا بافعل منافی است از جمله ان نیت قطع نماز است بنا بر اینکه
نیت قطع را مبطل دانیم مطلقا یا در صورت تقیید بانچه سابق بیان شد بتکبیر ثانیه دخول در نماز متحقق نشود
پس بصورة از محل کلام خارج خواهد بود و هرگاه با عدم فعل منافی است شکی نیست در بطلان بتکبیر ثانیه بقصد
مذکور مبطل نماز است خواه عمدا بوده باشد یا سهوا خواه عالم بوده باشد بحکم یا جاهل بوده باشد
بنابرین تکبیر ثالثه که میگوید بقصد دخول در صلوة نظر باینکه نماز اول باطل شد بسبب اتیان تکبیره ثانیه پس
گویا داخل در نماز نشده بنابرین تکبیرهٔ ثالثه بقصد دخول در نماز متحقق میشود از انچه مذکور شد حکم تکبیره رابعه
و خامسه و هکذا مشخص شد و از انچه مذکور شد ظاهر میشود که حاجت نیست باینکه بگوئیم چونکه تکبیرة الاحرام باید
متصل باشد بنیت پس حکم باینکه با تکبیرهٔ ثالثه مثلا دخول در نماز متحقق میشود در صورتیست که با نیت بوده
باشد و وجه عدم حاجت انست چونکه معروض انست که هر تکبیر بجهه دخول در نماز است پس انفکاک
این از نیت محال است لکن کلامیکه در مقام است اینست که تکبیر گفت بقصد دخول در نماز دیگر بهمین
قصد بامعنی است مگر در صورت اعراض از قصد اول و فعل منافی یا در حالت ذهول از اول یا در
معتقد این بوده باشد که به تکبیر مثلا دخول در نماز متحقق میشود که هر یک از تکبیرات ثلثه علت ناقصه بوده باشد
بجهه دخول در نماز مجموع من حیث المجموع دخول در نماز متحقق میشود اول دانسته شد که از محل کلام
خارج است بجهة انکه بعد از اعراض از تکبیر اول و فعل منافی مشخص است دخول در صلوة بتکبیر دوم خواهد بود

و ثالث

و ثالث محل اشکال است بجهه انکه ممکن است کسی بگوید تکبیر گفتن بقصد اینکه باین تکبیر دخول در نماز متحقق
میشود منهی عنه خواهد بود پس کل باطل خواهد بود بنابرین بهیچیک دخول در نماز متحقق نخواهد شد که مجموع
من حیث المجموع نیز دخول در نماز متحقق نخواهد شد نظر باینکه کل شریک خواهند بود در نهیی که مذکور
شد جواب ازین انست که میگوئیم بهمان فرض ثانی که تکبیر ثانی بقصد دخول در نماز در صورت ذهول
از اول کفایت میکند در تصحیح انچه فرموده اند که در زوج باطل و در فرد صحیح خواهد بود بحث ششم سابق
بیان شد که لازم است در حق کسیکه اتیان بتکبیرات سبع افتتاحیه مینماید تعیین تکبیرة الاحرام نماید
مذکور شد تعیین ان بچهار طریق میشود اول انست که قصد نماید که این تکبیر واجب است دوم انست
که قصد نماید که این تکبیرة الاحرام یا تکبیر افتتاح در نماز است سیم انست که قصد نماید که این تکبیری است
که بان دخول در نماز متحقق میشود و بهر یک از انحاء ثلثه که بوده باشد کفایت مینماید و در صورتیکه مکلف
نادی این بوده باشد که اتیان ننماید مگر تکبیرة الاحرام همین قصد کفایت مینماید در امتیاز پس حاجت بتمیزی
نخواهد بود بنابرین وحدت تکبیر معین است پس فی الحقیقه بالمال نادی اینست که این تکبیرة الاحرام
مثلا نیت تکبیرة الاحرام بودن یا تکبیر واجب بودن مثلا لازم است کلامیکه در مقام است اینست که ایا
در نیت انفراد نیز لازم است بنابرین هرگاه قصد تشریک نماید مثل اینکه نیت نماید که این تکبیر چنانچه
تکبیرة الاحرام است تکبیر رکوع نیز بوده باشد لکن در حق ماموم مسبوق مثل اینکه درک امام نمود در رکوع
اتیان بتکبیر واحد نمود بقصد تکبیرة الاحرام و تکبیرة الرکوع صحیح نخواهد بود یا نیت مثل این تشریک
مضر نخواهد بود توضیح مقام مقتضی اینست که گفته شود در اینجا دو مقام است اول انست که نیت تشریک
نماید باین نحو که این تکبیر چنانچه مصداق تکبیرة الاحرام است مصداق تکبیرة الرکوع نیز بوده باشد
و این بلا اشکال در تداخل مستلزم اینست که شیء واحد بهمان تشخص که دارد مصداق از برای دو واجب
و مستحب هر دو بوده باشد و این مستلزم اجتماع ضدین است اختلاف حیثیت ما و حده وجود متمم نخواهد
بود مقام دوم انست که نیت این نماید که این تکبیر تکبیرة الاحرام بوده باشد لکن مجزی از تکبیرة الرکوع

شل تداخل اغسال مستحبه و غسل واجب بمعنی که غسل واجب مجزی از اغسال مستحبه بوده باشد که فی الحقیقه
اجر و ثواب از هر دو شده باشد در مقام این مطلب را مضایقه نداریم نظر بدعوی اجماع در خلاف
و روایت معویه بن شریح و فتوی جماعتی از اعاظم اصحاب **مبحث هفتم** در بیان رجحان رفع یدین تا
در تکبیرة الاحرام بلکه جمیع تکبیرات نماز بدانکه مستحب است چنانچه سابق اشاره باین شد که دو دست را در حال
تکبیر بلند نموده لیکن در این حیث کلامی است در کیفیت رفع یدین و در تحدید آنست اما کیفیت رفع
یدین پس اختلاف کرده اند به سه قول اول مشهور و مختار است که ابتدا در رفع یدین در حال ابتدا بتکبیر
بوده باشد و انتهای در رفع با انتهاء و اتمام پس شروع به پائین آوردن دستها بعد از فراغ از تکبیر خواهد
بود قول دویم آنست که اتیان بتکبیرات بعد از رفع یدین می نماید باین نحو که اول دستها را بلند می نماید
اتیان بتکبیر می نماید در حال بلند داشتن دستها بعد از فراغ از تکبیر دستها را پائین می آورد قول سیم
آنست که دستها را بلند میکند و اتیان بتکبیر می نماید در حال پائین آوردن دستها مختار ما همین اقوال
قول اول است ظاهر آنست که تفاوتی در این کیفیت مابین تکبیرة الاحرام و سایر تکبیرات نماز نیست
پس در جمیع آنها خواه تکبیر افتتاحیه بوده باشد یا تکبیر رکوع یا تکبیرات سجود رفع یدین بنحوی که مذکور شد
مستحب است ظاهر آنست تا دیه سنت میشود برفع یدین در حال تکبیر بهر نحو که بوده باشد و اما تحدید رفع
یدین که تا چه مقدار باید رفع نمود بعد از این بیان خواهد شد لکن کیفیت مذکوره افضل افراد سنت باشد
مبحث هشتم در بیان اهم امور است در مقام ای برادر عزیز اهم امور در مقام دانستن معنی تکبیر
و متذکر شدن بآن است در حال تکبیر و عمل بمقتضای آن نمودن است در این حال پس میگوئیم معلوم است
لفظ اکبر بمقتضای لغوی صیغه تفضیل است و در تقدیر مفضل علیه دو نحو نقل شده یکی من کل شیء ای الله
اکبر من کل شیء خداوند عالم جل جلاله بزرگتر است از هر چیز دویم من ان یوصف یعنی الله اکبر و اجل من ان
یوصف خداوند عالم عز شانه اجل از آنست که وصف و حقیقی توانند احاطه بساحت جلال و عظمت انجناب
نماید تفسیر ثانی را شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار از مقتدای قاطبه اخیار جناب امام جعفر صادق علیه السلام
روایت

بعضی ایشان حقی در آن جهت بزرگ دارند

روایت نموده بعد از آنکه آنحضرت رد تفسیر اول فرموده تفسیر ثانی و تفسیر اول مناسب نیست اگرچه اوفق
بوضع لغوی لفظ است بیان عدم مناسبت آن است که ماسوای حق جل جلاله هرچه هست کل مخلوق
خداوند و صنعت و از عبید آن ذات مطلق است پس این تفسیر که عبارت از الله اکبر من کل شیء بوده باشد
مناسب نیست نه قبل از خلقت اشیا و نه بعد و اما قبل از خلقت پس در موقف چیزی نبود که توان گفت
که اکبریت خلاق عالم جل جلاله نسبت بآنهاست و اما بعد از خلقت پس مشخص است که قاطبه مخلوقین که
محض التفات حضرت جهان آفرین مخلوق شده اول عبید خالق سموات و ارضین است بعد از آنکه موهوب
تعلق بکمال خالق بقدر مقدور بهم رسانیده و عالم بنبود و قصور مخلوق گردیده دانست که اصل وجود و
قاطبه کمالات اعتبار رشحه از رشحات فیض آن فیاض مطلق است و دیگر هیچ نسبت مابین طرفین حیث کرنسبت
خالقیت که منتهای مرتبه کمال و غایت مرتبه جلالت است و مخلوقیت که غایت مرتبه ذلت و منتهای مرتبه
دنائت است با الاضافه بجا نمی آید و جود این اطلاع در مقام تعظیم و تجلیل چنین خالق جلیل گوید خداوند عالم
بزرگتر از همه مخلوقین خود است بسیار بسیار کلام بیجا بلکه رکیک و دوری است بخلاف معنی ثانی که بسیار بسی عالی
و مبین و مناسب در مقام تعظیم و تجلیل است و بعد از آنکه معنی کلام را فهمید مناسب است که در آنوقت متذکر
همعنی که غایت عظمت معبود است شده بمقتضای این مصحوب خضوع و خشوع ظاهری و باطنی گشته
آثار عبادت و بندگی از او ظاهر گردد و ظاهر است که حکمت در تکرار این لفظ کریم در مقام عظیم بجهت
تنبه بر مطلب قویم بوده باشد جعلنا الله تعالی بفضله و کرمه الی الصراط المستقیم و ثبتنا بالقول الثابت
والنهج القویم بحق اکمل خلیقته و آله الطاهرین الاکرمین چهارم از واجبات نماز قرائت است و در آن
چند مبحث است اول

ملک تعالی و تقدس ترا
که اندر نعمتی مغرور و غافل مباشد
ارفی چون حکایت می کـ

هذا النسخة الشريفة المتبركة مسمّى بالتجويد القرآن

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بیحد و ثنای بیعد مر حضرت قادری را سزد که قرآن مجید و فرقان
حمید بما فرستاد شکر بآن منعمی که نعمت ایمان و عرفان بما داد
تَقَدَّسَتْ اَسْمَاؤُهُ وَتَنَزَّهَتْ کِبْرِیَاؤُهُ و صد هزاران
صلات صلوات نامیات کاینات و زبده مخلوقات آن سیّدی که
نام مبارکش عنوان صحیفه منشآت و سردفتر رساله مخلوقات است
علیه من الصّلوات افضلها و من التحیّات اکملها بر آل و اصحابش
که پیشوایان شاهراه دین و هادیان بارگاه یقین اند رضوان الله
علیهم اجمعین امّا بعد پوشیده نیست بر ارباب تحقیق و اولوا الالباب
و التدقیق که دانستن علم قرآن از اهمّ مطالب و اعظم مآرب است
زیرا که نماز بدوی درست نیست و این فقیر حقیر یار محمد ابن خداداد
السّمرقندی مدّت مدید مطالعه علم قرآن و تجوید و علم تفسیر کرده
و ملازمت استادان ثقه که در ماوراء النّهر و بلاد خراسان بوده اند
نموده

آن اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ اِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ
و بعضی اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ اِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ
گفته و غیر اینها امّا قول مختار و اصحّ آن است که گویند اَعُوذُ بِاللهِ
مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ زیرا که در حدیث صحیح چنین آمده است و استعاذه
از قرآن نیست بجهة همین بعضی از قرآن است خوانده لا قول اصحّ آن است
که بلند خوانند اگر قرائت بلند باشد و پست خوانند اگر قرائت پست باشد
و این در غیر نماز است لا در نماز مطلق پست میخوانند و خواندن استعاذه
پیش از تلاوت قرآن میباید زیرا که امر چنان واقع شده است در قرآن
قوله تعالی فَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْاٰنَ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ
الرَّجِیمِ و خلاف کرده اند که استعاذه واجب است یا مستحب بعضی گفته اند
واجب و جمهور بر آنند که مستحب است و لا بسمله پس بدانکه نزد امام مالک
و بعضی از اصحاب حنیفه بر آنند که از قرآن نیست و نزد جمهور علما از قرآن است
و آیتی است از قرآن مگر بعضی از شافعیّه که جزئیّت داشته اند و خلاف کرده اند
که آیتی از فاتحه و سوره است یا نه جمهور اصحاب حنیفه گفته اند که آیتی است

که از برای تیمّن و تبرّک میآرند نه جزو فاتحه است و نه جزو سوره بنابرین قول در
نماز بخفیه میخوانند و قول اصحّ و معمول شافعی آن است که هم آیتی است از
فاتحه و هم آیتی است از سوره پس بنابرین قول در نماز بجهر میخوانند و قول غیر
اصحّ آن است که وی جزو فاتحه است و جزو سوره نیست و بدانکه قرّاء سبعه
اتّفاق کرده اند که چون ابتداء قرائت سوره از سورها کنند بسمله گویند
مگر سوره برائت زیرا که در خبر است که اُبَیِّ ابن کعب رضی الله عنه گفت
که رسول صلّی الله علیه و آله در اوّل هر سوره فرمود بسم الله گویید و در اوّل
برائت نفرمود از جهة آنکه بسم الله از برای امان است و در بعضی برائت
امان نیست زیرا که در برائت فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ و
قَاتِلُوا الْمُشْرِکِینَ کَافَّةً و غیر اینها که دلالت میکند بر عدم امان کفار است
و در سرهای آیة مخیّر گردانیده اند در بسمله گفتن و ناگفتن لا در سرهای آیة
برائت خلاف کرده اند شیخ برهان الدّین جعبری رحمه الله گفته که اینجا
نیز مخیّر است و قول مختار آن است که ترک بسمله کنند و بدانکه خلاف است
میان قرّاء اینکه امام عاصم که استاد ابوبکر و حفص است که بسمله گویند و سه وجه
جایز

جایز داشته وجه اوّل وصل آخر سوره به بسمله و وصل بسمله با اوّل سوره دیگر
وجه دوم وقف بر هر دو وجه سیم وقف بر آخر سوره و وصل بر بسمله بعضی این
وجه را اصحّ گفته اند و عکس وجه آخر ممتنع است زیرا که بسمله از برای اوّل سوره
آینده است نه از برای آخر سوره گذشته و قرائت عاصم را ذکر کردیم بجهة
آنکه درین دیار معتاد اول است **باب دوم** در بیان مخارج حروف بدانکه
عدد حروف تهجّی بیست و نه است و لا خارج است زیرا که مرکّب است از الف
و لام و کلام ما در بیان حروف مفرد است و همزه داخل است و فرق میان
الف و همزه آن است که الف نه حرکت دارد و نه جزم مانند هادی همزه
گاهی حرکت دارند مانند اَللهُ و گاهی جزم مانند یَأْمُرُ و در مخارج
اینها علماء عربیّه را اختلاف است بعضی گفته اند که هر حرف از مخرج بیرون
میآید و بعضی گفته اند که مخارج حروف سه است حلق و دهن و لب اکثر
بر آنند که مخارج حروف شانزده است و از هر مخرجی یک حرف یا دو
یا زیاده برده بیرون میآید لا حلق را سه مخرج است اقصی و وسط و اوّل
و در عدد اقصی خلاف است نزد علماء عربیّه دو است یکی همزه و دیگر ها و الف

را از هوای دهن گفته اند و لبی و نزد قراء سبعه سه است آن هوای مذکور
والف از وسط حلق دو حرف بیرون میاید ع ح از اول حلق دو حرف است
غ خ و دهن را ده مخرج است و هجده حرف اوّل مخرج ق است تا اقصای
زبان و اقصای کام دویم ک از اقصای زبان و کام بالا است
سیم مخرج ج ش ي از میان زبان و کام است چهارم ض از
کنارهٔ زبان و از کنج دهان و از نزدیک دندانهای کرسی و از
جانبین تلفظ میتوان کرد لیکن از جانب چپ آسان باشد
و نقل است که علیه الرحمة از جانبین نیک ادا میکرده اند
و بعضی گفته اند که در محلّ تلفظ کردن وی میباید که در محاذی
او در روی چین افتد پنجم ل از آخر زبان و کام بالا است ششم
ن از زبان و زبر دندانهای بالا است نزدیک لام بالا و از دماغ
چنانکه خواهد آمد هفتم د از سر زبان و اندرون دندانهای
بالا است و مخرج وی نزدیک مخرج نون است هشتم ط و ت از سر
زبان و بیخ دندانهای بالا است نهم ظ ذ ث از تیزی زبان و کنارهٔ

دندانهای

بدانکه در اقصای کام
گوشت پاره ایست که آن را
لهاة گویند قاف از جانب
او که روی وی که بجانب حلق است
که آن را غلصمه گویند بیرون
میاید و کاف از جانب او که روی
که آن را علاده گویند بیرون
میاید و بالا بر نیاید این را
لهوی علاده میگویند و آن
را غلصمه میگویند ۱۲

حرف حلقی شش بعد ای نوع عین
یا و همزه ۱۲ حا و خا و عین و غین
و ض را حافتی و حرفی گویند
و حافت کنارهٔ زبان است
۱۲

دندانهای پیشین است و لب را دو مخرج است و چهار حرف اوّل ف از
اندرون لب پائین و از طرف دندانهای بالا است دوم تم و ب م
از میان هر دو لب است و دماغ را یک مخرج است و دو حرف که نون و میم
است بشرط سکون و اخفا مانند عَنْكَ چنانچه خواهد آمد و این نزد
همه قرات است و اعلم بالشاکرین امّا نزد سوسی مدغم و نزد اکثر قرّا
متحرّک و مظهر باشد در سابق داخل نشود والله اعلم باب سیم
در بیان رعایت کردن حروف بدانکه لحن بر دو نوع است جلی و خفی لحن
جلی خطای اعراب یا کلمه است یا زیاده کردن چیزی یا کم کردن آن
بر اصل کلمه و لحن خفی ترک کردن مخرج حروف است یعنی آنکه حرف
از مخرجش ادا نشود پس قاری قرآن باید که میان ث و س
و ص و میان ذ و ز و ض و ظ و میان ت و د و ط
و میان ح و ه و میان ق و غ تفرقه کند تا مخارج اینها خلط
نشود و دیگر آنکه هر جا دو حرف از یک جنس آید خواه در یک کلمه مانند
وَجَهَهُ و خواه در دو کلمه مثل فَطَبَعَ عَلَى باید که آن چنان تلفظ کند

اگر سی حرف را که در حرفها
نیک تلفظ ادا کند تا از مخرجش
نیک ادا شود باید که بر اول همزه را
پیاورد و تلفظ کند زیرا که همزه اقصای
حمرت مثلا اگر خواهی که ضاد را ادا کنی
روا کنی بگوید آض و قاف را آق
و در شین و یا سین کن چنین شنیده شد
از استاد و نقه رحمة الله علیه

که ادغام نشود یا یکی از متجانسین ساقط نشود و نیز در هر جائیکه میان قرب
مخرج باشد مثل اَعْهَدْ تَطَوَّعَ خَيْرًا باید جدا جدا تلفظ کند و همزه را باید نیک
ادا کند تا بتحقیق گفته شود نه بتسهیل و گفته که نزد تلفظ همزه میباید که
ناف در حرکت آید و هر جا که دو همزه جمع شود مانند ءَاَنْذَرْتَهُمْ یا
بِالسُّوْٓءِ اِلَّا باید که هر دو همزه را نیک تلفظ کند تا سست ادا کرده نشود
که خلط قرائت میشود و ب را پس از حروف مفخم جهد میباید کرد که
دقیق و نازک ادا شود مثل بَطَلَ و بَقَرٍ و بَرْقٌ و بَصَرٌ و ت رعایت
میباید کرد تا دال ادا نشود خاصه وقتیکه ساکن باشد مثل اُثْقِلَتْ و یا
بعد از وی حرف مفخم بیاید تو تُكْ و مستطیرا و تصلی و اگر بعد از
تاء ساکن راء یا لام یا نون بیاید مانند فَتْرَةٍ و يَتْلُوا و كَانَتْ
لَهُمْ و فِتْنَةٌ باید که نیک تلفظ کند و ث حرف ضعیف است چون ساکن
باشد نیک رعایت باید کرد خاصه وقتیکه بعد از وی حرف مقارب
وی واقع شود تا باظهار ادا شود مانند لَبِثْتُمْ و لَبِثْنَا و در مثل وَوَرِثَ
سُلَيْمٰنُ و مِيرَاثُ السَّمٰوٰتِ و حَيْثُ شِئْتُمْ اظهار کند و نیک ادا

کند

و ه نقطه بست تلفظ کردن که
زبان از نرم تلفظ تا ساکن اندک از زند
میخیزد و در دال ساکن پیش از زن مثل
... پیش از جیم یا طا یا
وجدنا یا سین ساکن پیش از جیم مثل
نون مثل المسجد و القسط و نحن
و دال ساکن پیش از تا یا نون مثل
اخذتم و اذ تاذن و اخذنا و
اذ نادی و لام ساکن پیش از تا یا جیم
یا دال یا طا یا نون مثل قلتم و مثل نعلم
غلظة و الخلد و
و ملجا و بل جاء و بل نتبع و جیم ساکن پیش
از تا یا دال یا را یا زا یا سین یا نون
یا ها مثل یجتنبون و اجد و تجدو
و ازواجهم و تجزی و رجس
و اخرجنا

کند و ج را نیک رعایت باید کردن تا مشتبه بشین یا ژاء فارسی نشود
علی الخصوص وقتی که ساکن باشد و بعد از وی یا دال یا ذال یا را
یا زا یا سین یا نون یا ها بیاید مانند يَجْتَنِبُوْنَ وَاَجِدُ وَتَجِدُوْ
وَاَزْوَاجُهُمْ وَتَجْزِىْ وَرِجْسٌ وَاَخْرَجْنَا وَجَهَهُ و ح را نیک میباید
از میان حلق ادا کرد تا ها نشود و اگر بعد از حروف استعلا واقع شود
مثلا اَحَطْتُ وَحَصْحَصَ الْحَقُّ باید نیک ادا کند و خ را نیک رعایت
باید کرد تا مفخم ادا شود و غین و قاف آئین نشود و د را رعایت باید
کرد تا بتا ادا نشود خاصه وقتی که بعد از را واقع شود مانند وَاِذْ جَعَلْنَا
و اگر ساکن باشد و بعد از وی ثاء یا ذال یا نون واقع شود مانند
يُرِدْ ثَوَابَ و كٓهٰيٰعٓصٓ ذِكْرُ وَوَجَدْنَا وَقَدْ نَعْلَمُ باید نیک
تلفظ کند و ذ ساکن را پیش از تا یا نون مثل نَبَذْتُهَا وَاَخَذْنَا
نیک ادا باید کرد و ر را چنان ادا کند که تکرار وی زایل نشود
خاصه وقتی که مشدد باشد و ز را محافظت نماید تا سین آمیز نشود
خاصه وقتیکه ساکن باشد و بعد از وی تا یا جیم یا دال یا واو یا قاف

و اوفضا و وجه
و زا ساکن پیش از تا یا جیم
یا دال یا وا یا را و یا قاف
یا کاف یا لام یا نون مثل کنزتم
و مزجاه و تزوری و وزرک
و زقوا و زکی و لنزلنا و
المزن و انزلنا ... باید
که زبان را
لرزاند ۱۲

یاکاف یا نون واقع شود مثل کُنْتُم ومُنْجاهُ وتوددی ووددك
وددنا واذکی ولنزلقونك والمزن وس را نیك ادا کند تا شابه
زا یا صاد نگردد خاصه وقتی که ساکن باشد وبعد ازوی با یا تا یا
جیم یا طا یا نون واقع شود مثل یسبحون ومستقیم والمسجد
ویسطرون والحسنی وش را باید که نیك ادا کند تا جیم یا ژاء فارسی
نشود مثل یشترون وص را رعایت باید کرد تا زا آمیز نگردد مثل
حرصتم واصحاب خاصه وقتی که بعد ازوی دال آید مثل اَصْدَقُ
ویَصْدُرُ ومانند صراط رانیك باید تلفظ کند تا هر سه حرف
بتفخیم ادا شود وض دشوارترین حروف است بر زبان باید که نیك
رعایت کند تا مشابه ظا یا ذال یا زا نشود خاصه در مثل انقض
ظهرك فمن اضطر وبعض الظالم وبعض ذنوبهم واغضض
ویغضض وط را که اقوای حروف است در تفخیم نیك رعایت
کند که مشابه تا نگردد خاصه وقتی که میان سین وتا واقع شود
مانند بسطت یا تا پیش ازوی مثل افتطمعون یا بعد ازوی مثل
احاطت

باید انضمام شفتین کرده تا واو درست ادا شود واظهار نیز باید کرد مثل
آمَنُوا وَعَمِلُوا وهمچنین است واوی که بعد از ضمیر یا صله واقع شود مثل
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ سیم آنکه اول متحرك باشد ودوم ساکن
وحرکت اول از جنس وی مثل مَاوُودِیَ ویَلْوُونَ ودَاوُدَ
چهارم آنکه هر دو متحرك باشد مثل وَوَجَدَكَ ووُضِعَ وخُذِ
العَفْوَ وَأْمُرْ پنجم آنکه اول مشدد باشد وثانی متحرك مثل بِیا
لَغْدُوِّ وَالْاٰصَالِ در جمیع این انواع واو را نیك باید ادا کرد
وه را احتیاط میباید کرد تا آمیز نشود خاصه وقتی که مقارن حرف
مقارب شود مثل وَعْدَ اللهِ حَقًّا ومَعَهُمْ وسَبِّحْهُ وی را
محافظت میباید نمود که لطیف وآسان ادا کرده شود وبدانکه اجتماع
یائین در چهار صورت است اول آنکه یای اول ساکن باشد وماقبل
وی از جنس وی اظهار باید کرد مثل فی یوسف وفی یوم وهمچنین
است یائی که بعد از ضمیر یا صله واقع شود لِقَوْمِهِ یَاقَوْمِ دوم
آنکه اول متحرك باشد ودوم ساکن وحرکت اول از جنس وی

نباشد مثل الحَسَنَیَیْنِ سیم آنکه هر دو متحرك باشد مثل فَلَنُحْیِیَنَّهُ چهارم
آنکه اول مشدد باشد وثانی متحرك مثل اِنَّ ولِیَّ اللهِ ولاَیِّ یوم
در جمیع این صور هر دو یا را درست وتحقیق ادا میباید کرد ودیگر در سوره
یوسف در تا مَنّا دو نوع میخوانند جمیع قراء اول آنکه حرکت نون اول
را اخفا میکنند این مذهب اکثر است دوم آنکه اول را در ثانی ادغام باشمام
میکنند یعنی به دو لب اشارت بضمه نون میکنند در حین ادغام این مذهب
بعضی است لاجرم آسانی بیشتر اهل ادا باین وجه عمل میکنند وبدانکه
حروف شفوی سه است ب و ف اگر یکی از اینها بعد از میم ساکن بیاید
آن میم را اظهار میکنند یعنی اشارت بحرکت ضم میکنند نزد تلفظ میم
مانند عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّالِّینَ وفَاَقِمْ وَجْهَكَ وَهُمْ فِیهَا وقُمْ
فَاَنْذِرْ وَمَاهُمْ بِمُؤْمِنِینَ وفَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ اما در باخلاف کرده اند
در اظهار وعدم اظهار باب چهارم در بیان صفات حروف بدانکه
هر صفتی از صفات حروف را ضدی میباشد پس هر صفتی را که بیان
کنیم ضد وی را نیز یاد کنیم اما مهموسه نوزده حرف است ت ث ح
س ش

س ش ص ف ك ه همس در لغت آواز خفی وضعیف را گویند چون
در این حروف ضعف اعتماد بود بر مخارج اینها نزد ادای اینها یعنی
نزد تلفظ اینها نفس را باز نمیدارد از جریان بجهة ضعف مهموسه نام
کرده شد وضد وی مجهوره است پس نوزده حرف باقی باشد و
حروف شدیده هشت است ء ب ت ج د ط ق ك شدت
عبارتست از حرفی که قوی باشد که صوت بادی جاری نباشد از غایت
قوت وضد وی رخوه است وپنج حرف است که میان شدیده ورخوه
است ر ع ل م ن پس شانزده حرف باقی رخوه باشد وحروف مد سه است
ا و ی بجهة آنکه حروف میگویند که مد در اینها میشود ودر غیر اینها نمیشود
وضد اینها مقصوره است وحروف مستعلیه هفت است خ ص ض
ط ظ غ ق استعلا بجهة آن میگویند که نزد تلفظ اینها زبان مرتفع
میشود بطرف بالای دهن وضد وی مستفله است حروف مطبقه
چهار است ص ض ط ظ بجهة آن مطبقه میگویند که نزد تلفظ اینها زبان
بکام بالا منطبق میشود وضد وی منفتحه است حروف صفیره سه است

مجتمع در ترکیب گم نزع
وبعض هفت گفته اند مجتمع
در ترکیب گم بروعنادونور
پنج است
حروف مستعلا هفت است
خص ضغط قظ
ضد صفیره حرف تیه است
وحرس صوت شدید را گویند

ذ س ص صفیره در لغت آواز مرغ را گویند واین حروف را صفیره بجهة
آن نام کرده اند که در وقت تلفظ اینها آوازی پیدا میشود در دهن
که مشابه آواز گنجشک است حروف تفشی یکی است وآن ش تفشی
در لغت توسع وانتشار را گویند ونزد تلفظ وی آوازی ظاهر میشود
در دهن وپریشان میشود حروف منحرفه سه است د ل بجهة آن منحرفه
گویند که نزد تلفظ اینها از مخرج خود منحرفه میشوند لام بمخرج نون
میرسد در المخرج لام ودر راء صفت تکرار نیز هست بعضی نزد تلفظ
وی گویا مشدد میشود بجهة قوتی که دارد حرف مستطیل یکی است که آن
ض است بجهة آن مستطیله گویند که نزد ادای وی زبان دراز کشیده
میشود تا که بمخرج لام متصل حرف یکی آن الف است وهاوی د جوف
نیز گویند که نزد تلفظ هوا میکند در حلق حرف علت چهار است ا و ی
بجهة حروف علت میگویند که متغیر ومنقلب میشوند از حالی بحالی اما
نزد علماء عربیت همزه را حرف علة نمیگویند حروف قلقله پنج است
ق ج د ب ط مشهور ترین اینها قاف است ونیز در وی خلاف
کرده اند

ضد صفیره ... / وضد تفشی عدم تفشی است / ضد منحرفه ناشیرات است / ضد تکرار عدم تکرار است / ضد مستطیله قصیره است / ضد هوائیه متحیر است / ضد علیله صحیحه است / ضد متقلقله سکون است

کرده اند بخلاف دیگرها قلقله بجهة آن نام کرده اند که در وقت اداء اینها
گویا که جنبش دارند خاصه در محلی که وقف کنند درین حروف قلقله در لغت
حرکت دادن چیزیست واضداد اینها بطریق تقابل معلوم میشود آنچه شیخ
شاطبی رحمة الله گفته است از صفات حروف اینست دیگر از صفات
حروف هست مثل الجوفیة والاسلیة والذلقیة والشجریة والنونیة والنطعیة
وغیر اینها نیاوردیم اینها را بجهة متابعت شیخ شاطبی رحمة الله وجهه
ناآوردن شیخ رحمة الله آن است که اینها مشهور نیستند والله اعلم

باب پنجم در بیان احکام نون ساکن وتنوین

بدانکه حروفی که بعد از
نون ساکن وتنوین بیاید بیست وهشت است زیراکه الف خارج است
در یلی نون ساکن وتنوین آید بجهة آنکه اجتماع ساکنین علی غیر حده
میشود اما ساباجای الف همزه است ولاکه یکی از حروف تهجی است
حکم لام دارد درین باب پس بیست وهشت باشد واحکام نون ساکن
وتنوین چهار است ادغام واظهار وقلب واخفا اما ادغام در شش
حرفیست ی ر م ل و ن که آن را حروف یرملون گویند که بعد از نون

مجتمع در ترکیب / قطب وجد ۱۲ / ضد قلقله سکون است / الشجر بسکون جیم / ... / بدانکه اجتماع ساکنین بر دو نوع است اول آنکه ساکن اول مد باشد وثانی مدغم مانند دابة وضالین واین اجتماع را علی حده میگویند واین مجوز است ... اول حرف مد نباشد خواه ثانی مدغم باشد واین را اجتماع ساکنین علی غیر حده میگویند واین ممنوع است ... اول این است که ساکن اول منقلب از حرف دیگر باشد مثل الآن که در اصل الآن بوده است ودیگر آن است

ساکن یا تنوین یکی از اینها بیاید همه قراء ادغام میکنند واین بر دو قسم
است قسم اول ادغام با غنه است واین در چهار حرف است م ن و ی
وغنه آوازی را گویند که از دماغ بیرون آید مثال اینها من مثله
وَعَذَابٌ مُّقِيمٌ ن مِن نُّورِهِ وَيَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ و مِن وَلِيٍّ
رَحْمَةً وَاسِعَةً ي مَن يَقُولُ عَظِيمٌ يَوْمَ قسم دوم ادغام بی غنه
است وآن در دو حرفیست ر ل مثال اینها ر مِن رَّبِّكُمْ وَغَفُورٌ رَّحِيمٌ
ل مِن لَّبَنٍ وَهُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ وبدانکه ادغام وقتی است که نون ساکن
در کلمه باشد واین حروف در کلمه دیگر اما در یک کلمه باشد ادغام نمیکنند
مثل الدنیا وبنیان وقنوان وصنوان ودر قرآن غیر این چهار
کلمه نیامده است وجهة ادغام ناکردن آن است که مقصود از ادغام
خفت است واگر در یک کلمه ادغام کنند ثقیل میشود زیراکه الدیا ثقیل تر است
از الدنیا ودیگر آنکه لغتی بلغتی ملتبس میشود یعنی لغت صنوان وقنوان
بقوان ملتبس میشود وعلی هذا القیاس واما اظهار در شش حرف حلق است
ء ه ع ح غ خ یعنی اگر بعد از نون ساکن یا تنوین یکی از اینها
بیاید

که در هر عارض باشد که در وقف حرکت وی را انداخته باشند مثل استغفره الانهار ویؤمنون وبصیر والموت والخبیه واین هر دو قسم تفصیل خواهد آمد در باب مدات ان شاء الله تعالی ومد او مت ومد وقفی وارد فواتح مثل الم حکم مدات وقفی اما مد ... ودرین حکم ... داخل ... واین قسم ... است که ... مدات فواتح در باب مد در مقابل مد وقفی آورده اند ۱۲ / ... امام خلف ... در واو ویا ادغام ... / تنوین را ... که وی ... در آخر کلمه ... تنوین که بعد از وی حرفی ... ۱۲

بیاید آن نون ساکن یا تنوین را اظهار میکنند جمیع قراء خواه در یک
کلمه باشد وخواه در دو کلمه معنی اظهار آن است که نون ساکن وتنوین
بحال خود باشد وهیچ تغییر نیابد اینها را امثالش ء يَنْأَوْنَ عَنْهُ
وَإِنْ أَمْسَكَ وَذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي ه يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَمَنْ هَاجَرَ
وَكَلِمَةٌ هُوَ ع أَنْعَمْتَ وَمِنْ عِلْمٍ وَبِذِبْحٍ عَظِيمٍ ح وَتَنْحِتُونَ
وَمِنْ حَمَإٍ وَبِغُلَامٍ حَلِيمٍ غ فَسَيُنْغِضُونَ وَمِنْ غَيْرِكُمْ
وَقَلِيلَةٍ غَلَبَتْ خ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَمِنْ خَلَاقٍ وَقَوْمًا خَالِدِينَ
فِيهِ واما قلب در یک حرفست ب یعنی اگر بعد از نون ساکن یا تنوین
حرف با آید نون ساکن وتنوین را بمیم قلب میکنند همه قراء خواه
در یک کلمه وخواه در دو کلمه مثال این أَنْبِئْهُمْ وَمِنْ بَعْدِ وَسَمِيعٌ
بَصِيرٌ واما اخفا در دو حرف باقی است که آن پانزده است ت ث
ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک یعنی همه قراء نون ساکن
وتنوین را اخفا با غنه میکنند اگر یکی از این حروف بعد از نون
ساکن وتنوین بیاید خواه در یک کلمه وخواه در دو کلمه ومعنی اخفا آنست

که نون ساکن و تنوین را پوشیده ادا کنند که نه اظهار شود و نه ادغام
بلکه حالتی باشد میان این دو مثال اینها ت فَإِنْ تَابَ وَ ذَكُوةٍ
تُرِيدُونَ ث أُنْثى فَمَنْ ثَقُلَتْ ج وَإِنْ جَنَحُوا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ
د جُنْدٌ وَمَنْ دَخَلَهُ وَعَمَلًا دُونَ ذ لِتُنْذِرَ وَمَنْ ذَا الَّذِي
وَظِلٍّ ذِي ثَلَاثٍ ز تَنْزِيلٌ وَمَنْ زَكُوةٍ وَنَفْسًا زَكِيَّةً س
تَنْسَوْنَ وَمِنْ سُلَالَةٍ وَرَجُلًا سَلَمًا ش يَنْشُرُ فَمَنْ شَهِدَ وَ
غَفُورٌ شَكُورٌ ص يَنْصُرُونَ وَلَمَنْ وَعَمَلًا صَالِحًا ض مَنْضُودٍ
وَمِنْ ضَعْفٍ وَذُرِّيَّةً ضِعَافًا ط مَنْطِقَ فَإِنْ طِبْنَ وَنَخْلٍ
طَلْعُهَا ظ فَانْظُرُوا مَنْ ظَلَمَ وَمَاءً ظَاهِرًا ف أَنْفُسَهُمْ
فَإِنْ فَاءُوا وَمَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ ق يَنْقَلِبُ وَمَنْ قَالَ
وَعَلِيمٌ قَدِيرٌ ك ضَنْكًا فَإِنْ كَانَ وَرَسُولٌ كَرِيمٌ و کاهی هست
که تنوین را حرکت کسره میدهند بجهة اجتماع ساکنین مانند نُوحٌ ابْنَهُ
وَالْيَمَانِ الَّذِي وَبِغُلَامٍ اسْمُهُ باب ششم در بیان متفقات ادغام
یعنی همه قرّاء اتفاق دارند در ادغام اینها بدانکه دال را در واو ادغام
میکنند

میکنند مثل قَدْ دَخَلُوا وَقَدْ تَبَيَّنَ و بدانکه در شاطبی و تیسیر دال
قد گفته اند امّا مراد اعم از دال قد است تا دال عَبَدْتُمْ وَحَصَدْتُمْ
وَكِدْتَ و مانند اینها داخل شود پس غرض ایشان تمثیل باشد نه حصر
و تاء تانیث ساکنه را در دال ادغام میکنند مثل كَانَتْ تَأْتِيهِمْ وَ
أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا وَقَالَتْ طَائِفَةٌ و لام قل و بل و هل را
در لام ادغام میکنند مثل قُلْ لَكُمْ وَبَلْ لَهُ وَهَلْ لَنَا وَقُلْ رَبِّي
وَبَلْ رَبُّكُمْ و مثال هل در قرآن نیامده است و هرجا که دو حرف از
یک جنس جمع شود و اوّل ساکن باشد و ثانی متحرک باشد اوّل را در
ثانی ادغام میکنند خواه در یک کلمه باشد مثل يُوَجِّهْهُ وَيُدْرِكْكُمْ
و خواه در دو کلمه باشد مثل لَكُمْ مِنْهُ عَصَوْا وَكَانُوا لیکن اگر در
اوّل حرف مدّ باشد ادغام نمیکنند مثل آمَنُوا وَعَمِلُوا وَفِي يُوسُفَ
و در قاف أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ در سوره مرسلات جمهور قرّاء ادغام میکنند
و قاف را در کاف و در انتفای صفت استعلا خلاف کرده اند و اصح
عدم ابقاء است و بعضی اظهار را جایز داشته اند و این ضعیف است

زیراکه در اینجا متنفقات
ادغام اند

دمعمول نیست و ادغام لام تعریف نیز از متفقات ادغام است مثل التَّوْرَاةَ
و همزه که پیش از وی است همزه وصل است بجهة آن آورده اند که ابتدا به ساکن
متعذر است بفتحه ابتدا کنند بجهة تخفیف و این لام در چهارده حرف
مدغم میشود که این است ت ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ
ل ن و در چهارده حرف باقی مدغم نمیشود ء ب ج ح خ ع غ
ف ق ك م و ه ی و الفخارج مبحث است زیراکه بعد از لام
تعریف نمیآید بجهة آنکه التقای ساکنین علی غیر حدّه میشود و امثله
اینها ظاهر است و امّا امام عاصم در غیر اینها اظهار میکنند مگر در دو
موضع یکی در سوره اعراف يَلْهَثْ ذَٰلِكَ که ثاء يَلْهَثْ را
در ذال ادغام میکنند و دیگر در سوره هود يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا
که باء ارْكَبْ را در میم مَعَنَا ادغام میکنند و غیر عاصم ادغام دارند
در غیر این موضع یکی از اینها ذال إِذْ است در شش حرف ت ج د
ز س ص ادغام میکنند مثال إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ وَإِذْ جَاءُوكُمْ
وَإِذْ دَخَلُوا وَإِذْ زَيَّنَ وَإِذْ سَمِعْتُمُوهُ وَإِذْ صَرَفْنَا و دیگر

دال قد

دال قد است که در هشت حرف ج ذ ز س ش ص ض ظ ادغام میکنند
مثل لَقَدْ جَاءَكُمْ وَلَقَدْ ذَرَأْنَا وَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ وَلَقَدْ شَغَفَهَا
وَلَقَدْ صَرَّفْنَا وَلَقَدْ ظَلَمَكَ و دیگر تاء تانیث ساکنه در شش
حرف ث ج ز س ص ظ ادغام میکنند مثل نَضِجَتْ ثُمَّ وَنَضِجَتْ
جُلُودُهُمْ وَخَبَتْ زِدْنَاهُمْ وَأَنْبَتَتْ سَبْعَ وَحَصِرَتْ
صُدُورُهُمْ وَكَانَتْ ظَالِمَةً و دیگر لام بل و هل است که در
هشت حرف ت ث ز س ض ط ظ ن ادغام میکنند مثل بَلْ
تَأْتِيهِمْ وَهَلْ تَعْلَمُ وَهَلْ ثُوِّبَ وَبَلْ زُيِّنَ وَبَلْ سَوَّلَتْ
وَبَلْ ضَلُّوا وَبَلْ طَبَعَ اللَّهُ وَبَلْ ظَنَنْتُمْ وَبَلْ نَحْنُ وَهَلْ
نُنَبِّئُكُمْ و عاصم در همه اینها اظهار میکنند و غیر عاصم جمعی از
قرّاء عشره ادغام میکنند و دیگر ادغام حروفی که مخارج اینها نزدیک
است مثل لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ وَيَفْعَلْ ذَٰلِكَ وَعُذْتُ وَأُورِثْتُمُ
وَيُرِدْ ثَوَابَ و غیر اینها هست که بعضی از قرّاء عشره غیر عاصم ادغام
میکنند حاجت آوردن نیست و بدانکه اینها که آوردیم درین باب بر سبیل

تقریب وزیادتی توضیح بود زیراکه عنوان این باب در بیان متفقات

ادغام است والله اعلم باب هشتم در بیان مدّ و قصر بدانکه مدّ کشیدن

صوت است در حروف مدّ ولین یا در حروف لین حروف مدّ و لین

سه است الف دائما و واو ساکن که ماقبلش مضموم باشد و یاء ساکنین

که ماقبلش مکسور باشد و اگر ماقبل واو و یاء ساکنین مفتوح باشد

آن را حروف لین میگویند و سبب مدّ همزه است یا ساکن و بعضی

تعظیم نام را نیز گفته اند امّا در همزه بجهة آن میکنند که تا همزه از مخرجش

نیک ادا شود و در سکون بجهة آن مدّ میکنند که تدارک اجتماع

ساکنین شود زیراکه مد را بمنزله حرکت داشته اند و در نام الله و رحمن

مدّ میکنند بعضی قرّا بجهة آنکه در مدّ کردن تعظیم کردن بیشتر است

امّا این نزد جمهور قرّاء مستحسن و معمول نیست پس اگر بعد از حرف مدّ

همزه بیاید این بر دو قسم است اوّل آنکه حروف مدّ و همزه در یک کلمه

بیاید این را مدّ متصل میخوانند مانند جَاۤءَ وَسُوۤءَ وَجِيۤءَ

دوّم آنکه در دو کلمه بیاید این را نیز مدّ منفصل مینامند مثل بِمَاۤ اُنْزِلَ

وقالوا

وَقَالُوۤا اٰنَ وَفِيۤ اُمِّهَا و اگر بعد از حرف مدّ ساکن بیاید این نیز

بر دو قسم است مدّ سکون اصلی و مدّ سکون عارضی امّا مدّ سکون اصلی

بر سه نوع است اوّل آنکه در اوایل سُوَر میآید در حرف هجا مانند الٓمٓ

وحٰمٓ ویٰسٓ و این را مدّ فواتح و مدّ مشبّع و مدّ حروف هجا گویند

و بدانکه در اوّل سوره آل عمران همه قرّاء الٓمٓ را با الله وصل میکنند و

میم را حرکت فتح میدهند بجهة التقاء ساکنین و سه وجه جایز میدارند

در یاء میم که قصر و توسّط و طول است نوع دوّم آن است که ساکن

اوّل حرف مدّ باشد و ثانی مدغم این صرفیان اجتماع ساکنین علی

حدّه مینامند مثل الضَّاۤلِّيْنَ وَدَاۤبَّةٍ وَتُحَاۤجُّوْنَ این را مدّ

سکون مدغمی مینامند نوع سیّم آن است که حرف مدّ منقلب از همزه

باشد این را منقلب و مبدّل مینامند الّا آنکه وی لاٰان همزه ثانیه

را با الف بدل کرده اند بجهة طلب خفّت پس مدّ میکنند بجهة اجتماع

ساکنین و همزه را حذف نمیتوان کردن بجهة آنکه استفهام ملتبس

میشود بجبری و این نوع مدّ در قرآن شش جا واقع است و پس نزد

جمهور قرّا دو اند کرین در سوره انعام و دو آلاٰن در سوره یونس و دو الله

یکی در سوره یونس و دیگر در سوره نمل و نزد ابوعمرو مازنی رحمة الله هفت

است این شش مذکور و یکی السحر در سوره یونس و بدانکه نزد همه قرّا در این

نوع وجه دیگر جایز است که آن را تسهیل گویند آسان کردانیده است

و در اصطلاح قرّاء همزه میان همزه و الف یا همزه و الف یا همزه

و یاء یا همزه و تلفظ کردن است یعنی این همزه که تسهیل میکنند اگر حرکت

فتح داشته باشد تسهیل کالالف میکنند و اگر کسره داشته باشد تسهیل

کالواو و در این نوع حرکت فتح دارد تسهیل کالالف میکنند

و دانستن تسهیل موقوف است بشنیدن از قاری ثقه و شیخ شاطبی

و صاحب تیسیر ابوعمرو مازنی رحمهم الله گفته اند که وجه اوّل

اولی است و امّا قسم دوم از قسمین مدّ سکون است آن سکون عارضی

است مراد از وی انجا سکون وقفی است یعنی اجتماع ساکنین بجهة

وقف میشود مانند الانهار که اگر وقف کند بروی اجتماع ساکنین

میشود میان الف و رای ساکن درین قسم سه وجه جایز داشته اند

یکی

یکی مدّ طویل دوم مدّ متوسّط سیم مدّ قصیر و دوی اوّل اصل است و اولی

چنانکه شیخ رحمهما الله اشارت کرده است باین معنی در شاطبی بقوله

وعند سکون الوقف وجهان اصلا و اقسام مدّ مذکور شد از اوّل

باب تا اینجا که شش قسم است همه در حرف مدّ و لین در حرف لین مدّ بر دو

نوع است اوّل مدّ وقفی و هر دو نوع از اقسام مدّ سکون است زیراکه مدّ

بجهة اجتماع ساکنین است و بجهة همزه نیست نزد جمهور قرّا امّا نزد

امام ورش رحمة الله بجهة همزه نیز هست و قرائت وی بسط بسیار دارد

پس نیاوردیم زیراکه درین بلاد قرائت امام عاصم را رحمة الله میخوانند

و بس آوردن او فایده چندان ندارد نوع اوّل آنست که بسبب وقف

اجتماع ساکنین میشود مانند الموت و خیر در این نوع دو وجه که آن

مدّ طویل است و متوسّط جایز و معمول باشد و قصر را نیز جایز داشته اند

و فرقی نباشد میان آنکه ساکن دوّم همزه باشد مثل شیء و سوء یا غیر

همزه چنانکه گذشت نوع دوم مدّ غیر وقفیست که مخصوص است بفواتح سور

و بلفظ عین و در دو موضع بیش نیست یکی در سوره مریم کهیعص و دیگر

حسن رجال نعیج ... گروه اند که مراد از وجهان ... توسط و طول است بکر ابو ... و نقره ... گفته اند مراد از آن طول و ... قصر است مسرع ... مثل شیء و هو ورش و رینی ... دو وجه دارد و مدّ طویل و مدّ متوسط ... در وصل و وقف مسرع

درسورهٔ شوری حم عسق و در این هر نوع دو وجه جایز داشته اند که مد
طویل و متوسط است و اول را اولی گفته اند پس همه اقسام مد هشت باشد
شش در حروف مد و لین و دو در حروف لین و این را در زمان بیان کنیم
مقدار مد را بقرائت عاصم رحمه الله بدانکه مد متصل و منفصل مقدار
چهار الف میکشند و مقدار الف بشنیدن نسبت از قاری ثقه بعقد
انگشتان مثلا که از برای که از برای هر الف یکنوبت عقد کند انگشت را
زود زود و نه آهسته آهسته در مد مشبع نیز چهار الف یا سه الف
میکشند و در سکون مدغم و در مد منقلب سه الف و در سکون وقفی گفته
شد سه وجه جایز است طول سه الف توسط دو الف قصر یک الف
و همچنین است سکون وقف حرف لین و در عین فواتح گفته اند که سه
الف طول و دو الف توسط و بعضی گفته اند که طول چهار الف
توسط سه الف و الاول اولی و بدانکه در اقسام مد خلاف کرده اند
و بعضی گفته اند که پانزده است و بعضی گفته اند که دوازده است
و بعضی هفده گفته اند و بعضی ده گفته اند اما آن اقوال اول را

گفتن طول

و شیخ جزری چهار الف در نشر آورده اند که از برای عاصم سه الف نیز جایز است در ... الف لین و وقفی ... که در آنجا دو الف است ۱۲

گفتن طول دارد و فایده چندی ندارد پس قول آخر را بیان کنیم اول مد اصلی
که آن متصل است مثل جاء زیرا که هر دو حرف از اصل کلمه است دوم مد
مبدل مانند آمن و این مخصوص لام ورش است سیم مد مبالغه که بجهت تعظیم
مد میکنند و این در کلمه لا اله الا الله و لا اله الا هو میباشد
و بس و این مخصوص ابن کثیر و سوسی و یک وجه قالون و دوری
و دو دیست چهارم مانند ما انزل پنجم مد طلب است مانند ها انتم
از برای آنکه حرف مد طلب همزه میکند ششم مد فرق است مثل آلله و
آلان از برای آنکه این مد تفرقه میکند میان همزهٔ خبری و استفهام
که در استفهام مد میباشد نه در خبری چنانکه گذشت هفتم مد بنیت
است مانند زکریاء هشتم مد تمکین است مثل اولئک و خائفین
لهم مد عدل است مثل ءانذرتهم و این مخصوص است بقالون و دوری
و هشام دهم مد حجز است مانند ضالین و دابة بجهة آن حجز میگویند
که آن منع میکند از اجتماع ساکنین علی غیر حده بودن و حجز در
لغت منع است و بدانکه در این اقسام حالی از ضعفی و خللی نیست

... آورده که لام ... لا ریب و لا جرم و ... حمزه در لا ریب و لا جرم و لا قبل له مد ... مبالغه میکنند از برای تبرئه و نیز ... مبالغه در نفی جنس مد آورده است بلا و نفی از برای لام مبالغه کرده اند از برای ... حمزه این اشباع نمیرسد بلکه مد میانه میکنند ۱۲

و اینها که پانزده گفته اند که پنج دیگر زیادت کرده اند آن پنج این است اول مد عارضی که آن وقفی است دوم مد لازم که آن مد ... مثل من یؤمنون و سیم مد روم است مثل فواتح ... وقف کنند بعض ... که بروم ... زائد کرده اند

و فایده چندان نیز ندارد نسبت بآن اقسامی که اولا ذکر کردیم زیرا
که آن اقسام معتمد علیه و مفید است و موافق شاطبی و پشتر است
باب هشتم در بیان هاء کنایه که آن هاء ضمیر واحد غایب مذکر
متصل مجرد و یاء منصوب است مثل وَلَهُ وعَلَيْهِ ورَسُولَهُ وجَعَلَهُ
وفَيَتَمَنَّوْهُ بدانکه نزد قراء اعتبار تلفظ دارد نه صورت خط
زیرا که بسیار چیز است که در خط هست و در تلفظ نیست پس آن را
اعتباری نیست در تلاوت مثل الف انا و واو و واو اولئک و
اولات اما اینها را فایده پس دیگر که در باب وقف ذکر کرده شود
ان شاء الله تعالی و بسیار چیز در خط نیست اما در تلفظ هست مثل
دَاوُدَ و يَلْوُونَ و وُورِيَ که اینها بدو واو تلفظ کرده میشود
و بیک واو مکتوب و هاء کنایه ازین قبیل است که او را صله میکنند
یعنی واو یا یائی زیاده میکنند در تلفظ نه در خط و نه در وصل نه
در وقف پس اگر ما قبل وی متحرک باشد و پیش از متحرک بیاید همه
قراء متفق اند که صله میکنند مانند بِهِ كُلٌّ و لَهُ ذُرِّيَّةٌ پس اگر بعد از این

چهارم مد شبه ... مثل ... النبیین و متکئین ... اعمال است ... ورش ... مذهب ورش ... مثل شیء و سوء ... گفته اند ... زیاده کرده اند ... الرحیم ملک ... مثل ... عمر است ... لام حمزه است ۱۲

ها همزه بیاید مد منفصل میکنند آن کسانی که مد منفصل دانند مثل
بِهِ أَنْ يُوصَلَ و لَهُ إِنْ و اگر پیش از ساکن بیاید صله نمیکنند بجهة
آنکه اجتماع ساکنین میشود پس مد نیز نباشد مانند بِهِ اللهُ و لَهُ الرَّسُولُ
و اگر ما قبل هاء ضمیر ساکن باشد و ما بعد وی متحرک صله نمیکنند مگر ابن کثیر
که در همه جا صله میکند مثل فیه آیات و الیه جمیعا و لن یتمنوه
ابدا حفص راوی عاصم رحمهما الله در یکموضع موافق ابن کثیر است
وَإِنَّ فِيهِ مُهَانًا که در سورهٔ فرقان است و بدانکه يَرْضَهُ لَكُمْ
در سورهٔ زمر از این قسم است زیرا که اصل وی یرضاه بوده است بجهة
حرفی شرط الف افتاده است و هاء نفقه در سوره هود و هاء
لم تتسنه در سورهٔ مریم و لم تنته در سوره علق ضمیر نیست بلکه از اصل
کلمه است پس صله نباشد باب نهم در بیان تفخیم و ترقیق معنی تفخیم
کلان و غلیظ تلفظ کردن است و معنی ترقیق تنگ و خورد تلفظ
کردن است بدانکه همه قراء لا اله الا الله را بعد از فتحه یا ضمه تفخیم
میکنند مثل قَالَ اللهُ و رَسُولُ اللهِ و بعد از کسره ترقیق میکنند مثل

ابن کثیر مد نمیکند زیرا که وی مد منفصل ندارد ۱۲

بسم الله اما راء تفصیل دارد و اصل در راء تفخیم است پس اگر مفتوح
یا مضموم باشد تفخیم میکنند مثل رُبَّکُم دُسُلَهٗ و اگر مکسور باشد ترقیق
میکنند مانند رِحلَت اگر ساکن باشد اعتبار حرکت ما قبل را میکنند
مثل اَنذَرتَهُم دَیُوسِل و اگر مکسور باشد ترقیق میکنند مثل لم
تُنذِرهُم مگر در سه موضع اول آنکه بعد از وی حرفی از حرف استعلاء
میباشد مثل قِرطاس و مِرصاد و فِرقة زیرا که کسره ما قبل
اقتضاء ترقیق میکند و حرف استعلا اقتضاء تفخیم پس رجوع با صل
میکنیم که در را تفخیم است و بدانکه از حروف استعلا درین قاعده
زیاده بر سه حرف نیامده یکی ط در قرطاس و ص در مرصادو ارصادا
و دیگر ق در فرقة و چهار حرف باقی که خ ض ظ غ است در قرآن
نیامده است اما در کلام عرب آمده است اذخاء عنان و ادضاع
و ضرغام مثال ظا نیافتیم و بدانکه قرّاء در تفخیم فرق اختلاف
کرده اند بعضی گفته اند که تفخیم میباید کرد بجهة آنکه ترقیق غالب است
زیرا که راء ساکن در میان دو کسره واقع شده است اما معمول

بجهة آنکه تزدوک میکند بین حروف
کلام با الا پس پیلباب بین مثلث تفخیم
دارد دیگر حروف استعلا پس طلب آن
میکنند گفته اند که تفخیم بجهة آن دارد
ضد است که از احتیاج سبب ندارد
بخلاف ترقیق ۱۲
و سبب ترقیق کسره است با یاء
ساکن چنانچه بجهة خواهد آمد

در میان مردم

در میان مردم اوّل است دوم از مواضع مستثنیات آن است که آن
کسره که پیش از راء ساکن است عارضی باشد یعنی اینجا نیز تفخیم
کنند و کسره عارضی آن است که در بعضی حال نباشد مثل کسره همزه
وصل که در ابتدا هست و در درج ساقط میشود مثل ارجع و ارجعی
و ادجعون و سبب تفخیم آن است که تفرقه شود میان کسره عارضی
و اصلی و نیز عارضی را قوة چندان نیست دویم از آن مواضع آن است
که آن کسره منفصل باشد یعنی کسره در کلمه باشد و راء در کلمه اینجا نیز
تفخیم میکنند بجهة آنکه ذکر کرده شد در کسره عارضی مثل الّذی ادتضی
و دبّ ادجعون و گاه باشد که کسره منفصل عارضی باشد مثل
من ادتضی و ادتابوا و اینها که ذکر کردیم در غیر وقف بود اما در
وقف پس اعتبار حرکت ما قبل را میگویند و بعضی اعتبار حرکت را کرده اند
و این قول اعتبار ندارد پس اگر ما قبل را مفتوح یا مضموم باشد تفخیم
میکنند مثل وَالقَمَر و بالنُّذُر و اگر مکسور باشد ترقیق میکنند
مثل مُدَّکِر و اگر ما قبل وی ساکن باشد اعتبار حرکت ما قبل وی

میکنند پس اگر مفتوح یا مضموم باشد تفخیم میکنند مثل الانهار و الامور
والفجر و خسر و اگر مکسور باشد ترقیق میکنند مثل بصیر و بکر لیکن در آنجا
که مفتوح است اگر ما قبل وی یاء ساکن باشد مثل خیر و ضیر ترقیق میکنند
بجهة آنکه یاء حکم کسره دارد زیرا که وی مرکب است از دو کسره پس گویا
که ما قبل وی مکسور است پس ترقیق باید کرد باب دهم در بیان وقف
بر آخر کلمه بدانکه وقف ایستاده بر آخر کلمه و قطع نفس کردن و اگر
بایستند و قطع نکنند آن را وقف نگویند و آن بدو طریق است
یکی آنکه بیشتر از سکته ایستند که نزدیک بوقف باشد آن را وقفه
میگویند و بعضی فرق نکرده اند میان سکته و وقفه اما وقف بر سه
نوع است اوّل اسکان و این اصل است در وقف بجهة آنکه غرض
از وقف تخفیف است بر قاری باسقاط حرکت زیرا که در حین کلال
و تنگ نفس میباشد و این غرض از اسکان حاصل میشود و بس و این در
همه مواد اعراب و بنای جاری میباشد الّا در حالت رفع حرکت را
میاندازند و تنوین علیم و من حکیم در حالت ضم و فتح و کسره حرکت را

[illegible]

ساکن از برای آن قید
کرده اند که اگر متحرک باشد
مثل سیر حرکت وی اعتبار
دارد و پس تفخیم است ۱۲

میاندازند

میاندازند مثل قبلُ و این و هؤلاءِ و در حالت نصب حرکت نمیاندازند
و تنوین را با الف بدل میکنند خواه تنوین مرسوم با الف باشد مثل الیمًا
و علیمًا و خواه که نباشد مثل بناءً نوع دوّم روم است مراد از روم
آن است که حرکت دهند حرف موقوف علیه را باواز خفی که خود شنود یا کسی
که نزدیک وی ملاصق او باشد و این در ضم و کسر و رفع و جر جاری میباشد
مثل قبلُ و هؤلاءِ و علیم و من بصیر و در فتح و نصب جایز نیست نزد
همه قرّاء مثل تبّ و حکیمًا اما لام نحو که سیبویه است در همه مواد روم را
جایز داشته است نوع سیم اشمام است معنی او اینجا آن است که بدو لب
اشارت کنند در آخر کلمه موقوف علیه است در دنبال اسکان آخر کلمه
تا اشارت شود بضمهٔ آخر کلمه و این در ضمّ و رفع میباشد و بس مثل
نستعین و عزیز و این را اعمی در نمی یابد و اصمّ در میابد و روم
بر عکس این است بدانکه اشمام مطلقا بر چهار نوع است اوّل آنکه یاد
کرده شد دوّم خلط حرف بحرف است چنانکه صاد را براء اشمام میکنند
خلف در لفظ صراط و حمزه و کسائی در مانند اصدق و سیم

چرا این الف عوض از تنوین
باشد و بشرط آن میباید که پس در حین
وصل الف را میباید که ننویسند
بجهة آنکه اجتماع معوض و معوض عنه
میشود و این غیر جایز است جواب
میگوییم که الف صورتی پیش ندارد
و در تلفظ نیست و در کتابت بجهة آن
مینویسند تا معلوم شود که در وقف
بالف مبدل میشود مانند نبأ و غشاء
الف را نمینویسند بجهة آنکه بدنما میشود
و دیگر آنکه همزه اثقل حروف است
نمیخواهد که بعد از وی حرف زائده
باشد اگر چه این حروف اخف حروف
باشد منه

خلط حرکت بحرکت است یعنی قصد ضم کند و بکسر ادا کند مثل قیل و غیض
وجیئ این نیز نزد کسائی و هشام است چهارم اخفاء حرکت را
اشمام میکویند مثل نعمّا و این ربودن حرکت است بر وجهی که اثرش
باقی باشد اما رموز وقف آنچه شیخ سجاوندی رحمة الله کفته شش است
م ط ج ز ص لا اما م علامت وقف لازم است که اکر وصل کنند معنی
فاسد میشود و بعضی کفته اند خوف کفر است و ط علامت وقف مطلق
است معنی مقید بیکی از لوازم و جواز و رخصت و غیرها نیست و این
وقف در جائی میباشد که آخر کلام باشد که قطع کردن مستحسن و صواب
باشد و اکر وصل کنند معنی فاسد نمیشود و ج عبارت از جایز است
که میتوان ایستادن و میتوان کذشتن اما ایستادن اولی است
و ز علامت مجوز است که ایستادن و کذشتن هر دو مجوز است اما
کذشتن اولی است و ص علامت مرخص که اکر تنکی نفس واقع شود
میباید و اکر نه نی و لا عبارت از عدم وقف است که نمیباید ایستادن
و اکر در کلمه که لا باشد وقف کنند میباید اعاده کردن آن کلمه را

بوصل

بوصل اکر آیت و لا باشد نیز میباید کذشتن الا اکر ایستد حاجت بوصل
نیست و بدانکه صورت جزم که مینویسند برخی علامت آیت است پس اکر
تنها باشد از لزوم یا جواز یا غیر اینها این آیت تابع الخیر میباشد در وقف
اکر پرسند که فرق چیست میان آنکه لا باشد و میان آنکه هیچ چیز نباشد
جواب میکوئیم که در اینجا که لا باشد هیچ نوع جایز نیست که ایستند الا در آنجا
که هیچ چیزی نیست وقف اضطراری میتوان کردن یعنی اکر تنکی نفس میشود
میباید ایستادن و اعاده بوصل کردن و بدانکه متاخرین هفت رمز وقف
دیکر زیاده کرده اند آن هفت این است ق س قف فلا صل صلی ك
لا ق عبارت از قد قیل است یعنی قرا وقف کرده اند الا کفته اند که
وصل اولی است و س عبارت از سکته است و در اکثر مصاحف صورت
سکته مینویسند و معنی سکته کفته شده و در مصاحف صورت قف
مینویسند این معنی وقفه است بمذهب متقدمین الا متاخرین
بمعنی امر بوقف میدارند یعنی ایستادن اولی است پس برین تقدیر
زیادتیها هشت باشد و عبارت از آن است که بعضی کفته که وقف نیست

علامت قیل الا یتوقف علیه
علامته از ادغام و اظهار و اخفا و قلب
ادغام اظهار اخفا قلب
جهت قلب میم را نیز مینویسند

وصل عبارت است اذا الوصل اولی و ك عبارتست از کذلك هر وقفی
که پیش از وی کذشته این حکم همان دارد و بعضی رموز دیکر هست که تعلق
بوقف ندارد الا در مصاحف مینویسند از برای فایده اینها را نیز بیان
کنیم و آن رموز اینست ه ع عب خب تب لب پس بدانکه میان کوفیان
و بصریان خلاف واقع شده است در عدد آیات بعض سور پس اکر
موافق باشند در هر پنج آیت علامت ه مینویسند و در هر ده آیت
علامت ع و اکر خلاف باشد میان ایشان از برای کوفیان همین
ا رمز مینویسند و از برای بصریان در هر خمس خب مینویسند و در عشر
عب مینویسند تا تفرقه شود میان ا مذهب و تب لب علامت آن آیت است
که نزد بصریان سر آیت نیست و بدانکه در اکثر مصاحف صورت ی
و ع مینویسند اول را در اصل مینویسند و ثانی را بیشتر در بیاض و کاهی
در اصل مینویسند اما ی عبارت از عشر است زیرا که بحساب جمل ده است
چنانکه ه پنج است پس در جائیکه این علامت باشد که آن سر عشر که ذکر
کرده شد نخواهد بود و ع عبارت از رکوع است یعنی این در سرهای سخن

۱۶ فی ۱۰۶

و آخرهای قصص میباشد و وجه تسمیه برکوع آن است که در وقت قرائت
در نماز اولی آن است که در آنموضع برکوع روند و دیکر کفته اند که اکر کسی
خواهد که قرآن را در تراویح ختم کند بر وجه سنت در سی شب باید که از رکوع
تا رکوع خواند در هر رکعت و این موافق میآید با سی شب رمضان و هم
چنین شنیده شد از استاد ره و نقل است که عثمان در سی شب رمضان
باین طریق عمل کرده است والله اعلم

باب یازدهم

بدانکه عاصم ره
تابع رسم الخط شده است یعنی آنچه در کتاب عثمان واقع شده است
بهمان طریق وقف میکنند و تفصیل همه رسم الخط بطول میکشد پس
بعضی از آنها را ذکر کنیم که ضروری باشد یکی از آنجمله آن است که تاء
تانیث متحرک در بعضی مواضع بتاء طولانی مکتوب است مثل
رحمت و نعمت و سنت و لعنت و معصیت و غیر اینها پس امام
عاصم ره اینها را بتاء وقف میکنند یعنی در وقف اضطراری و اختیاری
یعنی امتحانی و در غیر اینها که بها مکتوبند بها وقف میکنند و
لات و مرضات و ذات بهجة و هیهات و آیت از آن

و بعضی کفته اند که جهة
آن در رکوع نام کرده اند که عبدالرحمن
در تراویح امامت کرده عائشه را که
در رکعت ثانیه تا یا ایها الناس
و در ثالثه تا و اذ قال و تا آخر
قرآن در سرهای سخن رکوع مینویسند
برکوع رفته عائشه نخستین کرده است
و بعضی کفته اند که حسن بصری
... [illegible] کرده در
تراویح

قبیل است یعنی بتآء مکتوب است و بتاء وقف میکنند و قیاس کن بر اینها
بطایر اینها را و دیگر کائن تنوین وی مرسوم بنون است پس عاصم بنون
وقف میکنند و ابوعمر بحذف تنوین وقف میکنند و دیگر لام جاره در چهار موضع
جدا مکتوب است اوّل در سوره نسا فمال هؤلآء القوم دویم در سوره
کهف مال هذا الکتاب سیم در فرقان مال هذا الرّسول چهارم
در معارج فمال الذین کفروا عاصم ره در چهار موضع بر لام جاره
وقف میکنند نه در ما بخلاف ابی عمرو کسائی در یک وجه و دیگر یا ایها
در سه موضع بی الف مکتوب است پس بی الف وقف میکنند بخلاف ابی عمر
وکسائی اوّل در سوره نور ایّه المؤمنون دوم در سوره زخرف
یا ایّه الساحر سیم در سوره رحمن ایّه الثقلان ویکان
ویکانّه در اوّل در نون وقف میکنند و در ثانی در هاء نه در یا
بخلاف کسائی و نه در کاف بخلاف ابی عمرو دیگر در ایّا ما تدعوا یا در
ما وقف میکنند نه در ایّا بخلاف حمزه وکسائی و دیگر در سوره نمل
واد النمل بی یا وقف میکنند بر دال بخلاف کسائی و دیگر در ثمّ و ممّ

دعمّ و ثمّ و لِمَ و در هر پنج کلمه بمیم وقف میکنند نه بزیادتی هاء وقف
بخلاف بزی که وی را دو وجه است و دیگر در لفظ انا مکتوب بالف
و در تلفظ بی الف میخوانند همه قرّاء بالف وقف میکنند و بدانکه
اینها که ذکر کردیم در شاطبی مذکور است بطریق اجمال وعدد و بعضی
از اینها مذکور نیست و غیر اینها از رسم الخط است که شیخ شاطبی ره
ذکر نکرده است در شاطبی بجهة آنکه اختلاف قرّاء نیست در اینها امّا
در قصیده دانیه استیفاء کلمه همه اینها کرده است ذکر میکنیم و عدد همه را
بیان کنیم مگر مواضعی که فایده چندان ندارد تا آسان شود مر طالب این
فن را بدانکه تاء تانیث متحرّک بتاء مرسومست ذکر میکنیم و آنچه غیر اینها است
مرسوم بهاء است کلمه رحمت در هفت جا در سوره بقره اولئك یرجون
رحمت الله و در اعراف انّ رحمت الله و در مریم ذکر رحمت ربك
و در هود رحمت الله و در روم الی اثار رحمت الله و در زخرف
دو موضع یقسمون رحمت ربّك خیر و کلمه نعمت در یازده موضع
در سوره بقره واذکروا نعمت الله و در آل عمران واذکروا نعمت الله

و در مائده امنوا اذکروا نعمت الله و در ابراهیم دو موضع نعمت الله
کفرا و ان تعدّوا نعمت الله و در نحل سه موضع و بنعمت الله
واشکروا نعمت الله و در لقمن بنعمت الله و در فاطر اذکروا
نعمت الله و در طور نعمت ربك و کلمه امرأت در آل عمران اذ
قال امرات عمران و در یوسف دو موضع امرات العزیز تراود
وامرات العزیز الان و تراود و در قصص امرات فرعون و در
تحریم سه موضع امرات نوح وامرات لوط وامرات فرعون
و کلمه سنت در پنج موضع در انفال سنت الاوّلین و در فاطر سه
موضع الا سنّت الاوّلین لسنّت الله تبدیلا و در مؤمن
سنّت الله و کلمه لعنت در دو موضع در آل عمران فنجعل لعنت الله
و در نور والخامسة انّ لعنت الله و کلمه معصیت در مجادله
در دو موضع ومعصیت الرّسول ومعصیت الرّسول وتناجوا
ولفظ کلمت در چهار موضع در انعام وتمّت کلمت ربك بالحسنى
و در یونس حقّت کلمت ربك لا یؤمنون و در مؤمن حقّت کلمت

ولعرفون نعمت الله

ربك و کلمه قرّت در قصص قرّت عین لی و لك و کلمه ابنت
در تحریم و حریم ابنت و کلمه فطرت در روم فطرت الله و کلمه
شجرت در دخان انّ شجرت الزّقّوم و کلمه جنّت در واقعه و
جنّت النعیم و کلمه بقیّت در هود بقیّت الله و کلمه غیابت در
سوره یوسف فی غیابت الجبّ یلتقطه و فی غیابت الجبّ واوحینا
و کلمه ایت در سوره عنکبوت بروایت ابی بکر و قالوا لولا انزل
علیه ایت من ربّه و کلمه بیّنت در فاطر بروایت حفص فهم على
بیّنت منه و کلمه ثمرت در حم سجده بروایت ابی بکر من ثمرت من
اکمامها و کلمه جمالت در سوره والمرسلات بروایت حفص کانّه
جمالت صفر و اکر کلمات بجمع خوانند البتّه بتا خواهد و دیگر کلماتیست
که بواو و الف مکتوب است در بعضی مواضع و در بواقی بالف تنها است
کلمه الملؤا در چهار موضع در سوره مؤمنون فقال الملؤا الذین کفروا
و در نمل سه موضع یا ایها الملؤا افتونی و یا ایها الملؤا
ایکم و کلمه نشؤا در سوره هود ما نشاء و در انعام دو کلمه است

کی انبآؤ ما کانوا ودیگر شرکآؤ لقد تقطع ودر شوری نیز
ام لهم شرکوء ودر روم شفعوء وکانوا ودیگر علمؤا بنی
اسرآئیل ودر فاطر من عباده العلمؤاء ودر صافات لهو البلوء
ودر مؤمن فیقول الضعفوء وما دعوا الکافرین ودر دخان
بلؤا مبین ودر ممتحنه انا برؤآء منکم ودر انفال نیز بدین
صورت میآیند ودر سوره نحل یتفیؤ ظلاله ودر طه اتوکؤا
وتظمؤا ودر فرقان یعبؤا ودر نور یدرؤا ودر زخرف ینشؤا
وکلمه یبدؤا الخلق هرجا که بیاید ونبؤا الذین هرجا که بیاید غیر سوره
براءة نبؤا الذین کفروا که با لف تنهاست وکلمه جزؤا بواو
والف است در چهار موضع در مائده انما جزآؤا الذین و
ذلک جزآؤا الظالمین ودر سوره شوری وجزآؤا سیئة
ودر سوره حشر وذلک جزآؤا الظالمین ودر سوره کهف
وطه جزآؤا الحسنی وجزآؤا من تزکی خلاف کرده اند
وکلمه یدعوا وندعوا وادعوا ونرجوا ونتلوا ویتلوا
وسائلوا

وسائلوا واشکوا ویربوا ویعفوا هرجا بیاید اینها بواو والف
مکتوبست با آنکه صیغه واحد است غیر از آن یعفوا عنهم در سوره
نسا که بی الف است وکلمه فاؤا در بقره وسعوا در سبا وعتوا
در فرقان وتبوؤا الدار در حشر بی الف است واولوا هرجا که
بیاید بواو والف است ودر بعضی کتب آورده است که ذوا با لف است
هرجا که باشد مگر شش موضع در سوره یوسف لذو علم در سوره مؤمن
ذو العرش ودر حم سجده دو موضع لذو مغفرة وذو عقاب
الیم ودر سوره جمعه ذو الفضل ودر سوره بروج ذو العرش که درین
مواضع بواو تنهاست بی الف واولئک واولو واولی واولا
بواو است الا بی واو خوانده میشود ودر سوره مؤمن الی النجوة مکتوب
بواو است وصلوة وزکوة وحیوة ومشکوة ومنوة بواو است
لیکن اگر مضاف بجزی باشد با لف مکتوبست مثل صلاتهم وق
صلاتی وصلاته وحیاتنا وحیاتکم وحیاتی ودر سوره
طه بیناه مکتوبست بدین صورت ودیگر کلمات است که بدو واو

یعنی این از افعال مطلق
بواو والف است خواه غایب
باشد وخواه متکلم وخواه مخاطب
باشد [illegible]
لفرنشر مرتب [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم
[illegible]

خوانده اند اما در کتاب یک واو است داود یلوو تلوون ویری
الغاوون یستوون لتستوون لتستوون فاووا ودیگر کلمات
هست مرسوم بیاء که مرکب همزه است در انعام نبائی المرسلین ودر
یونس من تلقائی نفسی در نحل وایتائی ذی القربی ودر طه
ومن اناءی اللیل ودر شوری ومن وراءی حجاب ودر سوره
آل عمران قل اؤنبئکم همزه ثانیه مرکز واو دارد ودر بعضی کتب
قرائت آنست که در سوره ص ءانزل علیه ودر سوره قمر اءلقی الذکر
ودر هر دو همزه ثانیه مرکز واو دارد ودر اعراف ساوریکم دار
الفاسقین ودر انبیاء ساوریکم آیاتی خلاف کرده اند ودر سوره
کهف لا تقولن لشائی مکتوبست با لف زاید پیش از یاء ودیگر
کلمه ائنکم بیاست بچهار موضع در انعام ائنکم لتشهدون ودر
نمل ائنکم لتاتون ودر عنکبوت ائنکم لتاتون الرجال ودر حم
سجده قل ائنکم لتکفرون ودر اینها بی یاست ودیگر کلمه ائنا
بیاست در دو موضع در نمل ائنا لمخرجون ودر صافات ائنا لتارکوا
وکلمه

[illegible]

وکلمه ائذا در واقعه بیاست ودر غیر اینها بی یاست وکلمه افاین مات
در آل عمران بیاست ودر کلمه افائن مت در سوره انبیا خلاف کرده
اند وکلمه ائن در شعرا در سوم بیاست ودر اعراف بی یاست وکلمه
ائن ذکرتم در یس وائفکا در صافات خلاف کرده اند ودیگر
فعلهاست که لام آنها افتاده است بجهت اجتماع ساکنین ودر کتابت
نیز نیست این در پنج موضع است در بنی اسرائیل ویدع الانسان
ودر شوری ویمح الله الباطل در قمر یدع الداع ودر علق
سندع الزبانیة ودر یونس ننج المؤمنین ودر هود یوم
یات لا تکلم نفس حذف لام فعل کرده با آنکه اجتماع ساکنین
ودیگر سه کلمه که بهمزه مکتوبست در سوره آل عمران ملء الارض
ودر نحل لکم فیها دفء ودر نمل یخرج الخبء ودیگر در سوره
قریش لایلافهم بیامیخوانند وبی یاست ودر رسم الخط دیگر
ذوات الواو وذوات الواو والیاء ذکر میکنیم یعنی الفاتی که
منقلب از واو ویاست اما ذوات الواو بر دو نوع است اول آنکه

[illegible]

بالف مکتوبست مثل دعا و عفا و تلا و علا دوم مرسوم بیاست
درنه کلمه ضحی وضحیها والقری ودحیها وتلیها وطحیها
وسجی وزکی ودنی وذوات الیا نیز بر دو نوع است اول آنکه
مرسوم بیاست مانند رمی وانی واستشهد دوم آنکه مرسوم
بالف است در هفت موضع در سوره ابراهیم ومن عصانی ودر بنی
اسرائیل الی المسجد الاقصا ودر حج من تولاه ودر قصص
اقصا المدینة ودر فتح سیماهم ودر نازعات طغا وضابطه
دانستن ذوات الواو وذوات الیاء آنست که در فعل با لحاق ضمایر
متحرکات معلوم میشود مثل دعوت ورمیت ودحوت ومضیت
ودر رسم تثنیه ساختن معلوم میشود مثل هدیان وسمیان و
وعصوان وقوان ودیگرها را برین قیاس کن وکلمه نای بیا
مکتوبست وهمچنین است کلمه رای اول وثالث سوره نجم یعنی ما رای
ولقد رای که این هردو باثبات یاء مکتوب است ودیگر مقطوعات
وموصلات را بیان میکنیم یعنی آنچه در رسم الخط جدا نوشته اند وآنچه

بیواسطه نوشته اند ومقطوعات را ذکر میکنیم وآنچه غیر اینها موصولاتست
پس بدانکه ام من مقطوع است در چهار موضع در سوره نسا ام من
یکون علیهم ودر توبه ام من اسس بنیانه ودر صافات ام من
خلقنا ودر حم سجده ام من یاتی امنا ودیگران لا در ده موضع
در اعراف دو موضع حقیق علی ان لا اقول وان لا یقولوا
علی الله ودر توبه ان لا ملجاء ودر هود دو موضع ان لا اله الا الله
وان لا تعبدوا الا الله انی اخاف ودر حج ان لا تشرک بی ودر
یس ان لا تعبدوا الشیطان ودر دخان وان لا تعلوا علی الله
ودر ممتحنه ان لا تشرکوا بالله شیئا ودر ن ان لا یدخلنها الیوم
ودیگر یوم هم در دو موضع در سوره مؤمن یوم هم بارزون ودر
ذاریات یوم هم علی النار یفتنون ودیگر عن ما در یکموضع در
سوره اعراف فلما عتوا عن ما نهوا عنه ودیگر عن من در دو موضع
در نور عن من یشاء ودر نجم عن من تولی ودیگر ان ما در یکموضع
در سوره انعام ان ما توعدون لات ودیگر ان ما در سه موضع

ودر انبیاء ان لا اله الا انت خلاف کرده اند

در حج وان ما تدعون ونیز در لقمان ولو ان ما فی الارض و
دیگر این ما در هشت موضع در بقره این ما تکونوا ودر آل عمران
این ما ثقفوا ودر نسا این ما تکونوا ودر اعراف این ما کنتم
تدعون ودر مریم این ما کنت ودر مؤمن این ما کنتم تشرکون
ودر حدید این ما کنتم ودر مجادله این ما کانوا ودیگر فی ما در یازده
موضع در بقره فی ما فعلن فی انفسهن من معروف ودر مائده
فی ما اتیکم فاستبقوا الخیرات ودر انعام دو موضع فی ما اوحی الی
محرما وفی ما اتیکم ودر انبیاء فی ما اشتهت انفسهم ودر نور فی ما
افضتم ودر شعرا فی ما ههنا امنین ودر روم فی ما رزقناکم ودر
زمر دو موضع فی ما هم فیه یختلفون وفی ما کانوا ودر واقعه فی ما
لا تعلمون ودیگر کل ما در پنج موضع در نساء کل ما ردوا الی الفتنة
ودر اعراف کل ما دخلت امة ودر ابراهیم من کل ما سألتموه ودر
مؤمن کل ما جاء امة ودر ملک کل ما القی وآنچه متفق علیه است
سوره ابراهیم است ودر دیگرها خلاف کرده اند ودر بعض کتب در سوره

بنی اسرائیل مقطوع است یعنی کل ما خبت زدناهم ودیگر ولبئس
ما در پنج موضع در بقره ولبئس ما یشترون ودر مائده چهار موضع
ولبئس ما کانوا یصنعون ولبئس ما کانوا یفعلون ولبئس
ما قدمت ودیگر ان ما در سوره رعد وان ما نرینک ودیگر
حیث ما کنتم در دو موضع در بقره ودیگر من ما در دو موضع در نساء
فمن ما ملکت ودر روم لکم من ما ملکت وبعضی از موصولات
هست که ذکر میباید کرد الن در سه موضع در کهف الن نجعل لکم
ودر مزمل الن تحصوه ودرین خلاف است در قیامت الن نجمع
ودیگر لکیلا در چهار موضع در آل عمران لکیلا یکون علیک حرج
ودر حدید لکیلا تاسوا ودیگر الا در اصل ان لا بوده است در پنج
موضع است در الا تفعلوه ودر توبه دو موضع الا تنصروه یعذ
بکم والا تنصروه ودر هود والا تغفر لی ودر یوسف والا تصرف
عنی کیدهن ودیگر فالم یستجیبوا لکم در هود ودیگر مم ومن
در تمام قرآن متصل است وباقی موصولات از تقابل مقطوعات

در سوره بقره دو موضع مما یامرکم
در سوره منافقون مما رزقناکم
ولکیلا در ایه بیست

معلوم میشود ودیگر مواضع رسم الخط بسیار است نیاوردیم بجهة آنکه طول
میکشید وفایده چندان نیست در آوردن آنها واگر آنها خواهی که احاطه
همه آنها بکنی پس رجوع بقصیده رائیه شیخ شاطبی رحمه الله باب
دوازدهم دربیان اختلافات راویان عاصم که ابو بکر وحفص اند
در کیفیت وقف ووصل بر ایشان بدانکه همه اختلافات ایشان را
بیان ضروری نیست بجهة آنکه اکثر اینها مشهور وآسان است پس بیان
میکنیم بعضی آنها را که اشکال فی الجمله با غرایب داشته باشد وذکر
میکنیم مواضعی را که آسان باشد از جهة عموم فایده سورة البقرة
اَخَذْتُمْ وَاَخَذْتُ وَاتَّخَذْتُمْ وَاتَّخَذْتُ هرجا واقع شود
ابو بکر ذال را در تا ادغام میکند وحفص اظهار در عُذْتُ وعُذْتُمْ
وَنَبَذْتُ وَنَبَذْ تَهَا هر دو اظهار میکند هُزُوًا قُلْ اتَّخَذْتُمْ
ثُمَّ اتَّخَذْتُمْ وجِبْرَئِيلَ هرجا که واقع شود ابو بکر بفتح جیم وراء و
بهمزه مکسوره بایا میخوانند بروزن جحمرش وحفص جِبْرِيل میخوانند
بروزن الکیل ومیکائیل ابو بکر بروزن فیعائیل میخوانند وحفص
میکال

میکال بروزن فیعال میخوانند عَهْدِيَ بَيْتِيَ مُخْلِصُونَ قف اَمْ
تقولون ابو بکر بیا میخوانند ودر مُخْلِصُونَ وقف میکند وحفص بتا میخوانند
وصل ووقف روایتین را تصحیح کنند پس اگر اصل کتابت بروایت
حفص باشد در مُخْلِصُونَ سرخی نویسند از برای حفص وط سیاهی
برای ابو بکر ودر نقطه یاء یقولون را سرخی نویسند زیرا که علامت
رموز وقف میباید که برخلاف اصل کتابت باشد در رنگ واگر اصل
کتابت بروایت ابو بکر باشد بعکس این خواهد بود وقیاس کن بر این
نظایر این را قف خُطُوَاتِ لَيْسَ الْبِرُّ مِنْ مُوصٍ وَلِتُكْمِلُوا
الْبُيُوتَ الْبُيُوتِ قف خُطُوَاتِ يَطْهُرْنَ هُزُوًا قَدْرُهُ
وَصِيَّةً لازواجهم ابو بکر برفع میخوانند وحفص بنصب ودر ازواجا
وقف وعلامت الوصل اولی صلے از برای هر دو وبعض مردم گمان برده اند
که در اینجا خلاف است در وقف ووصل میان راویان واین غلط است
چنین تصریح کرده شیخ سجاوندی رحمه الله درین سوره يبصط و
فی الخلق بصطة ودر سوره اعراف ابو بکر بصاد میخوانند وحفص هر دو را

بسین میخوانند وبَسْطَةً فی العلم که در این سوره است وبيبسط الرزق
هرجا که واقع شود بسین میخوانند جزءا در این سوره فنعما هی ودر نساء
فنعما يعظكم ابو بکر باختلاف کسره عین میخوانند یعنی کسره عین را
اخفا میکند بحیثیتی که اثر وی باقی ماند وحفص بکسره تمام میخوانند
ويكفر ابو بکر بنون وبرفع میخوانند وحفص بیاء وبرفع هر دو
ودر خیر لکم که ماقبل وی است وقف میکند فَأْذَنُوا سورة آل
عمران ورِضْوَان ابو بکر برفع را میخوانند هرجا که باشد غیر وَمَنِ اتَّبَعَ
رِضْوَانَهُ ودر سوره مائده وحفص همه را بکسره میخوانند وحي الميت
الميت قف وضعت ابو بکر بصیغه تکلم میخوانند ودر ماقبل وی
انثی لا است وصل میکند وحفص وضعت بصیغه تانیث میخوانند
ودر انثی وقف میکند وابو بکر زکریاء بهمزه ممدوده میخوانند وحفص
بقصر میخوانند هرجا که باشد زکریا زکریاء بیوتکم نیوتیهم
يؤده الیک در هر دو جا ابو بکر بسکون ها میخوانند وحفص بکسر با صله
وبمد میخوانند واخذتم يبغون يرجعون حج وما تفعلوا فلن
يكفروه

يُكْفَرُوهُ قَرْحٌ قَرْحٌ نُؤْتِهِ بُيُوتِكُمْ يَجْمَعُونَ رِضْوَانُ الْقَرْحِ
رِضْوَانٌ لَتُبَيِّنُنَّهُ وَلَا تَكْتُمُونَهُ سورة النساء وَسَيَصْلَوْنَ
يُوصِي اول الْبُيُوتَ مُبَيَّنَةٍ وَاَحَلَّ لَكُمْ بصیغه معلوم میخوانند
ودر عَلَيْكُمْ لا وصل میکند وحفص وأُحِلَّ بصیغه مجهول میخوانند ودر
عَلَيْكُمْ ج جایز میدارد وقف را اُحْصِنَّ نعما ذکر کرده شد لم تكن
نُوَلِّهِ يَدْخُلُونَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ سورة المائدة رضوان شَنَآنُ
وَاَرْجُلَكُمْ شَنَآنُ رِضْوَانَهُ بکسر الراء بالاتفاق يَدِيَ اِلَيْكَ
ابو بکر بسکون یا وبمد میخوانند وحفص بفتح یاء میخوانند هُزُوًا هُزُوًا
فما بلغت ابو بکر بجمع وکسر ها وتا میخوانند وحفص بتوحید وفتح
تا وضم ها میخوانند عقدتم رسالته مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ
الْاَوْلَيَيْنِ ابو بکر بفعل مجهول وجمع اولین میخوانند وحفص
اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْاَوْلَيَانِ بفعل معروف وتثنیه میخوانند الغيوب
وامي الغيوب سورة الانعام يُصْرَفْ فِتْنَتَهُمْ وَلَا نُكَذِّبَ
وَنَكُونَ تَعْقِلُونَ وَلِتَسْتَبِينَ وَخُفْيَةً وکلمه رَاَى هرجا

که واقع شود ابو بکر راء و همزه را اماله میکند یعنی میل میدهد بکسره
که نزدیک بکسره شود و اگر این کلمه پیش از ساکن واقع شود مثل
رای القمر و رای الشمس راء را اماله میکند و همزه را بدو وجه
میخواند یکی فتح و دیگری اماله اما اگر وقف کند باماله راء و همزه
میخواند وجها واحدا و حفص همه اینها را بفتح میخواند و در
حالین و جهی و ذکرناء ولتنذر دیبینکم المیت المیت
وما یشعرکم انها ابو بکر بدو وجه میخواند بفتح انها
با وصل و در یشعرکم و بکسر انها با وقف در ما قبل و حفص بفتح
با وصل میخواند و پس منزل حرم رسالته حرجا یصعد
ویوم یحشرهم مکانتکم وان خطوات تذکرون
سورة الاعراف تذکرون لا یعلمون وقالت یغشی
وخفیة میت تذکرون بصطة بیوتا انکم معی
ان لنا تلقف امنتم یعرشون ابن ام بئیس و حفص
بر وزن رئیس میخواند و ابو بکر بدو وجه میخواند یکی موافق حفص و دیگری

بحش

بئس جعفر تعقلون یمسکون شرکاء سورة الانفال
رمی موهن کید ولو کثرت وان الله ابو بکر بکسر ان
و در کثرت وقف میکند و حفص بفتح ان و وصل ما قبل میخواند حی
حیی ابو بکر بفک و ادغام میخواند و حفص حی با دغام ولا یحسبن
للسلم اخذتم سورة التوبة و رضوان وعشیراتکم یضل
و رضوان الغیوب معی ابدا معی صلواتك مرجون و رضوان
جرف هار تقطع یزیغ رؤف رؤف سورة یونس الر
تذکرون بالحق یفصل ابو بکر بنون میخواند و در بالحق وقف
مطلق میکند و حفص بیا میخواند و در ما قبل وقف جایز میکند ادریکم
انفسکم متاع الحیوة الدنیا ابو بکر برفع متاع میخواند
المیت المیت امن لا یهدی ویوم یحشرهم اجری لا ابوتکم
ونجعل ننج المؤمنون سورة هود الر تذکرون فعمیت
اجری الا تذکرون من کل مجریها ابو بکر بضم میم و فتح را
میخواند و حفص بفتح میم و اماله راء و بدانکه حفص در تمام قران غیر این

اماله ندارد اجریها الا ان ثمود رای فبشرناها باسحق و رای
اسحق یعقوب ابو بکر یعقوب برفع میخواند و در باسحق وقف میکند
اصلوتك واتخذ ثمود مکانتکم سعدوا وان کلا مکانتکم
یرجع تعلمون سورة یوسف الر یا بنی رای رای لفتیانه
حافظا نوحی سورة الرعد المر یغشی وزرع ونخیل وغیر
فاتخذ تم ام هل تستوی یوقدون اخذتهم سورة ابرهیم
الر وما کان لی سورة الحجر الر ما تنزل الملائکة ابو بکر تنزل
بتاء مضمومه و زاء مفتوحه و رفع الملائکة میخواند و حفص تنزل
بنون و کسر زاء و نصب الملائکة میخواند جزء وعیون قدرنا
بیوتا سورة النحل لرؤف ینبت والقمر والنجوم مسخرات
ابو بکر هر را بنصب میخواند و در والقمر وصل میکند و حفص برفع هر دو
میخواند و در والقمر وقف میکند تذکرون یوحی لرؤف نسقیکم
بیوتا یعرشون تجحدون بیوتکم بیوتا واذا رای الذین
تذکرون سورة بنی اسرائیل لیسوء ابو بکر لیسوء بتوحید میخواند

وحفص

وحفص لیسوؤا اجمع اف بالقسطاس کما یقولون ینبتح
ورجلك اعمی اعمی خلافك نای ابو بکر همزه را اماله میکند و در
حم سجده بفتح میخواند و حفص در هر دو بفتح میخواند سورة الکهف
عوجا حفص بسکته میخواند و نیز سکته میکند در سوره یس در من مرقدنا
و در سوره قیامه در من راق و در مطففین لام بل ران
این در حلین وصل است اما در حین وقف میکند در عوجا و در
مرقدنا و ابو بکر در این مواضع سکته میکند من لدنه من لدنی
ابو بکر بسکون دال با شمام و کسره نون بی تشدید میخواند و حفص در
اول دال را ضم میکند و نون را ساکن در ثانی دال را ضم میکند
و نون را کسره با تشدید بورقکم ورای المجرمون هزوا لمهلکهم
وما انسانیه معی معی نکرا من لدنی کدنت لتخذت
حمئة نکرا جزاء السدین سدا ردما اتونی وقال
اتونی ابو بکر در اول بهمزه ساکنه میخواند و تنوین ردما را حرکت
کسر میدهد بجهة التقاء ساکنین و در ثانی دو وجه دارد یکی آنکه همزه را

ساکن میکند ودیگر آنکه بهمزه ممدوده میخوانند وابوبکر اول را بهمزه مکسوره
ابتدا میکند وهمزه ثانیه را بیا قلب میکند وثانی در نوع ابتدا میکند
یکی مثل اول ودیگری بقطع همزه ممدوده وحفص هر دو را بقطع همزه
ممدوده ابتدا میکند الصدفین هزوا سورة مریم کهیعص
ذکر زکریاء یا زکریاء عتیا متّ نسیا من تحتها تساقط
یدخلون متّ جثیا عتیا صلیا جثیا یتفطرن
سورة طه طه طه رای فلی سوی ابوبکر الف تنوین را
اماله میکند در حین وقف وحفص بفتح میخوانند ودر حالتین وصل
باتفاق بفتح میخوانند فیسحتکم ان هذان تلقف ما امنتم
حملنا یبنؤم ولا تعری وانّك ابوبکر بهمزه میخوانند ودر
تعری وقف جایز میکند وحفص بفتح ووصل ماقبل میخوانند توضحی
یا ایتهم سورة الانبیاء قال رب یوحی معی نوحی متّ
ذالك هزوا اف لتحصنکم ننجی ابوبکر بیکنون وتشدید جیم
میخوانند وحفظ ننجی میخوانند بدو نون وسکون ثانی وتخفیف جیم
وذکریاء

وذکریاء وحرام للکتب قال رب سورة الحج ولؤلؤا سواء
بیتی ولیوفوا یقاتلون نکم ثم اتخذ تم ثم اخذتها
یدعون لرؤوف سورة المؤمنون عظما العظم نسقیکم
من کل منزلا متم متنا تذکرون عما یصفون عالم الغیب
ابوبکر برفع عالم میخوانند فاتخذتموهم سورة النور تذکرون
اربع اول الکاذبین والخامسة ابوبکر برفع والخامسة
میخوانند ودر ماقبل وقف میکند وحفص بنصب ووصل ماقبل میکند رؤوف
خطوات خطوات بیوتا بیوتکم تذکرون بیوتا غیر اولی
مبینات دری یوقد ابوبکر بهمزه بعد از یاء وقد وبتا نیث
توقد میخوانند وحفص بتشدید یاء بی همزه وبتذکیر توقد میخوانند
فی بیوت یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال ابوبکر
یفعل مجهول میخوانند ودر اصال وقف مبینات ویتقه
ابوبکر بکسر قاف وسکون ها میخوانند وحفص بسکون قاف وکسر ها
میخوانند بصله کما استخلف الذین ولیبدلنهم العشاء

ثلاث ابوبکر ثلاث بنصب میخوانند ودر ماقبل وصل میکند وحفص برفع
ثلاث ووقف ماقبل میخوانند بیوت بیوت بیوت بیوت
بیوت بیوت بیوتا سورة الفرقان من الا
نهار ویجعل لك ابوبکر برفع یجعل میخوانند ودر ماقبل
وقف میکند وحفص بجزم یجعل ووصل ماقبل ویوم یحشرهم بما
تقولون فما تستطیعون ابوبکر یستطیعون بیا میخوانند
ووقف ماقبل وحفص بتاء ووصل ماقبل اتخذت وثمود هزوا
یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمة ویخلد
ابوبکر فعل را برفع میخوانند ودر اثاما وقف میکند وحفص هر دو را
بجزم میخوانند ووصل اثاما فیه مهانا در باب هشتم مذکور شد
وذریتنا ویلقون سورة الشعراء طسم اتخذت
تلقف امنتم وعیون مصی اجری الا معی اجری
الا وعیون اجری الا وعیون بیوتا اجری الا اجری
الا بالقسطاس کسفا نزل به الروح الامین سورة النمل
طس

طس رءاها یخفون وما یعلنون فما اتانی الله ابوبکر بحذف
یاء اتانی میخوانند در وصل ووقف ودر دو وجه دارد یکی آنکه بیا
وقف میکند ودیگر بی یاء مثل ابوبکر راه مهلك بیوتهم قدرناها
تذکرون اتوه تعلمون سورة القصص طسم رءاها من
الرهب معی یخسف سورة العنکبوت اولم یروا اتخذتم مودة
بینکم ائنکم لتاتون الفاحشة ننجوك وثمودا البیوت
ایات من ربه ترجعون سورة الروم ترجعون المیت المیت
للعالمین اثار من ضعف بعد ضعف ضعفا ابوبکر هر سه را بفتح
ضاد میخوانند وحفص را دو وجه است یکی موافق ابوبکر ودیگر بضم ضاد
هر سه وبدانکه حفص ضم را از عاصم روایت نکرده است بلکه از فضل ابن
مرزوق روایت کرده است پس روایت عاصم فتح باشد وپس چنین است
در تیسیر سورة لقمن بغیر علم ولا یتخذها ابوبکر برفع یتخذ
میخوانند ودر علم وقف قد قیل میکند وحفص بنصب یتخذ ویوصل
ماقبل هزوا یا بنی یا بنی نعمه ابوبکر بتوحید نعمة میخوانند

بیضیره وبتنوین وحفص بجمع با ضمیره وبی تنوین مَا یَدَّعُونَ سورة
الاحزاب الظُّنُونَا ابو بکر باثبات الف میخوانند در حالت وصل
ووقف وحفص باثبات در وقف وحذف الف در وصل میخوانند
وهمچنین است خلاف در الرَّسُولَا والسَّبِیلَا که در این سوره است
لَا مُقَامَ بُیُوتَنَا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ مُبَیِّنَةٍ بُیُوتِکُنَّ
بُیُوتِکُنَّ تُؤْوِی بُیُوتَ الرَّسُولَا والسَّبِیلَا ذکر کرده شد
سورة السبا عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِیمٌ كِسَفًا الرِّیحَ مَسْكَنِهِمْ
نُجَازِی إِلَّا الْكَفُورَ وَیَوْمَ یَحْشُرُهُمْ ثُمَّ یَقُولُ أَجْرِیَ إِلَّا
الْغُیُوبِ التَّنَاوُشُ سورة الملائکة فَرَآهُ مَیْتٍ أَخَذْتُ
وَلُؤْلُؤًا بَیِّنَةٍ سورة یس ابو بکر نون یس در واو والقرآن
ادغام باغنة میکند در وصل وحفص باظهار میخواند تَنْزِیلَ سُدًّا
سُدًّا فَعَزَّزْنَا الْعُیُونِ مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ ابو بکر بحذف
هاء عَمِلَتْهُ میخواند ودر ثمره وقف میکند وحفص باثبات هاء ووصل
در ثمره میکند ودر کتاب مضبوط آورده است که وقف ووصل جایز است
ادی فره

درین ثمره از برای هر یک از ابو بکر وحفص مِنْ مَرْقَدِنَا با السکت
مَکَانَتِهِمْ الْكَوَاكِبِ لَا یَسَّمَّعُونَ مُتَنَاقِرَاهُ بَنِیَّ أَحْسَنَ
الْخَالِقِینَ اللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ ابو بکر برفع الله ورَبُّكُمْ
ورَبُّ میخوانند ودر خالقین وقف میکند وحفص بنصب هرسه میخوانند
ووصل باقبل تَذَكَّرُونَ سورة ص وَلِیَ نَعْجَةٌ وَغَسَّاقٌ
مَا كَانَ لِیَ سورة زمر مَكَانَتِكُمْ بِمَفَازَتِهِمْ سورة
المؤمن حم فَأَخَذَتْهُمْ یُظْهِرَ فِی الْأَرْضِ الْفَسَادَ فَأَطَّلِعَ
یُدْخَلُونَ أَدْخِلُوا ابو بکر بضم همزه میخوانند ودر وصل همزه ضم خاء
میخوانند ودر وصل همزه را ساقط میکند وحفص بفتح همزه وکسر خاء میخوانند
ودر وصل همزه را ساقط نمیکند سَیَدْخُلُونَ شُیُوخًا سورة
السجدة حم أَرِنَا أَأَعْجَمِیٌّ ابو بکر بتحقیق همزتین میخواند وحفص
تسهیل همزه ثانیه میکند ومعنی تسهیل گفته شد مِنْ ثَمَرَاتٍ
سورة الشوری حم یَتَفَطَّرْنَ نُؤْتِهِ مَا تَفْعَلُونَ سورة
الزخرف حم جُزْءًا یُنَشَّؤُا قَالَ أَوَلَوْ الْبُیُوتِهِمْ وَلِبُیُوتِهِمْ

جَاءَنَا أَسْوِرَةٌ یَا عِبَادِی نَشْتَهِیهِ سورة الدخان حم وَعُیُونٍ
یَغْلِی وَعُیُونٍ سورة الجاثیة حم سورة یُؤْمِنُونَ هُزُوًا عَذَابٌ
مِنْ رِجْزٍ أَلِیمٌ ابو بکر بخفض الیم میخوانند برفع وهردو تنوین را حرکت
کسره میدهند در وصل بجهة التقاء ساکنین الصَّالِحَاتِ سَوَاءً
ابو بکر برفع سواء میخوانند ووقف میکند برماقبل وحفص بنصب ووصل
ماقبل تَذَكَّرُونَ اتَّخَذْتُمْ هُزُوًا سورة الاحقاف حم نَتَقَبَّلُ
أَحْسَنَ وَنَتَجَاوَزُ ذَاتِ سورة محمد صلی الله علیه وآله وسلم
قُتِلُوا إِسْرَارَهُمْ رِضْوَانَهُ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ وَنَبْلُوَ
السَّلْمِ سورة الفتح عَلَیْهُ اللَّهَ وَرِضْوَانًا سورة ق مِتْنَا
یَوْمَ یَقُولُ سورة الذاریات وَعُیُونٍ مِثْلَ تَذَكَّرُونَ
سورة الطور لُؤْلُؤٌ وَالْمُصَیْطِرُونَ ابو بکر بصاد میخوانند
بی وبس وحفص هم بصاد وهم بسین میخوانند سورة النجم رَأَى
رَآهُ رَأَى سورة القمر عُیُونًا سورة الرحمن اللُّؤْلُؤُ الْمُنْشَآتُ
ابو بکر دو وجه دارد فتح شین وکسر شین وحفص بفتح شین وبس سورة
الواقعة

الواقعة اللُّؤْلُؤِ عُرُبًا مِتْنَا تَذَكَّرُونَ إِنَّا لَمُغْرَمُونَ سورة
الحدید لَرَءُوفٌ وَمَا نَزَلَ الْمُصَّدِّقِینَ وَالْمُصَّدِّقَاتِ وَرِضْوَانٌ
رِضْوَانَ سورة المجادلة انْشُزُوا فَانْشُزُوا ابو بکر دو وجه دارد در
سورة الحشر بُیُوتَهُمْ وَرِضْوَانًا رَءُوفٌ سورة الصف مِنْ بَعْدِی
اسْمُهُ مُتِمُّ نُورِهِ سورة المنافقون بِمَا یَعْمَلُونَ سورة
الطلاق بُیُوتِهِنَّ مُبَیِّنَةٍ بَالِغُ أَمْرِهِ نُكْرًا مُبَیِّنَاتٍ سورة
التحریم وَجِبْرِیلُ نَصُوحًا وَكُتُبِهِ سورة الملک مَعِیَ أَوْ
رَحِمَنَا سورة ن والقلم ابو بکر نون نون را در واو والقلم ادغام
باغنه میکند در وصل وحفص اظهار میکند زَنِیمٍ أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ
وَبَنِینَ ابو بکر أَأَنْ كَانَ بدو همزه میخوانند ودر زنیم وصل میکند
ودر بنین وقف سورة الحاقة وَمَا أَدْرَاكَ تَذَكَّرُونَ سورة
المعارج لَظَى نَزَّاعَةً برفع میخوانند ودر لظی وقف جایز میکند
وحفص بنصب ووصل میخوانند بِشَهَادَاتِهِمْ إِلَى نُصُبٍ سورة نوح
بَنِیَّ سورة الجن بدانکه وَأَنَّهُ وَأَنَّا وَأَنَّهُمْ که در این سیزده موضع

است که اول اینها وَاَنَّهُ تَعَالٰی وآخر اینها وَاَنَّهُ لَمَّا قَامَ همه را ابو بکر
بکسره همزه میخوانند ودر ماقبل اینها وقف میکند وحفص بفتح همزه میخواند
در همه اینها ودر ماقبل اینها وصل میکند لا وقف را تجویز کرده اند از
برای حفص درحین ضرورة که تنگی نفس است وبدانکه وَاَنَّ الْجِنّ را
قید کردیم تا وَاَنَّ الْمَسَاجِدَ خارج شود بجهة آنکه وی باتفاق مفتوح است
سورة المزمل تَبْتِيلًا ۝ دَبّ ابو بکر بجر دبّ میخواند در ماقبل
وصل میکند وحفص برفع ووقف سورة المدثر وَالرُّجْزَ وَ
مَا اَدْرٰكَ وَالَّيْلِ اِذْ اَدْبَرَ اذا دبر بالف بعد از ذال
وبفتح ذال وفتح همزه وسکون دال بروزن افعل میخوانند سورة
القيمة مَنْ رَاقٍ باسکته شدّی ابو بکر درحین وقف الف
تنوین را اماله میکند نه درحین وصل وحفص بفتح میخوانند مطلقا
پس در وصل خلاف نباشد يُمْنٰى سورة الدهر سَلَاسِلَ ابو بکر
بتنوین میخوانند وبالف وقف میکند بالف وعدم الف قَوَارِيرَا
قَوَارِيرَا ابو بکر بتنوین هر دو را میخوانند وبالف وقف میکند وحفص

هر دو را

هر دو را بتنوین میخوانند واوّل را بالف وقف میکند وثانی را بی الف
لُؤْلُؤًا خُضْرٌ سورة المرسلات اَوْ نُذْرًا وَمَا اَدْرٰكَ جِمٰلَتٌ
وَعُيُوْنٍ سورة النبأ وَغَسَّاقًا سورة النازعات نَخِرَة
سورة التكوير سُعِّرَتْ رَاٰهُ سورة الانفطار وَمَا
اَدْرٰكَ سورة المطففين وَمَا اَدْرٰكَ بَلْ رَانَ ابو بکر لام
بل را در ران ادغام میکند والف ران را اماله میکند وحفص در
بل سکته میکند چنانچه گذشت وران را بفتح میخوانند وَمَا اَدْرٰكَ
فَكِهِيْنَ سورة الطارق وَمَا اَدْرٰكَ سورة الغاشية
تَصْلٰى سورة البلد وَمَا اَدْرٰكَ وَمَا اَدْرٰكَ وَمَا اَدْرٰكَ
سورة العلق اَنْ رَاٰهُ سورة القارعة وَمَا اَدْرٰكَ
وَمَا اَدْرٰكَ وَمَا اَدْرٰكَ سورة الهمزة وَمَا اَدْرٰكَ
مُؤْصَدَةٌ عَمَدٍ سورة الكافرون وَلِيَ دِيْنِ سورة الاخلاص
كُفُوًا وَاللهُ اعلم در بیان معانقات بدانکه معانقه بغل
گرفتن دو شخص است هم دیگر را ودست در گردن یکدیگر انداختن ودر

اصطلاح قرّاء عبارتست از دو وقف یا زیاده که پهلوی هم دیگر واقع
بحسب معنی بیکدیگر ربطی داشته باشد بحیثیتی که اگر در یکی از اینها ایستند
از دیگری میباید گذشتن تا معنی تمام شود وبعضی این را مراقبه نیز میگویند
ومراقبه بمعنی چشم داشتن است یعنی آنکه در یکی از اینها وقف بکنند
چشم میدارد که در دیگری وصل میباید کرد وبدانکه آنچه حضرت
استاد مغفور مرحوم قدوة المحققین اعنی مولنا ناصر الدین المروی
قدس سره جمع کرده اند از معانقات قرآن هجده موضع است
در سوره بقره سه موضع لَا رَيْبَ فِيْهِ ج عَلٰى حَيٰوةٍ ج
وَمِنَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا ج تَصَّدَّقُوْا ج تَعْلَمُوْنَ ج در سوره ال
عمران یکموضع مُحْضَرًا مِنْ سُوْءٍ ج در سوره مائده یک موضع
مِنَ النّٰدِمِيْنَ ج مِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ ج در سوره اعراف سه موضع
لَاٰتِيَنَّهُمْ ج كَذٰلِكَ ج بَلٰى ج شَهِدْنَا ج مِنَ الْخَيْرِ ج
وَمَا مَسَّنِيَ السُّوْءُ ج در سوره هود یک موضع مِنْ قَبْلِ هٰذَا
ج فَاصْبِرْ ج در سوره فرقان یک موضع قَوْمٌ اٰخَرُوْنَ ج

مع

وذودا

وَذُوْدًا ج در سوره قصص یک موضع فَلَا يَصِلُوْنَ اِلَيْكُمَا
ج بِاٰيٰتِنَا ج در سوره احزاب یکموضع اِلَّا قَلِيْلًا ج مَلْعُوْنِيْنَ
ج در سوره مؤمن یکموضع يُصْرَفُوْنَ ج رُسُلَنَا ج در سوره دخان
یکموضع طَعَامُ الْاَثِيْمِ ج كَالْمُهْلِ ج در سوره فتح یک موضع فِى
التَّوْرٰىةِ ج فِى الْاِنْجِيْلِ ج در سوره ممتحنه یکموضع وَلَا اَوْلَادُكُمْ
ج يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ج در سوره انشقاق یکموضع يَحُوْرَ ج بَلٰى ج ودر
سوره قدر یکموضع مِنْ كُلِّ اَمْرٍ ج سَلٰمٌ ج وعلامت معانقه در
قرآن گاهی واو واژگونه مینویسند وگاهی سه نقطه مینهند در هر
یکی از اینها گاهی است که صورت مع در بیاض مینویسند مثلا این
صورت است لَا رَيْبَ فِيْهِ ج لَا رَيْبَ فِيْهِ ج ودر بعضی مصاحف
معانقات دیگر نیز هست که آن درش نزده موضع است در سوره
بقره اِلَى التَّهْلُكَةِ ج وَاَحْسِنُوْا ج در مائده وَلَمْ تُؤْمِنْ
قُلُوْبُهُمْ ج وَمِنَ الَّذِيْنَ هَادُوْا ج در سوره اعراف جٰثِمِيْنَ
ج كَاَنْ لَّمْ يَغْنَوْا فِيْهَا ج در سوره توبه مُنٰفِقُوْنَ ج وَمِنْ اَهْلِ

۱۶۷۹۰
۲۰۷۹۵۵

مع مع مع المدينة ج على النفاق ج در سوره ابراهيم دبثودوا الذين ج
مع مع مع من بعدهم ج در سوره فرقان جملة واحدة ج كذلك ج
مع مع مع عباده خبيرا ج على العرش ج در سوره شعرا منذرون ج
مع مع مع ذكرى ج در سوره احزاب عورة ج بعورة ج در سوره زخرف
مع مع مع مع حم ج والمبين ج در سوره دخان حم ج والمبين ج در سوره
مع مع محمد صلى الله عليه واله وسلم اوزارها ج ذلك ج در
مع مع سوره طلاق اولوا الالباب ج الذين امنوا ج در سوره نون
مع مع زعيم ج شركاء ج در سوره مدثر
مع مع اصحاب اليمين ج في جنات ج

بدانكه اكثر اينها موافق تفسير
نيت واداها همه موافق تفسيرست
تمت الكتاب بعون الملك
الوهاب في يوم الاحد في شهر
رجب المرجب ١٢٥٩

[illegible]
۲۹ شوال ۱۳۲۳ [illegible]